

آوریل ۲۰۰۷

www.iraj-farzad.com
iraj.farzad@gmail.com

در دفاع از حقیقت



این همه در همسایگی تان به این دنیای بیرون بی ربط است. منم متوجه میشوم این سروصدا و این هیاهو در اطاق بغل دستی من است و ربطی به جهان بیرون ندارد. میبینم عده ای اند که دارند شیوه و مراسم زندگی در "درون" را با مرزبندیهای تازه ای علیه چند نفر از ناراضیان و منتقدین نظری خود برای خود تمرین میکنند، میبینم دارند دایره دوستی هایشان را تنگ و تنگ تر میکنند. و جهان بیرون بار دیگر متوجه میشود که چپ در خود و برای خود، به زندگی و به مکانیسمهای تلاش میلیونها مردم این جهان برای دنیایی بهتر، بی ربط است. و البته این انزوا از جامعه و عادت به زندگی در محیط سازمانی هیچ انسان مهمه دیگری بر پا شده است. وقتی خوب گوشه‌ایتان را به زمین می چسبانید صدای پای هیچ سواره نظام و نفره‌هیچ اسبی را نمیشنوید. وقتی قدری بیشتر کنجکاوی تان تحریک میشود متوجه میشوید نه رعد و برقی در آسمان است و نه در دنیای بیرون خبری است. کارگران و معلمان را دستگیر میکنند، به دانشجویان "ناباب" اخطار میدهند، ترکیه دارد مقدمات لشکر کشی به کردستان عراق را فراهم میکند و رژیم اسلامی اعلام میکند که "چرخه اتمی" اش را بکار انداخته است. صدها پناهجو در گوشه و کنار جهان در دریا غرق میشوند و سومالی و چاد و سودان دارد از صفحه مکانیسمهای مدنیت جهان خارج میشود.

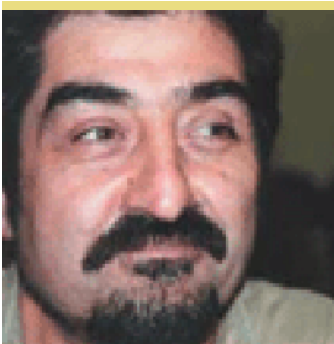
در صفات دیگر:

پخشهایی از تاریخ حزب کمونیستی

به روایت منصور حکمت

وبک متن منتشر نشده جدید:

اگر بازهم موفق نشدیم چه؟



تشکیلاتی، این ضد حقیقتها را مهندسی میکند، خارج و بیرون از دایره حسابگریهای عوام‌فریبانه است.

هضم شدن در چپ دفتر تحکیم وحدت

حقیقت مساله این است که کورش مدرسی پس از اینکه ابتدا بطور پوشیده اعلام کرد که «منصور حکمت هم نتوانست حزب سیاسی درست کند»، بالاخره روشن و صریح نشان داد که منظور او چه نوع حزب سیاسی است. در کنار اعلام علنی این مساله از جانب کورش مدرسی که جناح چپ دفتر تحکیم وحدت به حزب حکمتیست پیوسته است، به مناسبت‌های مختلف او در لحنی آمیخته به ذوق زدگی و تهدید، گفته است این جناح چپ دفتر تحکیم وحدت، به ما خواهند پیوست. ظاهراً تا اینجا، کسی اشکالی نمی‌بیند. بالاخره چپ دانشجویی علاقمند است که خود را با هر جریان مدعی کمونیسم تداعی کند. اما مساله از نظر کورش مدرسی از این اعلام پیوستگی سیاسی و فکری چپ دانشجویی به معنی «عبور از منصور حکمت» و «جبران شکست منصور حکمت در ساختن حزب سیاسی تعبیر و تفسیر شد. مساله حتی به این اختلاف» نظر» محدود نماند. کورش مدرسی در همان مناسبت‌ها با غرور ناشی از پیروزی خط خود، اعلام کرد که: «رفقا این را به شما بگویم که این چپ دانشجویی خیلی تنوریک اند، خیلی باسواداند، این ما نیستیم که آنها را در خود هضم میکنیم، برعکس است، آنها ما را در خود هضم میکنند!». پا به پای این اعلام تصمیم تغییر ریل، و عزم جزم ساختن حزب «سیاسی» بر متن چپ دانشجویی، در لابلای اخبار پیوستن‌ها از کاتال کمیته کل کشور که جزئیات را فقط دبیر آن، به دلائل «امنیتی» خبر داشت، گفتند که اصلاً حزب را هم در داخل بر اساس سیاست‌هایی که «کورش آورده است» ساخته اند. چپ دانشجویی تا جانی که به تظاهر فعالیتها و مواضع آن برمیگردد، خود نسبت به سیاست‌های حمید تقوایی و کورش مدرسی، با این موضع به نظر درست که اینها مشغول جنگ فرقه ای بر سر میراث داری منصور حکمت اند و منصور حکمت و کمونیسم اش در این میان فراموش شده است، با دیده شک و تردید به این ادعاها نگریسته است. از این نظر منم بخود حق میدهم که به ادعای پیوستن چپ دانشجویی به خط کورش مدرسی به دیده شک بنگرم. با اینحال یک واقعیت از منظر کورش مدرسی به سرانجام خود رسیده است: مستقل از هر ادعا و درستی یا نادرستی پیوستن جناح چپ دفتر تحکیم به خط او، کورش مدرسی تصمیم خود را برای هضم شدن در چپ دانشجویی و با توهم قاپ زدن منصب لیدری حزب دانشگاه، گرفته است. منصور حکمت نسبت به سمپاتی جریان فکری چپ در دانشگاه به کمونیسم، همیشه آگاه بوده است. اما همواره و همیشه تاکید کرده است که آن کمونیسمی که او در جدال با سوسیالیسم خلقی و هر نوع سوسیالیسم خرده بورژوازی و بورژوازی دیگری، نمایندگی میکند، و سالها برای گذاشتن آن روی صحنه سیاست ایران جنگ کرده است، نوشته است و حزب تشکیل داده است، کمونیسم کارگری مارکس و انگلس و کمونیسم «آچار بدست» هاست. منصور حکمت همیشه گفته است که کمونیسم او، کمونیسم دانشجویان دانشکده فنی، کمونیسم زندانیان سیاسی زمان شاه، کمونیسم کارمندی و کمونیسم شانزده آذر دانشگاه، و کمونیسم ۵۳ نفر و یا محفل قدیم کومه له ای هان نیست. در عالم واقعیات، یعنی در شرایطی که این چپ دانشجویی خود به زبان خویش اعلام کرده است که نسبت به سیاست‌های کورش مدرسی و حمید تقوایی، با دیده شک و تردید مینگرد، آن پدیده ای که حزب حکمتیست را در خود هضم خواهد کرد و «رفقا باید این را بدانند»، در دنیای واقعی موجود نیست. کورش مدرسی ذهنیت غامض گو، آکادمیک و روشنفکرانه خود را به جای واقعییتی گذاشته است که خود حتی با وجود اینکه در محیط دانشجویی نشو و نما داشته است، و من شخصا نیز از نزدیک با آن آشنا

دردمند جامعه را جذب نمیکند، جالب نیست، نامفهوم است، مهجور است، فقط خودشان میفهمند، طوفان در فوجان است و مناسک تملق متقابل. و من به بازبینی هایم در زندگی سیاسی ام پس از دو تکه شدن حزب کمونیست کارگری ایران، این را هم اضافه میکنم که یک «انتقاد از خود» به خاطر عدم تشخیص بموقع رد پای این نوع فعالیت سیاسی به خودم و به دیگر رفقا بدهکارم.

من و تعدادی از رفقا آمدم منشور سرنگونی، میانی کمیته های کمونیستی و «تذ» های انقلاب ایران و وظایف کمونیست‌ها را نقد کردیم. نوشتیم این تزاها و سیاستها، کمونیستی نیستند، مارکسیستی نیستند، ارزیابیها حتی علمی و آکادمیک نیستند، و اساساً در رد و تقابل با سیاست‌هایی بوده اند که کمونیسم ایران از دوران اتحاد مبارزان کمونیست تدوین و تثبیت و مستند کرده است. نوشتیم میانی کمیته های کمونیستی، برای ساختن تشکیلات دال دال نوشته شده اند و منشور سرنگونی نسخه انتلاف و اتحاد عمل هانی است که قرار است راه به انتها رفته اتحاد چپ کارگری و نشست نیروهای چپ و «منفرد» و پولتیک زدن‌ها به دفتر رضا پهلوی و داریوش همایون را یک بار دیگر از سر بگیرد. این منشور پلاتفرمی است برای رفتن به مسیری که اکثریت در انتهای آن قرار گرفته است. وقتی اینها را نوشتیم کسی، از تقبیح کنندگان ما نیامد که زحمتی بخود بدهد و نشان بدهد که آن تزاها و این اسناد، کمونیستی اند، مارکسیستی اند و پلاتفرمی نه برای زندگی در حاشیه جریانی چون اکثریت برای انتلاف در طیف «راست»؛ و نه ورود به میدان امثال راه کارگر برای اتحاد عمل با انشعابیون دیروزی خود و خرده بقایای ناشی از ریزش جریان فدائی در جبهه «چپ» عهد عتیق. در مقابل راحت ترین راه را پهن کردن بساط «تملق متقابل» دیدند و در هتک حرمت مخالف سیاسی و منتقد نظرات، صف بستند تا به مناسک بیعت با لیدر پیبوندند. و این مهمه و کشیدن شمشیر تکفیر و تقبیح جز جشن گرفتن عادت به زندگی در مناسبات درون سازمانی چیز دیگری نیست. قدمی آنطرفتر، نمونه این سرمشق در حزب کمونیست کارگری مراحل نهانی خود را طی میکند. دیگر دارند یواش یواش میگویند که الان که حزب کمونیست کارگری را دو شقه کرده اند، و عده دیگری از اعضای دفتر سیاسی را با مارک فراکسیون مک کارتیستی و جنگ سردی به کنج دیوار تکیه داده اند، وقتش فرا رسیده است که شعار «زننده باد حمید تقوایی» را سر بدهیم. و ظاهراً لیدرها و زعیم هانی که از حاشیه کمونیسم کارگری و حزب دوران منصور حکمت به مقام و صندلی قیلا «داع» و اکنون ملیس به حریر لم داده اند، تمام این موقعیت و جاه و جلال و نقش افسانه ای «در افزوده» های خود را تماماً مدیون تلاشی میدانند که در پروسه «جنگ قدرت»، حزب کمونیست کارگری را تکه پاره کرد. این جایگاه کاریکاتوری و این اد اد آوردنها و تبدیل بخشهای تکه پاره شده حزب کمونیست کارگری دوران منصور حکمت، به سازمانهای دست و پا چلفت و تحقیر شده ای که دارد درس سیاست را در مکتب اکثریت و راه کارگر فرامیگیرد و در پوشش «کردستان دروازه قدرت است» بازگشت به زندگی و دیپلوماسی در «دره احزاب» در نوار مرزی را از سر میگیرد، مرهون نقشه های پنهان و تلاشهای رندانه برای پر کردن «خلا استراتژیک» در سیاست‌های حزب دوران حیات منصور حکمت اند. وقتی ما آمدم و نوشتیم و گفتیم که «بازبینی» دوران متلاشی کردن حزب وظیفه هر انسان مسنول و کمونیست است، گفتند این تنوری «توطئه» است. از نوشته های «دنده خلاص» بهرام مدرسی، آغاز کردند و با مقالات بیادماندنی آذر مدرسی و محمد فتاحی ادامه دادند، تا به سبب هر مقدمه چینی انقلاب فرهنگی، بگویند نقدهای ما در آنجا ریشه دارد که ما با تصمیم دو نفری رحمان حسین زاده و کورش مدرسی برای تغییر آرایش کمیته کردستان، رگ تعصبات محلی گری و کردستان چپگری مان بیرون زد. و آنگاه که مکاتبات و مباحثات درونی حکم ابطال چنین برچسب زنیهای ارزانی را در مقابلشان گرفت، تصمیم گرفتند به اتکا اهرم آپارات حزبی، قرار تقبیح صادر کنند و در نقش مدافعین بالماسکه ای اصول و پرنسیپ و حرمت دیگران عکس یادگاری بگیرند.

اشتباه محض است اگر کسی فکر کند که قرار تقبیح من واقعا بخاطر دفاع از «حرمت» کورش مدرسی و حمید تقوایی صادر شده است. هنوز هم برایم سخت است که باور کنم کسانی که کارنامه ادب و نزاکت و رعایت حرمت دیگران را ثبت شده دارند، حتی از منظر آنهاهی که به این قرار بیادماندنی رای داده اند، قابل دفاع باشند. برایم سخت است باور کنم کسی که گفته است بخشی از کمونیست‌های این مملکت مک کارتیستی اند، جنگ سردی اند، ضدکمونیست اند، طرفدار حزب اله و شیخ نصراله هستند و یا دیگری که گفته و نوشته است حمید تقوایی و دوستانش در کنگره چهارم حککا «توطئه» کودتا در سر داشتند، و یا در جلسه رسمی دفتر سیاسی در زمان اختلافات داخلی حککا روشهای رفیق هم کمیته ای اش را «پول پوتی» نامید، کسی که مردم آذربایجان را وقتی ارشاد میکند میگوید «خر نشدید»، به معلمین آن کشور میفرماید و مینویسد «لگد نپرانید»، و یا وقتی پژ رهبری کارگران را میگیرد به کارگران صنایع کلیدی میگوید: «خجالت یکشید»، ارزشی برای حرمت انسان قائل باشند. سر سوزنی حقیقت در این تظاهر به دفاع از پرنسیپهای انسانی در این قرار موجود نیست. این قرار میخواهد موانع یک تصمیم برای یک شیفت طبقاتی را منکوب کند و از سر راه با بی رحمی و «قفاطیت» هر چه تمامتر بردارد و برای همیشه ادامه فعالیت یک عده کمونیست معتقد و شریف و با پرنسیپ در درون حزب را ناممکن کند. نامه اعتراضی منصور حکمت به حمید تقوایی در باره پلنوم شانزده حزب کمونیست ایران که من به ضمیمه این شماره بستر اصلی بازتکثیر کرده ام، نمائی از پیشینه سنت سو استفاده از آپارات حزبی برای راه انداختن انقلاب فرهنگی را تصویر میکند.

با وجود این، همانطور که نوشتیم، این قرار ربطی به حرمت کورش مدرسی و حمید تقوایی ندارد، دلیل روی کاغذ آوردن این ادعاهای دروغین در شرایطی که در دست داشتن ابزار و اهرم

دستکم توهم به "ساختن حزب سیاسی" با سرمایه‌گذاری هست و نیست کمونیسم ایران بر تحرک چپ دانشجویی، یک دورنمای سترون است.

من یک مانع جدی بر سر راه این انحلال طلبی و کودتا علیه خط منصور حکمت بوده‌ام. کورش مدرسی بیشتر و بهتر از دیگران آگاه است که من رد پای چنین جهت‌گیری‌هایی را در سیاست‌های که او "آورده بود"، تشخیص دادم. متوجه شد که من بیشتر از هر کسی بر مبانی کمونیسم منصور حکمت استوار و ثابت قدم ایستاده‌ام و قالب کردن کمیته‌های کمونیستی و تزه‌های انقلاب ایران و وظایف کمونیستها، و منشور سرنگونی به عنوان بدیل پر کردن خلا استراتژیک در سیاست‌های منصور حکمت، به عنوان نقطه عبور از منصور حکمت، و یا در پوشش "حزب پس از منصور حکمت" به کت من نمی‌رود. متوجه شد که حتی به امید اتکا به لایه کادری غیر مارکسیست و سطحی و کم سواد و کم دانش هر دو حزب حکمتیست و کمونیست کارگری، و لاقیدی و بی‌تفاوتی سیاسی نسبت به تغییر ریل سیاست‌ها و هضم "درافرزده" های حمید تقوایی و کورش مدرسی، هنوز کمونیسم منصور حکمت این اندازه قدرتمند و پر نفوذ هست که نتوان به این سادگی علیه آن به روش‌های کودتاگونه متوسل شد. دست بردن به آپارات حزبی برای خنثی کردن جریان انتقادی، فقط تکرار مناسکها و جدل آنلایه‌هایی است که حکما دیگر در آنها استاد شده است. این از آن نوع انقلاب‌های فرهنگی‌هایی بود که در فضای بی‌تفاوتی و بیگانگی لایه‌های کادری حزب کمونیست کارگری با مبانی کمونیسم منصور حکمت، از جانب خطوط اثباتی و ترویجی و سپس پنهان کردن نظر "خلا استراتژیک" در سیاست‌های حزب دوران منصور حکمت و رو کردن آن در شرایط فقدان او، و توهامات بورژوا دمکراتیک، حزب و لایه‌های کادری آن را "روی خط خود برده بودند". و جالب است که به آنها بر می‌خورد که می‌گویم و نوشتم اینها فقدان منصور حکمت را شرایط مناسبی برای شقه کردن حزب کمونیست کارگری طبق این نگفته‌ها و "درافرزده‌ها" و ژست پر کردن خلا استراتژیک در هوا قاپیدند. اگر گفتن این حرف‌ها آنوقت می‌توانست "راونکوی" و پناه بردن به تنوری "توطئه" نام بگیرد، الان که دیگر میتوان از روی در افزوده‌های هر دو لیدر، و بیعت‌ها به هر دو را در تباين با مبانی و پرنسیپ‌های کمونیسم منصور حکمت در همه زمینه‌ها، سیاست، سیاست‌گذاری، تشکیلات سازی و شیوه‌های و روش‌ها و "جدل" و "پاسخ"‌های ایدئولوژیک و رفتار با منتقدین سیاسی و نظری به عینه و بطور ابرکتیو مشاهده کرد.

معضلی بدون دورنمای برون رفت

اما این شیفت و این تغییر ریل و این عبور از منصور حکمت، با مناسک ارزان بیعت با حمید تقوایی و یا کورش مدرسی، و راه انداختن مناسک ارزان تر تملق متقابل و تصویر سازی و پاپوش دوزی برای منتقدین به سادگی ممکن نیست. فشار کمونیسم منصور حکمت و آثار در دسترس او، حتی در درون هر دو حزب منشعب شده از حزب منصور حکمت، بسادگی قابل پس زدن نیست. فقط یادآور شوم، که در دوره مستعفیون، ایرج آذرین نزدیک به صد نفر را حول و حوش خود داشت. اولین تقابل با تزه‌های دواخردادی "چشم انداز و تکالیف"، که تزه‌های "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" واقعا نسخه سطحی تر و غیر آکادمیک تر همان تزه‌هاست، و اولین جانی که نقطه یاس ایرج آذرین برای زعامت مستعفیون با پز "عبور از منصور حکمت" را به ثبت رساند، از درون خود همان مستعفیون و از جانب بهمن شفیق و حسن وارش بود. کسانی که حتی پس از استعفا نمی‌توانستند به آن سادگی با دستاوردهای کمونیسم منصور حکمت خداحافظی کنند. به نظر من حتی پس از تقبیح حرمت کمونیستی من و هر جریان انتقادی دیگر، تغییر شیفت حزب حکمتیست و هضم آن در حرکت روشنفکران ناراضی،

و دیالوگ داشته و دارم، چنین عزم و اشتیهای ناموجودی را برای هضم حزب حکمتیست در خود بروز نداده است. به نظر من این تصویر از لایه کادری حزب حکمتیست که پس از عبور از نقطه عطف‌های مهم و تکتانهای زیر و رو کننده در تاریخ کمونیسم ایران، عطای ادامه روابط محلی با نزدیکترین رفقای دیرین خود در کومه له، حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری را بخاطر ایستادگی در کنار منصور حکمت و کمونیسم او به نقایش بخشیده اند، ولی باید آماده باشند که توسط چپ دانشجویی هضم شوند، تصویر خود کورش مدرسی است. تلاش برای ارائه یک تصویر غیر واقعی از چپ دانشجویی و قرار دادن آن در مقام پدیده‌ای که عزم کرده است حزب را در خود هضم کند، از دورنمای مدلی از "حزب سیاسی" سرچشمه گرفته است که در ذهنیت کورش مدرسی جایگاه مهمی دارد. تمام فلسفه قرار صادر کردن علیه من و رفقای من که از سنن کمونیسم منصور حکمت قاطعانه دفاع کرده ایم، در همین هضم کردن من و حزب حکمتیست در تصویری است که کورش مدرسی از "حزب سیاسی" دارد. من از مدتها قبل از استعفا از عضویت حزب، این تصمیم برای تغییر ریل حزب و ساختن یک حزب بی‌ریشه و "جدید" و منقطع از بستر سنت و تجربه سی ساله و در واقع نسخه انحلال حزب را تشخیص دادم. ایستادم و به نقد سیاست‌های پرداختم که تمام قد مظهر این نوع کمونیسم فاقد سنت و فاقد تاریخ است. در این میان خود جنبش دانشجویی، بی‌تقصیر است، همان است که هست، جنبشی است که اساسا به حیظه فکر و کار مقاله نویسی و انتشار نشریه اینترنتی دانشجویی مشغول است و به حکم پایگاه طبقاتی اش، ناپایدار و طی پروسه‌ای زمانی در حال تجزیه دانم است. خود فعالان جنبش دانشجویی بر این حقیقت واقف اند که بر اساس یک جریان بی‌ثبات، بر اساس حرکت قشری در جامعه که در عبور از سالهای اول تحصیل تا پایان آن و گرفتن بورس و ادامه تحصیل و یا ورود به زندگی کارمندی و پیوستن به قشر تکنوکرات‌های جامعه، سیر تجزیه و اگرانی را طی میکند، نمیتوان یک حزب سیاسی که علی‌القاعده بر ساختارهای سیاسی جنبش‌های و گرایش‌های اجتماعی پایدارتری استوارند، بنا کرد. صفر کردن کیلومتر تاریخ حزب کمونیستی در ایران و نادیده گرفتن مقاطع مهم و تعیین کننده‌ای مثل تاریخ عروج و شکل‌گیری اتحاد مبارزان کمونیست، تلاش‌های سخت و جدلهای فکری و سیاسی برای تدارک و تشکیل حزب کمونیست ایران و مبارزه مارکسیست‌های مدافع کمونیسم منصور حکمت برای الحاق کومه له به پروسه حزب کمونیسم نوین ایران، جدالهای عظیم و خونین با جمهوری اسلامی و حزب دمکرات و استقامت و پایداری کمونیسم منصور حکمت در جریان بزرگترین هجوم به کمونیسم در جریان فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم اردوگاهی، فقط سر خط‌های یک تاریخ پر فراز و نشیب از حزب و "حزب سیاسی" کمونیسم منصور حکمت است. کورش مدرسی تاریخ اتحاد مبارزان کمونیست را به "چپ سنتی" بخشید و تصویر و دورنمای خود از یک حزب دانشجویی، مستقل و بی‌ارتباط با این تاریخ مکتوب و مستند و ابرزه کمونیسم ایران، را الگو و نمونه "حزب سیاسی" قرار داده است. تاریخ شکل‌گیری و حزب کمونیستی برای این گرایش، با عروج و افول دو خرداد و بر بستر تجزیه آن بین راست و چپ آغاز شده است! نه مارکسیسم انقلابی‌ای وجود داشته است و نه مانیفست و مارکس و لنین و کاپیتالی. جریان دو خرداد و سیر فروپاشی آن منشا همه چیز است، منبع جذب نیرو برای حزب سیاسی کمونیستی، تاکتیک سیاسی و منشور سرنگونی و دولت موقت و ائتلاف و اتحاد عمل با راست و چپ و دو مرحله‌ای شدن انقلاب و همه چیز.

میتوان تصور کرد که یک حزب کمونیستی یک پایه مهم حزب خود و تشکل حزبی را بر متن جنبش اجتماعی زنان قرار بدهد، میتوان تصور کرد که چنین حزبی در جامعه تحت سلطه رژیم اسلامی، بر متن حضور یک نسل جوان و شکاف نسلی، در جنبش خلاصی فرهنگی طیف عظیم جوانان، پایه‌های اجتماعی یک حزب کمونیستی را پی ریزی کند. به طریق اولی در درجه اول یک حزب کمونیستی اصل پایه‌های حزب و حزب سیاسی را بر متن شبکه فعالین کارگری که در یک اعتراض دانی بر علیه استثمار کار مزدی موجودیت دارند، قرار بدهد. اما وعده حزب سیاسی و ساختن حزب سیاسی و "قول" هضم شدن یک حزب کمونیستی در تصویری آزمایشگاهی و غیر اجتماعی که کورش مدرسی از جایگاه چپ دانشجویی دارد، نه تنها از نظر ظرفیت این چپ دانشجویی غیر واقعی و غیر عملی است بلکه عملا حکم انحلال حزب کمونیستی و واگذاری حزب به راه انداختن کمپین‌های ادواری و شاید سالی یک بار به جای آن است. به نظر من دلیل اصلی خیز کورش مدرسی که با تکیه بر آپارات حزبی، حال و آینده من و دیگر رفقا را تقبیح کند، تشخیص و خواندن دست او از جانب ما است.

سیاست ناظر بر کمیته‌های کمونیستی، منشور سرنگونی و "تزه‌های انقلاب ایران و وظایف کمونیستها، مانیفست و بیانیه این تغییر ریل حزب حکمتیست برای تبدیل شدن به حزبی است مکتبی بر همین اساس. کورش مدرسی، مصمم است با دور زدن حزب و قطع و برش پیوستگی تاریخ سی ساله کمونیسم منصور حکمت همراه با لایه‌ای از کادریانی که مناسقاته با تفسیر و تصویر او از "حزب سیاسی" و "درافرزده" های او راه آمده اند، حزب حکمتیست را در جنبش و اساسا یک حرکت کمپینی نامتعیین و سیال استحاله کند.

اما این "عبور از منصور حکمت"، هم به جانی نمی‌رسد. توهم به راه اندازی دگر باره تشکیلات‌هایی مانند بخش م. ل سازمان مجاهدین و پیکار و رزمندگان و وحدت انقلابی و وحدت کمونیستی به دلیل تحولات و اتفاقاتی که در اثر نقد پراتیک پوپولیسم و سوسیالیسم خرده بورژوازی و دانشجویی و لیبرالیسم چپ از طرف منصور حکمت، و سیر واقعی جدال کمونیسم با انواع سوسیالیسم‌های بورژوازی و اردوگاهی و پوپولیستی و عموم خلقی در کوهی از ادبیات ثبت شده است، فقط توهم یا

مصاف های کمونیسم امروز

درباره جدایی از حزب کمونیست ایران

منصور حکمت

شکاف سیاسی و جدایی تشکیلاتی در حزب کمونیست ایران برای کسی که نشریات ما را پس از کنگره سوم دنبال کرده باشد غیرمنتظره نیست. اگر چیزی غیرمنتظره باشد احتمالا شکلی است که این جدایی امروز بخود پذیرفته است. اسناد رسمی مربوط به کناره‌گیری قریب الوقوع من و برخی رفقای دیگر از حزب کمونیست بناسبت در همین شماره کمونیست منتشر شود. اینجا میخواهم علل و زمینه‌های تحولات امروز در حزب کمونیست را از دیدگاه خود به اختصار توضیح بدهم.

انشعابات بویژه در سنت احزاب چپ معمولاً نامطلوب و منفی تلقی میشوند. وحدت فی‌نفسه نشان سلامت و پیشروی و جدایی حاکی از بحران و عقب نشینی تلقی میشود. اما من از اتحاد و انشعاب تفسیری اخلاقی ندارم. آنچه مهم است محتوای سیاسی وحدت و جدایی و نتایج عملی آنها در صحنه اجتماعی است. اگر برای کسی جدایی ما از حزب کمونیست گواه و یا حتی موجد بحران در حزب کمونیست ایران باشد، برای خود من این حرکت شرط ایجاد یک حزب کمونیستی کارگری است که بتواند پاسخگوی نیازهای مبارزه کمونیستی درجهان معاصر باشد. بنظر من این یک گام محکم و اصولی به پیش است.

علل جدایی از حزب کمونیست

در کلی‌ترین سطح جدایی امروز من از حزب کمونیست و اقدام به تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران نتیجه رسیدن به این جمع‌بندی پایه‌ای است:

۱- حزب کمونیست ایران در شکل موجود خود ظرف و ابزار مناسبی برای حضور در جدالهای اجتماعی تعیین کننده‌ای که کمونیست امروز موظف به شرکت در آن است، نیست.

۲- هرچند منطقی ایجاد تحول در حزب کمونیست ایران و تبدیل آن به چنین ابزاری در خدمت کمونیسم کارگری غیر ممکن نیست، اما چنین تلاشی دیرفرجام و مستلزم صرف نیرو و انرژی بسیار است. راه مستقیم‌تر و ثمر بخش‌تر و اصولی‌تری برای تحقق این هدف، یعنی پیدایش یک حزب کمونیست کارگری که نقش شایسته خود را در دوران تعیین کننده حاضر ایفا کند، وجود دارد.

این جمع‌بندی ابتدایه‌ساکن نیست، بلکه از یکسو نتیجه تعمقی طولانی در کارکرد حزب کمونیست و تلاشی دراز مدت برای تغییر آن است و از سوی دیگر حاصل درک معینی از اوضاع امروزی مبارزه کارگری و کمونیستی در سطح بین‌المللی و وظایف کمونیسم درجهان امروز است.

مصافهای کمونیسم امروز

چند سال اخیر بیگمان یک دوره بسیار تعیین کننده در تاریخ قرن بیستم بوده است. شاید برای بسیاری از این نسل که ناظر این تحولات است، مانند انسانهایی که در دوره انقلاب ۱۹۱۷، عروج فاشیسم و یا دو جنگ جهانی زیستند و لابلای آن تحولات زندگی روزمره اجتناب ناپذیر خود را گذراندند و به چرخشهای عظیم پیرامون خود به عنوان «اخبار» نگاه کردند، اهمیت تاریخساز این دوره هنوز آنطور که باید درک نشود. دنیای فردا نشان خواهد داد که چگونه جامعه بشری در این دوره پا به مسیر جدیدی گذاشت. چهره اقتصادی، سیاسی و معنوی جهان تغییر کرد. چگونه نگاه انسان به خود و سرنوشت و آینده خود عوض شد.

آنها به شیوه استقرار و مناقصه‌ای، و یا یک حزب انتلافی با چپ دفتر تحکیم با لیدری کورش مدرسی ساده نخواهد بود. کادرهایی که ریشه‌های عمیقی در تاریخ کمونیسم و حزب منصور حکمت دارند، پس از پشت سر گذاشتن این دوران فضا سازی، بخود خواهند آمد. در این شکی ندارم. میدانم که ظرفیت «فاطمیت» در پاسخ «ندان شکن» به جریان انتقادی از جانب تنی چند از متعصبین خط حاکم بالا و بالاتر خواهد رفت، اما امکان به پیروزی رساندن یک انقلاب ایدئولوژیک وجود ندارد. بر ذهنیت و زندگی کسانی که با ادبیات منصور حکمت و کمونیسم پراتیک او بار آمده‌اند، نمیتوان فرهنگ مجاهدینی تحمیل کرد. اساساً اتخاذ زندگی سازمانی طبق نمونه مجاهدینی برای هر کسی که نسیمی از کمونیسم مارکس و لنین و منصور حکمت بر او وزیده است، ناممکن است. سرنوشت کسانی که دارند در دنیای محاسبات خود و برای ارضای عقده‌ها و جاه طلبیهای خود مقدرات یک جریان کمونیستی را ملعبه قرار میدهند، دورنمای جالبی ندارد. بار دیگر قدرت و نفوذ کلام کمونیسم و مارکسیسم را دست کم گرفتند.

رد سوسیالیسمهای شبه پوپولیستی

من در تاریخ ۴ آوریل ۲۰۰۷ از حزب حکمتیست استعفا دادم و بدین ترتیب زندگی و سرنوشت خود را از مسیر و تصمیمی که تحت عنوان تصویر بدیع کورش مدرسی از «حزب سیاسی» و «حزب مصوبات» عزم جزم کرده است که کمونیسم منصور حکمت را در بستر منفک شده از مانیفست کمونیست، اتحاد مبارزان کمونیست، کاپیتال، یک دنیای بهتر و مبانی کمونیسم کارگری و دورنمای پیروزی کمونیسم کارگر صنعت مدرن جهان سرمایه داری در تشکلهای دال دال و نو پوپولیستی هضم کند، جدا کردم. و از آنجا که متاسفانه مانع و رادعی در برابر این در افزده‌ها و این تغییر ریل ایجاد نشده است و کادرهای بیگانه با مارکسیسم حول و حوش رهبری ادامه نوعی «زندگی» سیاسی تحت لیدری کورش مدرسی، را برای خود برگزیده‌اند، من محترمانه میدان را برای فعالیت بی‌دغدغه این دوستان خالی کردم. حزب حکمتیست برای من اکنون یک پدیده خارجی است، درست مثل هر حزب و سازمان و گروه دیگری. به یک اندازه نسبت به ادبیات اینها، حتی اگر با بدترین لحنها علیه شخص خودم هم باشد، حساس خواهم بود. بعلاوه آگاهم که وارد شدن به این نوع تقابل، همانطور که در حزب کمونیست کارگری شاهدیم، تعریف یک میدان برای «فعالیت» سیاسی است. من از ورود به این میدان معذورم، مگر اینکه بی‌پرنسیپی و دروغ پردازی به حدی برسد که من ناچار شوم، کلیه اسناد و مکاتبات و نوار سخنرانی مباحث پلتاکی را برای قضاوت عموم، منتشر کنم. سعی کردم و تلاش کردم که با تشکیل یک فراکسیون همراه با شماری از رفقای همین نظرات انتقادی ام را از کانالهای حزبی پیش ببرم، رهبری حزب نفس تشکیل فراکسیون را غیر ممکن ساخت و راه هر نظر انتقادی و خلاف جریان را بست. رهبری حزب من را ناچار ساخت که بین تمکین به سیاستهای غیر کمونیستی و سکوت در برابر جامعه، یا رفتن به جدل بی‌حاصل و فرسایشی درونی، کناره‌گیری را انتخاب کنم. من در عین حال نخواستم وارد میدانی شوم که رهبری حزب را در یک جدال درونی و بیرونی به «پس گرفتن» قرار و قطعنامه‌ها علیه خود آنان و کادرهای دهها سال کمونیست این جامعه بشوم. از بنیان به انتقاد و انتقاد از خود مانویستی و پوپولیستی و وادار کردن مخالف سیاسی خود به ابراز ندامت و پشیمانی مخالفم.

میدانم و آگاهم در شرایطی که دو حزب با ادعای دفاع از کمونیسم منصور حکمت، توانسته‌اند، سیاستهای چپ سنتی و پوپولیسم ۵۷ی و چپ «میز کتابی» را به خورد تعدادی از کمونیستهای این مملکت بدهند، تلاش برای ساختن حزب دیگری، حداقل در کوتاه مدت، با اشاره به این دو تجربه منفی، از جانب جامعه با اقبال چندانی روبرو نمیشود. رفتار رهبری حزب با جریان انتقادی درون خود، مصداق دیگری برای بی‌اعتمادی جامعه و مردم به چپ غیر اجتماعی را که متاسفانه فعلاً به نام کمونیسم سخن میگوید، به بازار عرضه کرده است. اما مطمئنم که خط و دیدگاه و کمونیسمی که منصور حکمت نمایندگی میکند، به قول خود او در کنگره سوم حککا، از زیر سنگ هم که باشد، دوباره از گرد و خاکهایی که پس از دوران مرگ منصور حکمت بر آن نشسته است، تکانه خواهد شد و سنگ بنای حزب و واقعی کمونیستی متکی به اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر پی ریزی خواهد شد. من همراه با هر تعداد از رفقای فعلی و آتی هم فکر و هم رزم ام، به سیاق مانیفست کمونیست و مبانی کمونیسم کارگری منصور حکمت، سعی میکنم، در اوضاع فعلی مستدل کنم چرا این پدیده‌هایی که به نام در افزوده‌های حمید تقوانی و کورش مدرسی به بازار آمده‌اند، در تیان با کمونیسم مارکس و لنین و منصور حکمت اند. فعلاً و تا زمانی که نقد ما، نظرهارا بسوی گنجینه عظیم منصور حکمت و مارکسیسم میچرخاند، به حرکت سلبی خود ادامه خواهیم داد. واقعیت این است که پرتاب شدن گرایشات همیشه در حاشیه کمونیسم منصور حکمت به موقعیت سکانداری دو حزب که هر کدام در ظرفیت خود، از امکاناتی برای تبلیغ سوسیالیسمهای شکست خورده خرد بورژوایی و پوپولیسم نو برخوردارند، موانعی بر سر راه کمونیسم ایجاد کرده است. مثل هر مورد دیگر قدرتهای بادآورده، از حاشیه‌آمداگان به موقعیت صدارت، بی‌ملاحظه‌تر، بی‌انصافتر و در جدالی که قدرت ارزان بدست آمده آنان را تهدید کند، بیرحم تراند. اما از آنجا که سوسیالیسم خرد بورژوایی و نوستالژی بقایای منقرض شده پوپولیسم عموم خلقی فاقد هر دورنمای روشنی است، و از آنجا که جامعه و چپ جامعه کمونیسم کارگری را با منصور حکمت و نه کورش مدرسی و حمید تقوانی، میشناسد و تداعی میکند، عمر مفید این نوع مناسکها و کاریکاتور انقلاب فرهنگی‌ها، طولانی نخواهد بود.

یک طرف میراث قالب ایدئولوژیکی‌ای است که تعرض نهایی غرب به شرق در دوره تاجر و ریگان بخود گرفت. این درافزوده مشخص راست جدید در دهه هشتاد در اروپای غربی و آمریکا در جدال سنتی غرب و شرق بود. از طرف دیگر تبیین مساله توسط ایدئولوژی رسمی غرب بعنوان جدال دموکراسی و بازار با کمونیسم و سوسیالیسم پرچم تعرض بورژوازی در دور جدید در جبهه مبارزه با کارگر و جنبش کارگری است. این اعلام این واقعیت است که از نظر بورژوازی تعیین تکلیف در جنگ درون طبقاتی باید به پیشرویهای اساسی در جنگ طبقاتی‌ای که به موازات کشمکش قدرتهای بورژوایی در جریان بوده است منجر شود.

این وجه سیاه تحولات اخیر بین‌المللی است که کابوسی هولناک را در برابر بشریت بطور کلی قرار میدهد. برای بسیاری از مفسرین خام‌اندیش رویدادهای دوره اخیر، در چپ و چپ سابق و در میان روشنفکران سلیم‌النفس و کم‌عقل بطور کلی، جهان‌ظاهرا رو به آرامش و صلح و آزادی و انسانیت دارد. همه با مطالبات ملی، لیبرالی، محیط‌زیستی و غیره‌شان مودبانه برای تقدیم عرضحال به پیشگاه سرمایه‌داری در صف میایستند. اینها توهماتی خام اندیشانه و نشانه فقدان نگرش تاریخی به اوضاع جاری است. حمله امروز به کمونیسم حمله‌ای به یک فرقه، رژیم، احزاب و یا سیستم اداری و سیاسی معینی نیست. این حمله‌ای به بشریت و برابری طلبی و آزادی خواهی انسانی بطور کلی و به جنبش اجتماعی طبقه کارگر برای تحقق این آرمانها بطور اخص است. هدف این تعرض اعلام جاودانگی سرمایه‌داری و بیحاصل قلمداد کردن هر انتقاد بشریت محروم به این نظام است. این تعرضی علیه انتظارات انسانی است، علیه امید انسانها به دخالت در سرنوشت خویش، علیه مسئولیت اجتماع در برابر فرد، علیه هر نوع ایده مبنی بر برابری حقوقی، سیاسی و اقتصادی انسانها. این تعرضی است علیه تمام محدودیت و ترمزی که طبقه کارگر و اندیشه سوسیالیستی در طول دو قرن و در طی کشمکشهای هر روزه بزرگ و کوچک بر تاخت و تاز و استثمار لخت و عریان سرمایه تحمیل کرده است.

اگر بورژوازی در این تعرض علیه کمونیسم موفق شود، اگر قادر شود انتقاد و حرکت اجتماعی سوسیالیستی را به حاشیه جامعه براند، آنگاه اینترنتی واقعی‌ای که در برابر جهان امروز قرار میگیرد جز بربریتی پیچیده در زورق تکنولوژی نخواهد بود. ماحصل پیروزی این تعرض متمیزه شدن کارگر و شهروند بطور کلی در برابر سرمایه و نهادهای سیاسی و اداری و اقتصادی و تبلیغاتی آن و ریشخند شدن ایده‌آلهای انسانی بعنوان ایده‌هایی مهجور و غیر قابل تحقق خواهد بود. هلهله برای بزیر کشیدن شدن مجسمه‌های لنین از سر دشمنی با بلوک سرمایه‌داری دولتی وامانده و شکست خورده در شرق نیست. لنین را بعنوان سمبل جسارت طبقاتی کارگر به ساحت مقدس سرمایه، به عنوان سمبل تلاش توده انسانهای کارکن و فرودست برای تغییر جهان، بزیر میکشند.

حتی بدون این موج جدید تعرض به بشریت کارگر، دنیای امروز به اندازه کافی برای هرکس که اندک حرمت و حقی برای انسان قائل باشد سیاه هست. در کانون‌های صنعتی جهان توده بیکاران هر روز انبوه‌تر میشود. شکاف طبقاتی گسترش یافته است. امنیت اجتماعی و رفاه عمومی مردم بشدت تنزل یافته است. خانواده کارگری بدون دو شغل امکان امرار معاش ندارد. تشکلهای کارگری، و حتی بستر اصلی جنبش اتحادیه‌ای که مدتهاست تهدیدی برای نظم بورژوایی موجود محسوب نمیشود، در منگنه قرار گرفته‌اند و قدرت عمل خویش را بشدت از دست داده‌اند. فردیت و رقابت بعنوان اصول انکار ناپذیر و بنیادی جامعه در اذهان تثبیت شده است. افق عمومی جامعه، که بیش از هر چیز در حرکت روشنفکران و تحصیلکردگان، متفکرین و چهره‌پردازان معنوی جامعه بورژوایی منعکس میشود، شدیداً به راست چرخیده است. ایده‌های اصلاح طلبانه و لیبرالی دهه‌های شصت و هفتاد در طول دهه هشتاد شدیداً به حاشیه رانده شده و بی اعتبار اعلام شده‌اند. زندگی توده‌های وسیع زیر حد فقر در خود اروپا و آمریکای صنعتی به امری پذیرفته شده تبدیل میشود. نونفایشیسم و راسیسم در اشکال مختلف میداندار شده‌اند.

ما در یک گسست تاریخی اساسی زندگی میکنیم. از هرجا آمده باشیم و به هر کاری مشغول بوده باشیم، وقایع سالهای اخیر شرایط زندگی و چهارچوب تلاش اجتماعی ما و نسلهای بعد از ما را باز تعریف میکند. جنگهایی که در ۵۰ سال آینده به وقوع خواهد پیوست، مشقات و محرومیت‌هایی که بشر خواهد کشید، جدالهای اجتماعی و سیاسی و فکری که میلیونها نفر زندگی خود را با آن معنی خواهند کرد، تصویری که انسان در هنر و فرهنگ و ادبیاتش از خود بدست خواهد داد، روانشناسی فردی و اجتماعی انسان، بیم و امیدهای اقتصادی و سیاسی و پندارهای اخلاقی و جهان‌نگری فلسفی‌اش همه مهر آنچه امروز جلوی چشمان ما میگردد را بر خود خواهد داشت. همانقدر که شرایط سیاسی و اقتصادی و فکری حاصل جنگ دوم جهانی حیات مادی و معنوی دو نسل اخیر را، از اروپا و آمریکای صنعتی تا پرت‌ترین مناطق عقب افتاده و تحت سلطه، قالب زد، شرایط حاصل از تحولات امروز زندگی نسلهای بعد را در تمام شئون تحت تاثیر قرار میدهد.

مفسران غربی میگویند که “جنگ سوم جهانی با پیروزی غرب به پایان رسیده است بی آنکه گلوله‌ای شلیک شود”. تاریخ زنده کشمکش چند دهه ساله طرفین این “جنگ سوم” و همین مرحله آخر آن در چند سال اخیر جز مرگ و فقر و بیحقوقی و مشقات میلیاردها انسان نبوده است. این خود تکلیف این ادعا که “گلوله‌ای شلیک نشد” را به اندازه کافی روشن میکند. بهرحال اینجا باید از این گذشت. آنچه در این روایت صحیح است و باید مورد توجه جدی قرار بگیرد این است که آنچه در جریان است چیزی در حد پایان جنگ سوم جهانی است و باید تاثیر آن را در تاریخ معاصر شناخت.

تحولات تاریخی امروز در سطوح مختلفی در جریان است. وجه قابل مشاهده و فوری این تحولات سقوط و تجزیه بلوک شرق و انهدام کل سیستم اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی‌ای است که این بلوک را تعریف میکرد. به یک معنی ساده در نبرد دو قطب بورژوایی غرب و شرق، غرب پیروز شده است. مانند هر پیروزی پیشین یک قدرت بورژوایی بر دیگری، در این مورد هم ما شاهد تجزیه سیاسی و جغرافیایی، انقیاد اقتصادی و کرنش ایدئولوژیکی بلوک مغلوب هستیم. از تصرف سرزمین‌های قدرت مغلوب تا تسخیر بازارهایش، از تغییر سیستم سیاسی و اداری آن تا گشوده شدن دروازه‌های آن بر روی فرهنگ و معیارهای اخلاقی قدرت پیروز، همه مشخصات کلاسیک پیروزی یک قدرت بورژوایی بر دیگری است. اما اولین چیزی که در این میان ایدئولوژیکی نیست، این واقعیت است که طرف مغلوب یک سوی یک دوقطبی و تقابلی جهانی بوده است که به مدت نیم قرن پایه‌ای‌ترین مشخصه اوضاع سیاسی جهان را تشکیل میداده است. کل جهان از نظر سیاسی حول این تقابل آرایش گرفته بود و پایان این تقابل کلا معادلات سیاسی و اقتصادی را، نه فقط در بلوک شرق بلکه در مقیاسی بین‌المللی، دگرگون میکند.

در خود بلوک شرق شاهد خیره‌کننده‌ترین تحولات هستیم. پیروزی بازار برای کارگر، فقر و ناامنی اقتصادی در مقیاسی وسیع ببار آورده است. جدال بر سر الگوهای اقتصادی و آرایشهای سیاسی جدید به حادثترین شکل در جریان است. از سوی دیگر در هم ریختن یک نظام سیاسی و اداری بسته، جنبشهای اجتماعی را، از پیشرو و انقلابی تا ارتجاعی و عتیق، به تحرکی وسیع واداشته است. در کنار حرکت‌های وسیع کارگری و طرح مطالبات جدید و اشکال اعتراضی بیسابقه در مبارزات کارگری، ناسیونالیسم و فاشیسیسم و مذهب پا به جلوی صحنه گذاشته‌اند.

در جهان تحت سلطه و عقب‌مانده موسوم به جهان سوم که مسائل آن مستقیماً به این تقابل بین‌المللی گره خورده بود، صورت مسائل از بنیاد تغییر میکند. برای مسائل کهنه بناگاه راه حل پیدا میشود و در همان حال معضلات جدیدی، پیچیده‌تر از قبل، طرح میشود. نیروها و گرایشهای اجتماعی در این کشورها بناگاه خود را با موقعیتی اساساً تغییر یافته روبرو میبینند. این در مورد فلسطین، افغانستان، اتیوپی، کامبوج، کشورهای مختلف آمریکای مرکزی و جنوبی و کانونهای عمده مناقشه در آفریقا به روشنی قابل مشاهده است. ناسیونالیسم، مذهب، لیبرالیسم، رفرمیسم و رادیکالیسم در کشورهای مختلف در موقعیت کاملاً متفاوتی نسبت به قبل قرار میگیرند. دورنمای توسعه اقتصادی جهان عقب‌مانده بار دیگر تغییر میکند. سقوط شرق و باز شدن دروازه‌های آن بر روی سرمایه غربی امیدهای تازه کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به توسعه به اتکای غرب و مبتنی بر ادغام در بازار جهانی را به یاس مبدل میکند.

اما وجه مهمتر و در دراز مدت تعیین‌کننده‌تر سقوط بلوک شرق تحولات اجتناب ناپذیر آتی در خود غرب پیروز است. با سقوط شرق، آن مجموعه و چهارچوب اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی که بعنوان غرب و یا “جهان آزاد” در مقابل شرق برپا شده بود نیز بناگزیر دستخوش تغییر میشود. غرب نیز باید به مثابه یک بلوک تجزیه شود و همراه آن کل ساختار سیاسی و دستگاه ایدئولوژیکی که به این غرب هویت مشترکی میداد مورد تجدید نظر قرار بگیرد. نه فقط آرایشهای نظامی، سیاسی و اقتصادی جدید، بلکه چهارچوبهای فکری و ایدئولوژیکی جدید و متناسب با سرمایه‌داری پس از پایان “غرب و شرق” باید شکل بگیرند. دنیای سرمایه‌داری بسوی یک تجدید نظر تمام و کمال در آرایش اقتصادی و روینای سیاسی، اداری و فرهنگی خود پیش میرود. دوره تاریخی جدید نه دوره ثبات و نظم و روشنی، بلکه دوره بی‌ثباتی، اغتشاش و ابهام است.

اما نگرش به مساله حتی بعنوان یک تعیین تکلیف بنیادی و تاریخی میان قدرتها و بلوکهای بورژوایی هنوز نیمی از تصویر را بیرون میگذارد. پایان “جنگ سوم” میان بورژواها با تعرضی بهمان درجه تاریخی و بنیادی توسط کل بورژوازی به طبقه کارگر همراه شده است. غالب و مغلوب در اعلام “پایان کمونیسم” همصدا هستند. پیروزی غرب، نه بعنوان پیروزی بر یک بلوک اقتصادی و سیاسی و نظامی متخاصم و رقیب، و نه فقط بعنوان پیروزی بازار بر دولتگرایی اقتصادی، بلکه در درجه اول بعنوان پیروزی‌ای بر کمونیسم جشن گرفته میشود. این تبیین از

کمونیسیم نیست. قرار گرفتن در متن و در صف اول مقاومت در برابر تعرض بین المللی بورژوازی به آرمانهای برحق انسانی و دستاوردهای اجتماعی تاکتونی، به میدان کشیدن یک صف بین المللی سوسیالیستی کارگری در جهان پرتلاطم امروز و تلاش برای پیروز کردن سوسیالیسم، این لازمه کمونیست بودن در دنیای امروز است.

وقتی از این زاویه به کلیت حزب کمونیست ایران نگاه میکنم، آن را به صورت صفتی واقف به این وظایف و متعهد به ایفای این نقش نمیبینم. این آگاهی، آمادگی و توانایی مشخصه عمومی حزب کمونیست نیست. حزب کمونیست در شکل فعلی اش حتی آن جریانی در درون خود را که آفاق چنین پراتیک کمونیستی را روبروی خود گذاشته است مقید و محدود میکند. جدایی امروز ما اقدامی است برای شکل دادن هر چه سریعتر به یک صف کمونیستی که بتواند به استقبال وظایف امروز برود.

اولین سوالی که باید به آن پاسخ داد اینست که چرا با خود همین حزب و در چهارچوب همین حزب نمیتوان بدرستی به جدالهای کمونیسم امروز پا گذاشت. من نظرم را درباره جایگاه تاریخی حزب کمونیست و ارزشی که برای قریب یک دهه فعالیت آن قانلم در مقاطع مختلف توضیح داده‌ام و امیدوارم بتوانم در فرصت مناسبی ارزیابی و جمع‌بندی‌ای از جایگاه این حزب در تاریخ سوسیالیسم معاصر ایران بدهم. اینجا در پاسخ به سوال فوق می‌خواهم به محدودیتهای مادی و تاریخی این حزب در این مقطع معین اشاره کنم.

محدودیت‌های تاریخی حزب کمونیست ایران

یکی از استدلالهایی که در طول سه سال گذشته ما را از جدایی منصرف میکرد ارزش تاریخی و اجتماعی حزب کمونیست ایران و سابقه افتخارآمیز آن بود. اما سابقه و تاریخ پراتیکی حزب همانقدر که میتواند مایه قدرت باشد، میتواند مانع انطباق حزب با واقعیات و نیازهای کمونیسم امروز هم باشد. تحولات عظیم دنیای امروز که مستقیماً به زمینه‌های فعالیت کمونیستی و آینده کمونیسم مربوط میشود، ایجاب میکنند که کمونیست امروزی مستقل از سابقه و تاریخچه فعالیتش در مورد سازمانیابی کمونیستی در دوره‌ای که امروز شروع میشود فکر کند تصمیم بگیرد. حتی اگر حزب کمونیست ایران هیچکدام از مسائلی را که بعداً اشاره میکنم نداشت، حتی اگر یک جریان یکپارچه و بی ابهام بود، هنوز ما بعنوان کمونیست‌هایی که با واقعیات تاریخساز امروز روبرو هستیم باید در مورد حزبیتی که پاسخگوی نیازهای مبارزه امروز است تصمیم می‌گرفتیم. حزب کمونیست ایران محصول تاریخ معین و تلافی‌های اجتماعی معینی است. این حزب حاصل تاریخ معینی است. مهر مبارزه فکری و سیاسی در یک دوره خاص و در کشور خاصی را بر خود دارد. نگرش این حزب به خود و از آن مهمتر نگرش جامعه به آن، عرصه‌های فعالیت موجود آن، تیپ فعالین سیاسی این حزب، اولویتهای و مشغله‌های آن، و بطور خلاصه مجموعه خصوصیات فکری و عملی و سیمای اجتماعی آن، توسط این تاریخ مقید و مشروط میشود. اما تحزبی که کمونیسم کارگری امروز به آن نیاز دارد در مقابل این پدیده از نظر تاریخی مشروط و قالب زده شده قرار می‌گیرد. حزب کمونیستی که بخواهد امروز نقش بازی کند باید از امروز الهام بگیرد. باید در انعکاس به تحولات تاریخی امروز و در قبال وظایف کمونیسم امروز، خود را تعریف کند. کمونیسم بعنوان نقد، آرمان و جنبش اجتماعی پابرجاست و با دوره‌های سیاسی و اجتماعی جا به جا نمیشود. اما تحزب کمونیستی و شکلی که کمونیستها در هر مقطع جنبش خود را آرایش میدهند، مستقیماً از نقطه عطفهای تاریخی تأثیر می‌پذیرد. با حزبی که از دل مبارزه ضد رویزیونیستی در یک دوره معین و یا جدال ضد پوپولیستی در یک کشور معین پیدا شده و توسط این مبارزه قالب زده شده نمیتوان صاف و ساده وارد دوره‌ای شد که در آن خود این مقولات اهمیت تاریخی خود را از دست داده‌اند. بنابراین حتی اگر از حزب سیاسی خود کمال رضایت را هم داشتیم با تحولات جهانی اخیر باید مستقل از هویت حزبی موجودمان کمونیست‌های کارگری دیگر در گوشه و کنار دنیا را هم خبر میکردیم

انقلاب تکنولوژیک نه فقط بر مذهبیت اقتصادی کارگر در برابر سرمایه افزوده است، بلکه اشکال نوینی برای حفظ اقتدار سیاسی بورژوازی فراهم ساخته است. در کنار ارتش، زندانها و دادگاهها، رسانه‌های جمعی با پوششی عظیم جای ویژه‌ای در تضمین حاکمیت سیاسی بورژوازی پیدا کرده‌اند. تحمیق و ارباب سیستماتیک فرد در انزوا، بمباران تبلیغاتی دائمی جامعه با روایت بورژوازی از جهان و جامعه و انسان، به جزء مکمل و شرط لازم بقا دموکراسی غربی (دیکتاتوری پارلمانی بورژوازی) تبدیل شده است.

در خارج این جهان صنعتی نامنی اقتصادی و بی‌حقوقی سیاسی و اجتماعی در ابعادی به مراتب عظیم‌تر بیداد میکند. افق توسعه اقتصادی در این کشورها رسماً کور شده است و در بسیاری، جنگ هرروزه با فقر و قحطی، داستان زندگی اقتصادی توده مردم را تشکیل میدهد. بدهی‌های کشورهای به اصطلاح جهان سوم به کشورهای و موسسات مالی غربی ابعادی باور نکردنی یافته است. در بسیاری از کشورها تا هشتاد درصد درآمد حاصله از رشد اقتصادی صرف بازپرداخت بهره و امها میشود. حقیقتی که به آمار رسمی خود بورژوازی در سال فقط ۵۰ میلیون کودک (دونفر در هر ثانیه) را به کام مرگ میکشد و برای آنها که جان بدر میبرند فقر و بیخانمانی و فحشاء و اعتیاد بجا میگذارد.

چند میلیارد مردم این کشورها از کوچکترین حقی در دخالت در اداره جامعه خویش و از بدست گرفتن سرنوشت اقتصادی و سیاسی خود محرومند. حکومت‌های سرکوبگر بورژوازی و جنبش‌های سیاسی دولتی و ماوراء دولتی که اساساً طبقه کارگر و جنبش کارگری را هدف گرفته‌اند وجه مشخصه نظام سیاسی در این کشورهاست. تلاش برای تشکیل اتحادیه و یا سازمان سوسیالیستی کارگری در بسیاری از این کشورها جرم محسوب میشود و با مجازات‌های سنگین پاسخ می‌گیرد. موقعیت کارگران این کشورها بعنوان انسانهایی درجه دوم و قابل دور انداختن، فروشدگان نیروی کار ارزان، بیش از پیش در اقتصاد سیاسی جهان امروز تثبیت میشود.

این آبارتاید طبقاتی و درجه‌بندی رسمی ارزش انسانها چه در محدوده خود جهان صنعتی و چه در مقیاس جهانی با عروج قالب‌های فکری ارتجاعی نوینی تحکیم و تقویت میشود. بار ملامت بیکاری، بی مسکنی، فقر و محرومیت از امکانات ابتدایی پزشکی، رفاهی و آموزشی، از دوش جامعه و نظام اجتماعی برداشته میشود و بر دوش فرد قرار می‌گیرد. حق، چه اقتصادی و چه سیاسی، بار دیگر با صراحت به مالکیت مرتبط میشود. ناسیونالیسم و مذهب دوباره میدان فراخی برای تحرک پیدا میکنند. در کنار اعلام تقدس بازار و سرمایه و مالکیت بورژوازی، دخالتگری میلیتاریستی در سطح جهان و چهارچوب فکری راسیستی و اروپا- محور متناسب با آن از نو تظهير میشود و بر سر در نظم نوین جهانی حک میشود.

برای کمونیسمی که در آرمان برابری و آزادی انسانها تجدید نظر نکرده است، برای کمونیسمی که جنبش انتقادی - پراتیکی کارگر برای دگرگون کردن کل نظم عقب مانده و ضد انسانی بورژوازی است، برای کمونیسمی که تعرض امروزی به مارکسیسم و اندیشه‌ها و جنبش‌های کارگری را شاهد است، دوره حاضر مجموعه وسیعی از مصادفای فکری و سیاسی را در دستور می‌گذارد. باید به استقبال این جدالها رفت و همه چیز بر امکان پیروزی کارگر و کمونیسم در همین دوره دلالت میکند. جهان دستخوش یک تجدید نظر اساسی در بنیادهای سیاسی و اقتصادی و فکری خود است و کمونیسم کارگری، اینبار بدون آنکه با بلوکها و اردوگاه‌های سوسیالیسم بورژوازی روبرو باشد، امکان وسیعی برای طرح مستقیم و شفاف نگرش انتقادی و آلترناتیو اجتماعی خود دارد. جهانی شدن سرمایه و تولید صنعتی، طبقه کارگر مدرن را به طبقه‌ای برآستی جهانی تبدیل کرده است. اعتراضات کارگری برای بهبود اوضاع طبقه و علیه سیاست‌های دولتها و کارفرمایان بدون وقفه در کشورهای مختلف در جریان است. گرایشات سنتی در جنبش کارگری، بویژه جنبش اتحادیه‌ای و حرکت‌های سوسیال دموکراتیک، ناتوانی‌شان را در گسترش سازمانیابی کارگری و به پیروزی رساندن اعتراضات کارگری به نمایش گذاشته‌اند. علیرغم کل تحریکات و تبلیغات ضد کمونیستی کنونی، حرکت سوسیالیستی رادیکال در جنبش طبقاتی دامنه عمل وسیع‌تری برای جلب طبقه کارگر به سازمانیابی و سیاست رادیکال کارگری یافته است.

بعنوان کمونیست کارهای زیادی باید کرد. کارهای زیادی میشود کرد. کل پیروزی و یا کل شکست هر دو ممکن و محتملند. جدالهای اساسی جهانی‌اند و خصلت کشوری خاصی ندارند، هرچند استنتاجات روشنی در مورد وظایف کمونیستی در هر کشور میتوان از این وضعیت به عمل آورد. بعنوان کمونیست باید در سنگر بندی‌های عمومی حضور یافت. کمونیسم امروز فقط با حضور در این سنگرها مشخص خواهد شد. نه فقط باید جلوی تعرض فکری بورژوازی به مارکسیسم ایستاد، بلکه باید انتقاد زیر و روکننده مارکسیستی، انتقاد کارگر به جهان سرمایه‌داری را با قدرت و کوبندگی به مراتب بیشتر در سطح جامعه طرح کرد. باید خرافات دموکراتیک، ناسیونالیستی، لیبرالی، مذهبی و انتقادات نیمبند ناراضیان بورژوا به حاشیه‌های نظام موجود را از صحنه جارو کرد. باید صف سوسیالیستی کارگر را به میدان جدالهای اقتصادی و سیاسی تعیین کننده امروز کشاند. باید آلترناتیو کارگری را در برابر جهان امروز قرار داد. باید اشکال و قالب‌های مبارزه رادیکال توده کارگران را تعریف کرد و گسترش داد. باید احزاب سیاسی روشن‌بین، رادیکال و کمونیست کارگری ایجاد کرد. باید ایجاد وحدت طبقاتی کارگر در سطح بین المللی را بعنوان یک امر عاجل عملی در دستور قرار داد.

کمونیست واقعی امروز کسی است که مبرمیت اوضاع معاصر را و اهمیت نقش خود را درک کند. شخصاً هیچوقت کوچکترین سمپاتی‌ای به کسانی که خود را کمونیست میخوانند اما دخالت واقعی در تغییر جهان معاصر خود را بلندپروازی تلقی میکنند نداشته‌ام. کمونیسم در حاشیه جامعه

حزب کمونیست تبدیل کند. محیط اجتماعی این جریان اعتراض ملی در کردستان و روشنفکران معترض در جامعه کرد است. و بالاخره باید به گرایش سوسیالیسم کارگری در حزب اشاره کرد. پایه اجتماعی این جریان نیازی به توضیح ندارد. در سطح فکری این جریان متکی به تفکر سوسیالیستی است که، جدا از تاریخ افکار و آرمانهای سیاسی در ایران، در مارکسیسم نمایندگی و بیان شده است. این گرایش به نشر و اشاعه این تفکر و دفاع از آن مصر است. از نظر عملی این جریان حاصل فعال شدن کارگران در انقلاب ۵۷، تحرک کارگری در دوره پس از آن و گرایش آنها به حزب کمونیستی از یکسو و ادامه نقد سوسیالیستی در حزب کمونیست و توسط حزب کمونیست از سوی دیگر است. روی آوری حزب به جنبش کارگری، ورود بخش وسیعی از کارگران به حزب یا تحکیم ارتباط حزب با محافل کارگری زمینه‌های رشد و تقویت این جریان در حزب را فراهم کرده است. این جریان در سالهای اخیر چهره عمومی حزب را بویژه در قبال طبقه کارگر ایران تصویر کرده است و منشا استقبالی است که حزب کمونیست در میان کارگران در ایران و کشورهای منطقه با آن روبرو شده است.

لازم است اشاره کنم که اگر چه سوسیالیسم کارگری در حزب زیر چتر عمومی مباحثات کمونیسم کارگری در حزب جلو آمده است، این هنوز به معنی انسجام نظری و عملی این جریان حول این نظرات نیست. در دل گرایش سوسیالیسم کارگری در حزب هنوز میشود تأثیرات گرایش‌های دیگر موجود در طبقه کارگر، نظیر آنارکو سندیکالیسم و یونیونیسم چپ، را نیز دید. کاملا قابل انتظار است که در آینده شاهد مباحثات زنده‌ای در درون خود این جریان بر سر این خطوط باشیم. اما آنچه که این جریان را به یک حرکت واحد و بنظر من مبنای محکمی برای یک حزب کمونیستی کارگری تبدیل میکند، یکسانی پایه طبقاتی این جریان و جایگاه برجسته امر سوسیالیسم کارگری در آن است. کشمکش‌های درون این جریان در آینده بهرحال در چهارچوب طبقاتی واحدی صورت خواهد گرفت.

وجود گرایش‌های مختلف و منشاءهای تاریخی - طبقاتی متفاوت آنها به حزب کمونیست یک خصلت انتلافی و فلج کننده بخشیده است. وجود خطوط و جناحها در احزاب کمونیست امری طبیعی و غیر قابل اجتناب است. اما در این مورد مشخص ما نه با گرایش‌های سیاسی و افق‌های گوناگون یک طبقه، بلکه با افق‌ها و گرایش‌های طبقاتی گوناگون روبرو هستیم. روند اجتناب ناپذیر حرکت چنین حزبی جدایی و تفکیک سیاسی و تشکیلاتی اجزاء تشکیل دهنده این جبهه است. رویدادهای جهانی سالهای اخیر گرایش‌های درونی در حزب کمونیست را بشدت از هم دور کرده است. بحران سوسیالیسم بورژوایی و سقوط بلوک شرق، همانطور که در گزارش به کنگره سوم تاکید کرده بودیم، فشار عمومی به کمونیسم و طبقه کارگر و به مارکسیسم بطور کلی را افزایش داده است. نه فقط رادیکالیسم، از هرنوع، تضعیف شده است، بلکه فضا برای خلاصی رادیکالیسم غیر کارگری از قالب‌های تحمیلی مارکسیستی مساعد شده است. از سوی دیگر افق‌های متفاوتی در برابر ملی گرای، توسعه اقتصاد ملی، پارلمانتاریسم و رفرمیسم سیاسی و اداری قرار داده شده است. چسبندگی فرمال درونی حزب تضعیف شده و راه اجتماعی و سیاسی جریان‌های مختلف در حزب از هم جدا میشود. برای گرایش چپ رادیکال غیر کارگری افق کاملا کور شده است. این جریان در خارج حزب نه مابزه‌ا از اجتماعی و نه محیط تشویق کننده‌ای برای فعالیت دارد. مارکسیسم به سرعت خاصیت خود را برای این جریان از دست میدهد و علیرغم اینکه کناره‌گیری این جریان از اندیشه مارکسیستی، و گرویدن به انتقادات رنگارنگ مد روز به مارکسیسم، بهرحال زیر فشار خطر رسمی در حزب کمونیست مسکوت گذاشته میشود و بروز اثباتی پیدا نمیکند، حاصل این چرخش خود را بصورت بیتفاوتی سیاسی وسیع و غیبت تمام و کمال از عرصه دفاع از مارکسیسم و کمونیسم نشان میدهد. گرایش ناسیونالیستی کرد، مانند ملی‌گرایی ملت‌های شوروی، به تحرک در میاید، در پیچ و تاب‌های سیاسی و دیپلماتیک قدرتهای بورژوایی و تالطم‌های جاری به راه‌های جدید برای تحقق آرمانهای قدیم خود امیدوار میشود. ابراز وفاداری این جریان به کمونیسم و مارکسیسم و

در مورد چه باید کرد امروز و تحزب کمونیستی در جهان امروز تصمیمات جدید می‌گیریم. بحث ضرورت گسست از این گذشته معین و محدود و ربط دادن حزب کمونیست ایران به تاریخ بین‌المللی سوسیالیسم کارگری البته تازگی ندارد. این در چند سال گذشته یکی از تمهای اصلی مشخص کننده مباحثات جریان کمونیسم کارگری در حزب کمونیست بوده است. آنچه که تازگی دارد، و لافل برای من یک تز اصلی در تبیین جدایی از حزب کمونیست است، این است که تاریخ و سیمای متعین حزب کمونیست ایران، با همه افتخارات و وجهه تانکونی‌اش، در قبال حرکت کمونیسم کارگری امروز دیگر نقش دست و پاگیر پیدا میکند. پیوستگی با تاریخ حزبی قبلی، دیگر نه نقطه قدرت بلکه اتصالی به گذشته و مانعی برای حضور با تمام قوا در صحنه‌های مبارزه کمونیستی امروز است. این به معنی صرفنظر کردن از دستاوردهای بارز مبارزه تانکونی نیست. اما شرط تکیه به این دستاوردها در حرکت آتی، جدا کردن آنها از قالب تاریخی و سازمانی خاصی است که در آن پیدا شده‌اند. روشن بینی نظری و سیاسی حاصل این سالها، توانایی‌ها و تجارب کسب شده، وجهه اجتماعی کمونیسم ما و نفوذ نسبتا وسیع ما در ایران و احتمالاً در برخی کشورهای دیگر، از طریق انسانها و فعالین زنده به حرکت جدید منتقل خواهد شد. آنچه که ما باید بجا بگذاریم قالب تشکیلاتی و سیمای سازمانی معینی است که این نقطه قدرتها در آن کسب شده و امروز دیگر بیش از حد میخوب گذشته، دست و پاگیر و زمین‌گیر کننده است. جامعه باید حزب ما را بعنوان کمونیسم متشکل در قبال واقیعات و معضلات جهانی در انتهای قرن بیستم بشناسد. این هویت را بدون صرفنظر کردن از هویت محدود قبلی نمیتوان کسب کرد.

خصلت انتلافی حزب کمونیست ایران

در این باره قبلا زیاد صحبت کرده‌ام. حزب کمونیست ایران حزب یک گرایش اجتماعی و یا مجموعه‌ای از گرایش‌های فکری و پراتیکی یک طبقه اجتماعی واحد نیست. حزب کمونیست ایران ظرفی برای فعالیت چند گرایش اجتماعی و طبقاتی مختلف و حاصل چند تاریخ سیاسی مختلف است. بستر اولیه پیدایش این حزب، نظیر کل چپ رادیکال دوره اخیر در ایران، انقلاب ۵۷ و تحرک طبقات اجتماعی در این انقلاب بود. زمینه اجتماعی اولیه این چپ رادیکال را جنبش روشنفکران و تحصیلکردگان ناراضی در یک کشور تحت سلطه تشکیل میداد که افق توسعه اقتصادی، نمایندگی شدن در ساختار سیاسی و تقویت فرهنگ ملی را در برابر خود قرار داده بودند و تحقق این افق را در گرو تعیین تکلیف با سلطه امپریالیستی غرب و آمریکا و رژیم استبداد سلطنتی میدانستند. این ناراضیاتی اجتماعی مایه پیدایش طیفی از نیروهای سیاسی، از جریان‌های بیگانه‌ترس و نوگریز مذهبی، تا جریان‌های چپ گرا و شبه سوسیالیست، بود که تا پیش از انقلاب ۵۷ در یک حرکت عمومی ضد سلطنتی - ضد آمریکایی عملا کنار هم قرار می‌گرفتند. سوسیالیسم رادیکالی که با په انقلاب گذاشت از نظر مضمونی چیزی بیش از این ملی‌گرایی اصلاح طلبانه در بر نداشت. انقلاب اکبر و اعتبار عمومی مارکسیسم در سطح جهانی، عنوان کمونیسم و مارکسیسم را به جریان‌های رادیکال و از جمله چپ رادیکال ایران تحمیل میکرد. این جریان‌های آرمانهای ملی و رفرمیستی خود را به مارکسیسم نسبت میدادند و خود را در این قالب تبیین میکردند. در طول انقلاب، زیر فشار نظری مارکسیستی از یکسو و حضور عملی کارگر بعنوان یک جریان رادیکال و معطوف به سوسیالیسم از سوی دیگر، این چپ رادیکال تجزیه شد. یک رگه سهمیم در تشکیل حزب کمونیست ایران جریان ضد پوپولیست و ضد رویزیونیستی است که با نقد ملی‌گرایی و اصلاح‌طلبی چپ روشنفکری در متن همین طیف شکل گرفت. یک جریان مارکسیستی که محیط اجتماعی فعالیت آن همچنان همان محیط اعتراض غیر کارگری بود و نیرو و توان خود را از این محیط می‌گرفت. بخش زیادی از نسل اول فعالین حزب کمونیست نه از محیط اعتراض کارگری، بلکه از تجزیه گروه‌های چپ رادیکال غیر کارگری، بیرون آمدند.

این رگه از مارکسیسم بعدا چه در جامعه و چه در درون حزب کمونیست ایران دستخوش تحولات و تجزیه‌هایی شد. به این بعدا می‌پردازم، اما همینقدر لازم است تاکید کنم که برخی از مشخصات عمومی این چپ غیر کارگری، علیرغم همه پیشرفتهای نظری و فکری که در آن رخ داده بود، به حزب کمونیست ایران منتقل شد. مهمترین این مشخصات، خاصیت اشتقاقی سوسیالیسم و مارکسیسم در این جریان بود. این جریان حاصل فشار مارکسیسم به یک جنبش اجتماعی غیر سوسیالیستی بود و لذا مارکسیسم و سوسیالیسم بعنوان قالب فکری و مجموعه اصولی که تحقق امر اجتماعی واقعی و نهایتا غیر سوسیالیستی این جریان را تسهیل میکرد توسط این جریان پذیرفته شده بود. مارکسیسم ابزاری بود برای اندیشیدن و خط مشی تعیین کردن در قبال رژیم اسلامی، استبداد، انقلاب ایران، سازمان‌سازی، جذب نیرو، سرنگونی، مذهب، و نظایر اینها. افق سیاسی همچنان یک افق ملی و شوروی، و هدف سیاسی همچنان اصلاح طلبانه بود. این جریان در سطح وسیع نسبت به دفاع از سوسیالیسم و مارکسیسم بی میل و ناتوان است. آنجا که به این کار ناگزیر میشود، از محدوده قالبها و فرمولهای قبلا فراهم شده فراتر نمیرود. مشخصه دیگر این جریان، خصلت آبستره کارگر و مبارزه کارگری برای آن است. محیط طبیعی فعالیت این جریان کارگر و جنبش کارگری نیست. توانایی خاصی در این محیط ندارد و بسادگی کسب نمیکند. گرایش به کارگر و مبارزه کارگری با فشار تنوری و از مجرای اعلام وفاداری‌اش به مارکسیسم به این جریان تحمیل شده است.

یک رگه دیگر در حزب کمونیست ناسیونالیسم کرد است. اگر ناسیونالیسم چپ سراسری در طول انقلاب ۵۷ با قدرت نقد شده است، ناسیونالیسم چپ کردستان زیر چتر جنبش توده‌ای مسلحانه از هر نقد جدی در امان مانده و حتی گاه تشویق و تقدیس شده است. این ناسیونالیسم همراه چپ کردستان وارد حزب کمونیست میشود. آنهم تنوری و قالب‌های بیانی مارکسیستی را در سطح فرمال می‌پذیرد و به حزب کمونیست بعنوان ابزاری برای تحقق امر غیر سوسیالیستی خود نگاه میکند. تاریخ اجتماعی این گرایش، نظرات و سنت‌های عملی‌اش، هرچند دارای شباهتها و نقاط مشترکی با چپ رادیکال سراسری است، اما آنقدر مستقل و خود ویژه هست که این جریان را به یک گرایش قابل تمیز در

دیگر به اختلافات خود، حتی آنجا که ماهیت سیاسی آن روشن است، ظاهری تشکیلاتی و حتی شخصی می‌دهند و از یک مقابله صریح سیاسی اجتناب می‌کنند. عاقبت این روند خوشایند نبود. دقیقاً به درجه‌ای که مخالفین ما در حزب ناگزیرند، بنا به مصالح سیاسی‌شان، وجود اختلاف با ما در نگرش و خط‌سیاسی را کتمان کنند، بهمان درجه در اختلاف‌تراشی و بهانه‌جویی تشکیلاتی بیشتر فرو می‌روند. هرچه اختلاف سیاسی واقعی کم‌رنگ‌تر جلوه داده می‌شود، بر غلظت تعبیرهای تشکیلاتی و حتی شخصی از اساس اختلافات درونی حزب افزوده می‌شود. مباحثات درونی اخیر در مورد جنگ خلیج و تحولات کردستان عراق این را دیگر بی‌هیچ شبهه‌ای ثابت می‌کند. مظلوم‌نمایی تشکیلاتی ظاهراً از ایستادن بر نظرات خویش و اذعان به وجود اختلافات سیاسی خاصیت عملی بیشتری برای مخالفان ما داشته است. این روند عبت بودن طرح جدایی آگاهانه و داوطلبانه خطوط مختلف را آشکار می‌کند.

۲- در چنین اوضاعی کنگره چهارم گرهی از کار باز نمی‌کند. سناریوی محتمل کنگره چهارم، تائید سنتی نظرات ما توسط اکثریت قاطعی در کنگره، احتمالاً پرخاشهایی حول مسائل تشکیلاتی از طرف جریان ناسیونالیست کرد، و سپس کمپین انتخاباتی در کردیورها برای گنجاندن تئی چند از رفقای مورد نظر جریانات دیگر در کمیته مرکزی بود. نه فقط شکافهای واقعی سیاسی روشن‌تر نمیشد، بلکه همان درجه اختلاف سیاسی‌ای که سران گرایش‌های دیگر به‌رحال در محافل پیرامونی خود ابراز می‌کنند نیز مسکوت گذاشته می‌شد. این رسم تاکنونی خطوط دیگر در حزب بوده است. برعکس تمایل ما کنگره، با ابراز وفاداری های غلیظ مخالفین به نظرات ما، ولو در کنار رشادتهای انتقادی عده‌ای معدود در زمینه تشکیلاتی، به تصویر کاذب هم خطی سیاسی جان تازه‌ای میداد.

۳- ضرورت جدایی سیاسی فقط از طرف ما مطرح شده. برای خطوط دیگر و فعالینشان در سطوح مختلف، از درون کمیته مرکزی تا واحدهای محلی، حفظ وحدت تشکیلاتی با جریان ما تا این مقطع حیاتی بوده است. چپ رادیکال سنتی در حزب کلا پرچم مستقلی ندارد و به تنهایی حرکت تشکیلاتی‌ای در صحنه اجتماعی نمیتواند برای خود تعریف کند. این جزو همان چپی است که فاقد افق و طریحی برای کار کمونیستی در این دوره است و زیر فشار آنتی کمونیسم در بهترین حالت ناگزیر امتیزه می‌شود. روند محتمل‌تر حرکت اینها کنار گذاشتن مارکسیسم بعنوان یک نگرش و سوسیالیسم بعنوان یک جنبش عملی است. برای این دسته از کادرها، حزب کمونیست ظرف مناسبی برای حفظ هویت چپ به مثابه افراد معین و کسب فرصت برای انتخاب سیاسی فردی است. برای ناسیونالیسم کرد انتخاب جدایی مستلزم وجود شرایط عینی مناسب در جنبش کردستان است که امکان تشکیل فوری یک سازمان ناسیونالیست چپ با اندازه‌های تشکیلاتی قابل ملاحظه را فراهم کند. جدایی از حزب کمونیست برای این جریان نمیتواند با درجه‌ای فاصله گرفتن از کمونیسم بطور کلی و رفتن در لاک رادیکالیسم ملی همراه نباشد. مادام که این شرایط عینی وجود ندارد، ماندن در حزب کمونیست و حفظ تصویر خود بعنوان کادرهای سیاسی متشکل و دخیل در تحولات کردستان مطلوب‌تر است. امروز دیگر روشن شده است که صراحت لهجه و جسارت خط ناسیونالیستی کرد در حزب کمونیست رابطه مستقیمی با تحرک ملی‌گرایی کرد در منطقه دارد. تحرک عمومی اخیر جامعه کردستان و طرح مساله کرد در سطح جهانی برای دوره‌ای این گرایش را خوشبین کرد و اجازه داد “سندروم پلنوم شانزدهم” به درجه‌ای به فراموشی سپرده شود. امروز بنظر میرسد که دورنمای جدایی داوطلبانه این جریان از حزب مجددا تیره شده باشد.

بهرحال گرایش‌های دیگر خواهان جدایی نیستند و به خط ما و خصوصاً به خود ما بعنوان افراد معین بعنوان تنها آلترناتیو واقعی برای حفظ شالوده حزبی که خواص خودش را برای آنها دارد نگاه میکنند. نه فقط این، بلکه این را هم می‌دانند که اذعان به وجود اختلاف سیاسی در دست ما به استدلالی برای طرح خواست مشروع خروج این جریانات از حزب منجر می‌شود. این علت تلفیق تندترین حملات شخصی سردمداران این جریانات به

حزب کمونیستی خاتمه پیدا میکند و تقابل ناسیونالیسم و سوسیالیسم در حزب کمونیست بالا می‌گیرد. در مقابل، جریان کمونیست کارگری به سهم خود بر عمق اختلافات پافشاری میکند و برای شکل دادن به یک جریان محکم کمونیستی که تمایل و توان قد علم کردن در برابر موج آنتی کمونیسم امروز را داشته باشد و در تلاطم‌های اجتناب ناپذیر این دهه نقش بازی کند تلاش می‌کند. همان تحولات جهانی که افق گرایش‌های دیگر در حزب کمونیست را کور کرده جریان مارکسیست و سوسیالیستی کارگری در حزب را نسبت به میرمیت و اهمیت وظایفش حساس‌تر کرده است.

در این شک نیست و نبوده است که این خطوط باید از هم جدا شوند. حزب کمونیست دیگر نمیتواند بعنوان یک جبهه انتلافی کار کند. این روند جدایی در جریان بوده است و خروج امروز ما از حزب کمونیست را فقط بر متن این روند میشود درک کرد. کادرها و سنتها

یک نتیجه این وضعیت درک اختلافات عمیق سیاسی و فکری‌ای است که ما را از بخش وسیعی از کادرهای قدیمی حزب دور می‌کند. در طول این مباحثات برای ما، و تصور می‌کنم برای طرفهای مقابل ما، روشن شد که بافت کادری حزب کمونیست را فعالین و متفکرین جنبش اجتماعی و سنت مبارزاتی واحدی تشکیل نمیدهد. بعنوان یک عضو رهبری و بعنوان کسی که اساساً در طول این سالها نگرش و افق این حزب را تعریف و تبیین کرده است، این واقعیت که تنها عده محدودی از کسانی که حزب بر دوش آنها ساخته شده بود در این افقها و در این نگرش شریکند، برای من موجب تردیدهای جدی در مورد آینده کار مشترک سیاسی با این رفقا بوده است. از پلنوم هجدهم که، پس از یکدوره کنارگیری، اینبار بعنوان کانون کمونیسم کارگری در راس امور قرار گرفتیم، این اختلاف فکری و سیاسی با لایه‌ای از کادرهای بالای حزب گام به گام مشخص‌تر و مسجل‌تر شد. هرچند علیرغم صراحت پیدا کردن مخالفت‌های سیاسی کادرها در حاشیه‌های تشکیلات هنوز سکوت و یا تائید اتوماتیک نظرات رهبری توسط کادرها روش متداول در حزب کمونیست است، اما در پس این تائیدهای فرمال بروشنی میشود انسانهایی را با افقها و اولویتهای مختلف و در بسیاری موارد متقابل مشاهده کرد. تائیدها و سکوت‌های فرمال در برابر نظرات و سیاست‌های رهبری در عمل به بی‌تفاوتی، مقاومت منفی، بی‌میلی سیاسی و حاشیه نشینی ترجمه می‌شود. این خصوصیت را از خود کمیته مرکزی تا پائین میتوان مشاهده کرد. حتی در میان بسیاری کادرهایی که ظاهراً در اعلام توافق خود با ما پافشاری دارند، آن شور و خودانگیختگی سیاسی و پراتیکی که مشخصه طبیعی کمونیستی است که اهمیت نقش خود در این دوره را می‌شناسد و برای ایفای آن عجله دارد، کمتر مشاهده می‌شود. یک نگاه ساده به رفقای قدیمی‌ای که همراه آنها این حزب را تشکیل داده‌ایم این را به ما نشان میدهد که ما، با اعتقادات و اولویتهای سیاسی‌مان، در این حزب بیگانه‌ایم و باید در وحدت تشکیلاتی‌مان با خیلی از کادرهای سنتی در سطح مرکزی و بالای تشکیلات تجدید نظر کنیم.

راه اجتماعی ما از بسیاری کسانی که تا امروز با آنها در حزب کمونیست بوده‌ایم آشکارا جدا شده (و یا جدا بودن آن به روشنی ثابت شده است) و سکوت‌ها و تائیدهای فرمال این را پنهان نمی‌کند. دوره خوشبینی قبل از کنگره دوم سپری شده است. تجربه چند ساله اخیر نشان داده است که یک شاخص اساسی قضاوت همفکری و همخطی، داشتن سوالات مشترک و اولویتهای مشترک است. توافق لفظی و حتی از آن بدتر سکوتی که میتواند به میل فرد به توافق و مخالفت هر دو تعبیر شود، شاخص چیزی نیست. باید دید مشغله واقعی فرد چیست، به چه چیز توجه میکند و به چه چیز بی‌تفاوت است، چه چیز به تکانش درمیآورد و در کدام سنگر و جبهه حضور پیدا میکند، چه کاری را به غریزه انجام میدهد و چه کاری را هرگز نمیآموزد. در طول چند سال گذشته بزرگترین حمله ایدئولوژیکی و سیاسی بورژوازی به مارکسیسم و هر اندیشه برابری طلبانه کارگری در جریان بوده است. ادبیات همین دوره حزب کمونیست را میشود مرور کرد و دید این پدیده واقعا مساله چه بخش و چه درصدی از کادرهای رهبری و مرکزی حزب بوده است. از این تلخ‌تر، باید دید واقعا چه بخش و چه درصدی از کادرهای حزب اگر موظف هم میشدند توان عینی دفاع از مارکسیسم و سوسیالیسم در برابر این تهاجم را می‌داشتند. در همین دوره فلان شاعر و نوازنده ایرانی هم به هم پریده‌اند، ملی‌گرایی کرد هم تکانی خورده، فلان دولت فلان قانون ضد پناهنده را گذرانده و فلان دوست قدیمی بعلت عدم پرداخت حق عضویت تویبخ شده، و تاثیرات اینها را هم در زندگی سیاسی خیلی رفقا میشود دید و مقایسه کرد. معضل ما در این حزب نه فقط جستجوی پاسخ به مسائل نظری و عملی مبارزه طبقاتی، بلکه جلب توجه لایه کادری سنتی حزب به خود این مسائل بوده است. اختلاف در مشغله، در وظیفه‌ای که برای خود قائل هستیم، در شاخصهای قضاوت پراتیک سیاسی و نظایر اینها، گواه اختلافات بنیادی میان ماست. جدا شدن تنها راه اصولی پاسخ به این وضعیت است.

تصور می‌کنم همین توضیحات برای نشان دادن ضرورت جدا شدن از خطوط دیگر در حزب کمونیست ایران کافی باشد. این بحث قدیمی ما بوده است. اوضاع امروز دنیا میرمیت این تفکیک را برجسته‌تر میکند. اما شکل مشخص این جدایی، یعنی کناره‌گیری من و رفقای همفکر من از حزب برای تشکیل یک حزب سیاسی دیگر، حاصل ارزیابی مشخص‌تری از استراتژی‌های مختلفی است که میشد برای عملی کردن این جدایی در پیش گرفت. اینجا لازم است دلایل انتخاب این شیوه مشخص جدایی، و برخی جنبه‌های عملی این اقدام را فقط ذکر کنم و تفصیل آن را به فرصت دیگری موکول می‌کنم. لازم است برای خوانندگان غیر حزبی این نوشته توضیح بدهم که این توضیحات در ماههای اخیر به طرق مختلف، به شکل نوار برای رفقای حزبی، سخنرانی در کنفرانس فراکسیون کمونیسم کارگری و توضیحاتی در پلنوم بیستم به اطلاع رفقای تشکیلاتی رسیده است.

۱- طرح قبلی ما مبنی بر جدا شدن خطوط سیاسی در حزب بر مبنای پلاتفرم‌های روشن عملاً متحقق نشد و امیدی به گشایشی در این زمینه نبود چرا که در طول دوره اخیر ثابت شد که خطوط

ما و در عین حال غلیظترین سوگند خوردن‌ها به نظرات ماست.

خروج ما از حزب به شیوه‌ای سیاسی و اصولی این بن‌بست را می‌شکند. بالاخره جریانی که بر اختلاف سیاسی خود پافشاری میکند باید در جدایی پیشقدم شود. این کاری است که امروز صورت گرفته است.

۴- ایده تصفیه، ایده‌ای بوده است که در طول این دوره مداوماً توسط موافقین و مخالفین ما جلوی ما گرفته شده. یکی در آن روشی برای تعیین تکلیف حزب جستجو میکند و دیگری از آن موضوعی برای راه اندازی تعزیه تشکیلاتی ساخته است. در اولین شماره کمونیست پس از پلنوم هجدهم گفتیم که تصفیه، خط ما و ابزار ما در این کشمکشها نیست. ما خواهان جدایی سیاسی و آگاهانه خطوط درونی حزب هستیم. این گفته البته مانع از این نشد که طیفی از کادرها بخصوص در میان گرایش ملی کرد دو سال از کار هر زنگ پسچی را رسیدن حکم اخراج تصور کند و مدام حد طاقت ما را برای ناسزا شنیدن به بوته آزمایش بگذارد. بهرحال ما به این خط خود وفادار ماندیم. اینجا میخواهیم در پاسخ به رفقای که میگویند "این حزب ماست چرا آنها نروند" به نکاتی در مورد عبث بودن و زیانبار بودن تصفیه تشکیلاتی در این وضعیت معین اشاره کنم.

اولاً، تصفیه افراد نمیتواند نتایجی مشابه جدایی سیاسی ببار بیاورد. جدایی سیاسی تصفیه مثبت است و نه منفی. هرکس بر مبنای اعتقادات خود مسیر خود را در پیش میگیرد و لذا تصفیه‌ای جدی و عمیق عملی میشود. حرمت انسانها و موقعیت حقوقی برابر آنها در جریان جدایی حفظ میشود. بعلاوه بنیین گرایشات از وظایف آتی‌شان در قامت تشکیلاتی مستقل‌شان در طی مرزبندی سیاسی تدقیق میشود و گسست سیاسی بنیادی‌تری از سنتهای خطوط دیگر صورت میگیرد. در مقابل، تصفیه فردی، ولو بر مبنای تعلق اعلام شده افراد به خطوط مشخص و مدون، بهرحال آغشته به قضاوت‌های ذهنی و معیارهای دلخواهی خواهد بود. در این شیوه افراد تحقیر میشوند. اگر بیرون حزب افقی از فعالیت روبروی خود نبینند، که در این مورد این بشدت صدق میکند، فضای تواریت و تمکین خودشکنانه و ریاکارانه رشد میکند. چنین تصفیه‌ای مهر خود را بهرحال بر احساس حقانیت آنهایی که میمانند باقی میگذارد. تصفیه فردی، در این مورد مشخص که نه فقط افراد بلکه اساساً سنتها و باورها و برداشتهای سیاسی گوناگون در برابر هم قرار گرفته‌اند، این نقص اساسی را دارد که اینها را صرفاً در افراد جستجو میکند و خصلت اجتماعی این تقابلهای را ندیده میگیرد. تنها انشعابات و جدایی‌های فکر شده و آگاهانه سیاسی میتواند انتقال واقعی از یک سنت مبارزاتی به سنت دیگر را ممکن کند.

ثانیاً، خود تصفیه و مشروعیت و عدم مشروعیت آن به بخشی از تاریخ واقعی حزبی که بجا میماند تبدیل میشود. این در فضای آنتی کمونیستی امروز، که بازار وسیعی برای تخطئه کمونیسم متشکل وجود دارد، بشدت زیانبار است. حزبی که از این تصفیه در بیاید باید خود را برای یک دوره‌ای طولانی از پاسخگویی به اتهاماتی که از هر سو به سمت آن پرتاب میشود، برای تحریفات زمختی که بر این مبنا در تاریخ و هویت سیاسی آن بعمل خواهد آمد آماده کند و به نظر من به سادگی از این دوره خلاصی نخواهد یافت. جریان تحریف تاریخ این حزب هم اکنون در گوشه و کنارها و متاسفانه این اواخر در سطوح بالای خود این حزب آغاز شده است. حقانیتی که فرضاً خود ما در مورد این تصفیه حس کنیم کافی نیست. دنیای بورژوازی بیرون روی این ماجرا سرمایه گذاری میکند. این دنیایی است که در آن جلوی چشم ما، از زبان یک مشت جوجه ژورنالیست تازه کار، لنین لغو کننده اسارت ملت‌های روسیه تزاری را سرکوبگر ملی قلمداد میکند و مردم دارند این را در مقیاس وسیع باور میکنند. جزوه‌هایی که قرار است حزب بعداً در توضیح تصفیه‌ها در پاسخ تحریفات رسانه‌های جمعی بورژوازی و مورخین قلابی بنویسد، حتی گوشه‌ای از این تحقیق عمومی را هم پاسخ نمیتواند بدهد. از انرژی‌ای که بیهوده باید صرف نوشتن اینگونه دفاعیات از حزب کرد میگذرم.

ثالثاً، اگر بنا باشد من روزی بخش وسیعی از کادرهای قدیمی و حتی بنیانگذار این حزب را که تازه برخی‌شان هنوز هم ادعا میکنند که گمشده خود را در بحثهای کمونیسم کارگری یافته اند تصفیه کنم، ترجیح شخصی‌ام این خواهد بود که خودم بروم. این رفقا جای مرا در دنیا تنگ نکرده‌اند. نیروی اساسی انقلابی که من دنبالش هستم بیرون این حزب است. بخش عمده مارکسیست‌های پرشور و توانا که باید جلوی این انقلاب طبقاتی بیفتند از بیرون این حزب باید پیدا شوند. تصفیه مثبت، فاصله گرفتن و همفکران خود را جمع کردن، راه اصولی‌تر، کم مشق‌تر و مستقیم‌تری به هدفی است که من دنبال میکنم.

بهرحال روش تصفیه نه راه بلکه دامی در جلوی ماست و سرمایه‌ای برای مخالفین کمونیسم و تشکل کمونیستی در جامعه فراهم خواهد کرد.

۵- گفته میشود که این حزب ماست و نباید از اعتبار و نفوذ و امکانات آن چشم پوشید. بنظر من هم این حزب ماست. اما جامعه هم این را میدانند. نفوذ و اعتبار این حزب از آسمان نیامده. حاصل کار انسانهای کمونیست و خط مشی سیاسی معینی است. این حزب روی الگوی ما از کمونیسم خود را به جامعه شناساند و در طبقه کارگر اعتبار پیدا کرد. و بنظر من اگر ظاهر حقوقی مساله اینست که ما داریم حزب را ترک میکنیم، واقعیت اجتماعی و سیاسی غیر قابل کتمان و عیان این واقعه این است که آنچه که از این پس خود را حزب کمونیست خواهد نامید است که ما را ترک کرده است. و این ترک کردن از مدتها پیش شروع شده بود. برای هیچ ناظر حزب کمونیست سوال جدی‌ای در مورد اینکه حزب بعدی ما کجای جامعه خواهد ایستاد چه خواهد گفت و چه خواهد کرد وجود ندارد. اگر ابهامی بیرون ما هست اینست که حزب فعلی با رفتن ما در کجا قرار خواهد گرفت. ما نه میتوانیم اعتباری بیش از آنچه خودمان و خطمان در جامعه داشته با خود ببریم، و نه سرسوزنی از این نفوذ

و اعتبار را با رفتن از حزب، تحویل کسی میدهم. جامعه بیرون ما، از کارگر آشنا به حزب و گروههای سیاسی چپ تا احزاب بورژوازی و ناظرین سیاسی، بهرحال به ما و حزب کمونیست به شیوه‌ای ایژکتیوتر نگاه میکنند و ناگزیرند، برخلاف برخی رفقا که انکار لجوجانه عینیات را برای راضی کردن خود کافی میدانند، با واقعیات موجودیت سیاسی حزب بعدی روبرو شوند. بنابراین کوچکترین نگرانی از بابت از کف دادن نفوذ سیاسی و قدرت عمل ندارم. میدانم که محافل بورژوازی و خرده بورژوازی ایرانی و غیر ایرانی به درست خروج ما را خروج عاملین "کله شقی" مارکسیستی و "یکجانبه نگری" کارگری حزب کمونیست تلقی میکنند و در مزوی کردن حزب بعدی ما و تحییب حزب باقی مانده تلاش خواهند کرد. اما این نقطه قدرت ماست و عاملی در گسترش بیشتر نفوذ ما در طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی کارگری خواهد شد.

مساله امکانات حزب کاملاً جنبه حقوقی دارد. کسی که از حزب کمونیست خارج میشود بنظر من از نظر حقوقی ادعایی در مورد امکانات این حزب نمیتواند داشته باشد. فراتر از جنبه حقوقی البته جنبه اصولی و سیاسی‌ای وجود دارد. اما تشخیص حق سیاسی کسانی که جدا میشوند نسبت به امکاناتی که خود در ایجاد آن سهم بوده‌اند تماماً با خود حزب کمونیست است. از نظر حقوقی کاملاً مختار است که این حق را به رسمیت بشناسد یا نشناسد. شخصاً نه فقط کلیه امکانات موجود را متعلق به حزب کمونیست میدانم و هیچ مطالبه‌ای در این خصوص نداشته‌ام، بلکه از نظر سیاسی معتقدم باقی گذاشتن کامل این امکانات به نفع حزب جدید خواهد بود. این انتخاب سیاسی واقعی را برای فعالین حزب امکانپذیرتر میکند. کسی که میخواهد به حزب ما بپیوندد باید با علم به محدودیت امکانات ما خود را برای یک دوره تلاش برای ساختن مقدماتی‌ترین امکانات برای این حزب آماده کرده باشد. تنها در یک مورد ما مطالبه‌ای در قبال امکانات حزبی طرح کردیم و آن مربوط به تامین نیازهای کوتاه مدت زیستی و دفاعی رفقای مستقر در اردوگاههای کومله است که از حزب کمونیست جدا میشوند. طرح این مطالبه هم از آن جهت ضروری بود که در این مورد مشخص، بدلیل شرایط ویژه کار و زیست این رفقا، امکان امکان‌سازی مستقل در کوتاه مدت برای آنها وجود ندارد.

7
6- جدایی امروز یک انشعاب از حزب کمونیست نیست. همانطور که به طرق مختلف و از جمله در پلنوم بیستم در توضیح رسمی علت جدایی خود گفتیم، جدایی من یک جدایی فردی از حزب کمونیست ایران به منظور تشکیل یک حزب کمونیستی کارگری است. من فراخوان جدایی به هیچیک از اعضاء و فعالین حزب کمونیست نداده و نمیدهم و کسی را به جدایی از حزب ترغیب و تشویق نکرده و نمیکنم. از بدو رسیدن به این تصمیم به رفقای حزبی و به خود رفقای دفتر سیاسی اعلام کردم که این تصمیم من قطعی است و آنها نیز میتوانند در قبال این عمل انجام شده تصمیم فردی یا جمعی خود را بگیرند. در طول این مدت حتی یک قدم برای مجاب کردن کسی به همراهی با خودم در این حرکت برنداشته‌ام و حتی از هر صحبتی با رفقای قدیمی و نزدیک خود که چنین شبهه‌ای بجا بگذارد اجتناب کرده‌ام. در کنفرانس فراکسیون تاکید کردم که اقدام من به معنی دعوت به یک انشعاب فراکسیونی نیست و قرار نیست حزب جدید توسط فراکسیون تشکیل شود. شخصاً تنها از همراهی کسانی استقبال میکنم که مستقل از ترغیب و تشویق و بر مبنای شناخت تاکتونی خود از واقعیات سیاسی حزب و دنیای امروز بخواهند این راه را انتخاب کنند. من ادعایی نسبت به میراث سیاسی و مادی حزب کمونیست ندارم، به فعالیتی که تاکنون در حزب کمونیست کرده‌ایم افتخار میکنم و حق کسانی را که بخواهند بعد از ما در حزب بمانند و تحت این نام فعالیت کنند برسمیت میشناسم. این برخورد برای من از سر بی نیازی و علو طبع اخلاقی نیست. بلکه از اینرو است که شکل‌گیری حزب آتی را در یک فضای سیاسی و بر مبنای اصولی تسهیل میکنم و هویت سیاسی شفاف‌تری به آن میبخشد.

در عین حال در این تردید نداشته‌ام که اعلام جدایی من با جابجایی‌های اساسی در حزب کمونیست همراه خواهد بود و نه فقط طیف همفکر من در این حزب با من این حزب را ترک میکند

توضیح به پلنوم بیستم*

پیرامون تصمیم به کناره‌گیری از حزب

منصور حکمت

رفقا،

همانطور که در نامه‌ام نوشته‌ام دلایل این اقدام را مفصلتر در کنفرانس فرانکفورت توضیح میدهم و اسناد آنرا نه تنها برای حزب کمونیست بلکه برای چاپ علنی آماده خواهم کرد. اینجا برای پلنوم کمیته مرکزی حزب هم لازم میدانم چند نکته‌ای در مورد علت این مسأله توضیح دهم.

شخصاً فکر میکنم که موقعیت دنیای امروز طوری است که قاعدتاً هر کمونیستی را بفرمانده میاندازد. از کنگره سوم حزب و قبل از آن از پلنوم ۱۳ و به یک معنی از کنگره دوم درباره این حرف زده‌ام. اگر کسی امروز یک لحظه چشم‌هایش را به این گذشته مشخص خود ما و سابقه تشکیلاتی‌مان در این حزب ببندد و فرض کند که کمونیستی است که در سال ۹۱ دارد به اوضاع دنیا نگاه میکند، فوراً متوجه یک سلسله وظایف تاریخی برای کمونیست امروز میشود که هیچکدامشان در تاریخ انقلاب در ایران، تاریخ انقلاب در کردستان، پلمیک‌های چپ ایران و غیره منشاء ندارند و اساساً رنگ کشوری ندارند. این یک مسأله جهانی است و وظایف کمونیست امروزی از این وضعیت جهانی استنتاج میشود.

وقتی شخصاً به عنوان یک کمونیست به حزبمان و به کاری که امروز دارم میکنم نگاه میکنم، فکر میکنم در جبهه‌هایی که این مبارزه برای یک کمونیست معتقد امروز ترسیم میکند حضور ندارم و بیشتر مشغول ادامه دادن تاریخی هستم که در حاشیه این وقایع مهم جریان داشته و هرچه بیشتر بی معنی میشود. شخصاً انتظارم از خودم و هر کمونیست این است که در این عرصه‌ها حضور پیدا کند و به سهم خودش نقش بازی کند. من حزب کمونیست را در کلیت خود مشغول این کار نمیبینم و آن درجه‌ای که مشغول این کار است را مدیون آدم‌هایی مثل خودم میدانم. فکر میکنم حزب کمونیست سرش در تاریخ مشخص خودش و در قلمرو محدود سیاسی و اجتماعی خودش فرو رفته است.

این یک جنبه مسأله است. یعنی اگر حزب کمونیست هیچ عیبی هم نداشت، دعوانی هم در آن نبود، بعنوان یک کمونیست ممکن بود امروز تصمیم بگیرم یا تشخیص بدهم که باید رفت و کار دیگری کرد و در این دنیا تأثیر گذاشت. در دنیایی که چنین وضعی دارد، با حزب کمونیست ایران، آنهم با این مشخصات و با الهام از ۱۳ سال گذشته و انقلاب ۵۷، نمیشود بجایی رسید.

نکته دوم این است که معتقدم حزب کمونیست محصول چند سنت مبارزاتی اجتماعی و واقعی بوده است. غیر قابل انکار است که این حزب از دل انقلاب ۵۷ در آمده و حاصل پلمیک‌ها و روشنگری‌های حول این انقلاب توسط مارکسیست‌ها است. تاریخ این حزب به انقلاب ۵۷ و روند بعد از آن در ایران عمیقاً گره خورده است و همراه خود سنت‌های مبارزاتی انقلاب ۵۷ را آورده است. میخواهم بگویم یک گرایش اساسی در حزب کمونیست ایران، گرایش داده شده حزب کمونیست، ادامه سنت مبارزاتی‌ای است که از انقلاب ۵۷

بلکه برای طیف وسیع‌تری تردیدهای جدی‌ای در مورد انسجام و ادامه‌کاری آتی حزب کمونیست ایران و توانایی رهبران بعدی آن در هدایت و اداره امور حزب ببار می‌آورد. از اینرو از پیش تصمیم خود را به اطلاع کمیته مرکزی حزب و بدنبال پلنوم، کل تشکیلات رسادم تا هر کس فرصت کافی برای تعمق درباره انتخاب سیاسی و کسب آمادگی برای وظایف عملی آتی خویش داشته باشد. بهمین ترتیب آمادگی خود را برای کار در یک دوره انتقالی، تا پلنوم بیست و یکم، و سازمان دادن یک جدایی منظم و با فرهنگ سیاسی متناسب با اصول کمونیستی اعلام کردیم.

۷- متن کتبی اعلام کناره‌گیری قریب‌الوقوع خود را چند هفته قبل از پلنوم بیستم کمیته مرکزی در اختیار حزب گذاشتم تا در پلنوم مطرح شود. همچنین تصمیم خود را شفاهاً به اطلاع اعضای کمیته مرکزی حزب رساندم. در پلنوم مختصراً درباره علل کناره‌گیری خود صحبت کردم. از جانب رفقای حاضر هیچگونه بحث متقابل، سوال و یا اظهار نظری در مورد این تصمیم مطرح نشد. در پاسخ به پرسش یکی از رفقا، هریک از حاضرین به اختصار واکنش خود را در قبال این مسأله اعلام کردند. من و سایر رفقای دفتر سیاسی همچنان خود را برای این ارگان تا پلنوم بیست و یکم، که ما رسماً از حزب کناره‌گیری خواهیم کرد، کاندید کردیم و همانطور که در گزارش پایانی پلنوم آمده است دو نفر ما به اتفاق آراء و دو نفر با ۱۱ رای از ۱۵ رای قطعی حاضر مجدداً به دفتر سیاسی انتخاب شدیم. هدف ما از باقی ماندن در دفتر سیاسی این بود که اولاً، کاملاً روشن باشد که کناره‌گیری ما از حزب ناشی از هیچگونه فشار تشکیلاتی خطوط دیگر در حزب و یا وجود بحران رهبری در حزب کمونیست نیست، بلکه یک جدایی سیاسی داوطلبانه است. ثانیاً، تضمین کنیم که جریان جدایی تشکیلاتی در حزب، همانطور که شایسته حزب کمونیست ایران است، اصولی و منظم پیش میرود و هیچ نوع اغتشاشی، که نه فقط زبان سیاسی برای همه ما فعالین امروز حزب کمونیست ببار می‌آورد بلکه میتواند موجب وارد شدن ضایعات و لطمات مادی به حزب باشد، رخ نمیدهد. ثالثاً، بر انعکاس مسائل این جدایی در ارگانهای حزبی نظارت کنیم و مانع از آن شویم که سنت‌های عقب مانده که در چنین شرایطی ناگزیر فضای رشد پیدا میکنند، چهره سیاسی حزب کمونیست ایران را مخدوش کنند و بالاخره، رابعاً، معتقد بودیم که مادام که حزب کمونیست با ترکیب تاکتونی‌اش وجود دارد و ما خود را فعالین آن میدانیم، باید سخنگویان سیاسی خطی، که تا امروز خط رسمی حزب کمونیست بوده است این حزب را از نظر سیاسی نمایندگی کنند و رهبری حزب همچنان در دست جناح چپ باقی بماند. در پلنوم بیست و یکم، پس از ارائه گزارش اقدامات دوره انتقالی، رسماً از حزب کناره‌گیری میکنیم و مسئولیت فعالیت حزب کمونیست را به رفقای باقیمانده کمیته مرکزی خواهیم سپرد.

تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران مقارن با پایان پلنوم بیست و یکم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران اعلام خواهد شد. درست‌تر میدانم توضیحات بیشتر درباره حزب جدید و نیز نظرم درباره سرنوشت حزب کمونیست ایران پس از کناره‌گیری ما و شیوه برخورد ما به آن را، از تریبون جداگانه‌ای مطرح کنم.

جدایی ما تنها راه رسیدن به هدف استقلال خط مشی کمونیسم کارگری و یک حزب کمونیستی کارگری یکپارچه نبود. میشد چندین سال دیگر در راس این حزب قرار داشت، جدل کرد، نوشت، قرار صادر کرد، "رفع ابهام" کرد، "آموزش داد"، حرکت سوسیالیستی و کارگری در حزب را تقویت کرد، گرایش‌های دیگر را منزوی کرد، تصفیه کرد و غیره. چه بسا نهایتاً موفق میشدیم. اما اشکال سر همان "چندین سال" است. ما این سالها را نداریم. در جواب کسانی که فردا از ما میپرسند در سالهای سیاهی که کمونیسم و همراه آن شرافت بشر را زیر بورش برده بودند، در سالهایی که کارگر بودن را دوباره با محرومیت و حقارت معنی کردند چه میکردید، نمیتوانیم پاسخ بدهیم "مشغول اصلاح حزب‌مان بودیم". دنیا با همه وسعتش آماده استقبال از کمونیسم مصمم و روشن‌بینی است که بخواهد امروز از نو شروع کند.



بار اول در شماره ۶۳ کمونیست، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، مهرماه ۱۳۷۰ منتشر شده است

بخشی از این مقاله در اولین شماره انترناسیونال، ارگان حزب کمونیست کارگری ایران، شماره یک، اسفند ۱۳۷۰ تجدید چاپ شده.

تمامی نوشته‌های منصور حکمت که در این شماره بستر اصلی باز تکثیر شده اند، در منتخب آثار یک جلدی و ضمیمه شماره ۱ آن چاپ شده اند. تنها استثنا، مطلب "اگر موفق نشدید چه" است که من از روی نوار سخنرانی منصور حکمت در پلنوم ۹ حککا پیاده و ادیت و برای اولین بار منتشر کرده‌ام. فایل‌های صوتی و کتبی همه این مطالب در سایت آرشیو آثار منصور حکمت به مسئولیت خسرو داور، قابل دسترسی اند:

<http://hekmat.public-archive.net>

شروع میشود. این کاراکتر اصلی حزب کمونیست ایران را تشکیل میدهد. یک گرایش دیگر، که بنظر من واقعی است، از انقلاب کردستان و تاریخچه مبارزات رادیکال در این جامعه ناشی شده است. و بالاخره، یک رگه دیگر در درون حزب گرایش سوسیالیستی کارگری و مارکسیستی‌ای است که از انقلاب ۵۷ و انقلاب کردستان مایه نمیگیرد، از اهداف عمومی خود حرکت میکند و میکوشد حرفهای بنیادی‌تر مارکسیسم را مطرح کند.

وقتی نتایج و محصولات این تاریخ‌ها با هم تلاقی میکنند، حزب کمونیست دچار تکانه‌های شدید میشود. من فکر میکنم حتی اگر این گرایشها بجان هم نیفتاده بودند و حزب داشت کارش را میکرد هم باید در این دوره و زمانه از هم جدا میشدند. زیرا مشابه این جنبشها دارند در سطح جامعه باهم می‌جنگند، علیه هم کودتا میکنند و همدیگر را سرکوب میکنند. جنبش آباد کردنیهای کشورهای عقب مانده و برقرار کردن دمکراسی پارلمانی دارد کارگران را سرکوب میکند. جنبشهای ملی دارند حق رای کارگر را سلب میکنند. این گرایشها ممکن است در سال ۵۷ و یا ۵۶ فصل مشترک‌هایی در مقابل استبداد یا امپریالیسم داشته باشند که بتواند ظاهری از یک جریان سیاسی واحد را به آنان بدهد. اما در دنیای امروز که تمام این گرایشها بیرون آمده‌اند و مستقل حرف می‌زنند و تناقض منافعشان آشکار شده، این سه گرایش در حزب کمونیست هم بنظر من باید از هم جدا شوند.

مسئله دیگری که جدائی من را ایجاب میکند این است که من با بخش وسیعی از کادرهای قدیمی این حزب اختلاف دارم، شخصا آنها را مارکسیست نمیدانم، خودم را با آنها هم افق نمیدانم، در سواالاتشان و در مسائلتشان و در پاسخ‌هایی که به این سواالاتشان میدهند خود را شریک حس نمیکنم. منتقد این دسته از کادرهای حزب کمونیست هستم.

بعد از تعمق زیاد و مشاهده سیکلهایی که این تقابلها طی چند سال گذشته طی کرده، امروز برخورد اصولی را این میدانم که من، که معتقدم باید جدا شد و فکر میکنم فرقم را با خطوط دیگر میدانم، باید جدا بشوم و نه آنکس که معتقد است نباید جدا شد و مداوما روی اختلافات سیاسی سرپوش میگذارد و آنرا به اختلافات حقوقی کانالیزه میکند.

در این میان تصفیه را کارساز نمیدانم. اگر در این تقابل بنا را به تصفیه بگذاریم، همین امروز بازار وسیعی برای دشنام دادن به کمونیست‌هایی که خطوط دیگر را تصفیه کرده‌اند وجود دارد که من نمیتوانم به جنگ آن بروم. جواب تیراژ ۵۰ تایی جزوه این و آن را میشود داد ولی اگر کیهان و اطلاعات بخواهند بروند پشت این حمله به خط ما من اصلا امکان مادی جوابگویی به آن را ندارم. قلمی که برای پاسخگویی هست کم است، امکانات مادی برای پاسخ گویی کم است. ترجیح میدهم از این جدال صرف نظر کنم چون نیروی واقعی آنها را بیرون این حزب میبینم. به نیروی موجود این خطوط در حزب میتوان فائق آمد و کار سختی نیست. اما بیرون میروند و از طبقه اجتماعی‌ای که بنظر من پشت آنهاست استمداد میطلبند. تاریخ این حزب در مقابل چشم ما به دفعات در سطوح مختلف تشکیلات تحریف میشود. اینکه ما بطور زندگی میکنیم، چگونه آدم‌هایی هستیم، چه پرنسیپ‌هایی داریم، آیا دمکرات هستیم یا نه، همه اینها در حالی که زنده‌ایم و سر کاریم دارد تحریف میشود. اگر قرار باشد ما عده‌ای را تصفیه کنیم و اینها به جامعه‌ای که با آنها همدردی میکند پناه برده و بخواهند در این گوشه مینیاتوری جهان هم کمونیسم را سرنگون کنند، من از پس جوابش بر نمیایم. خیلی مودبانه صحنه را جلوی آنها ترک میکنم. راه مقابله با این گرایشها از طرق تشکیلاتی نیست، بلکه اجتماعی است. بنابراین رفتن ما تصمیم تاریخی درست‌تری است.

در این مورد مکررا در کانون بحث داشته‌ایم. در مقطعی فکر کردیم که میتوانیم جدائی‌های سیاسی بوجود آوریم، طوری که همه به اختلافات سیاسی موجود واقف شوند، از این بی فرهنگی سیاسی اجتناب شود و معلوم شود که چند جریان داوطلبانه از هم جدا میشوند. این حالت را نتوانستیم در حزب کمونیست ایجاد کنیم. اختلافات را نتوانستیم به کرسی بنشانیم و طرف مقابل را مجاب کنیم که با ما اختلاف دارد. اعلام اختلاف سیاسی یک جانبه ماند. این باز به من نشان میدهد که بجای ایستادن و کسانی را، که شاید اصلا چهارچوب فکریشان آنها را به وجود این اختلاف مجاب نمیکند و همیشه ناچارند به تئوری‌های توطئه‌گرانه برای توضیح این تقابلها متوسل شوند، بجای ناخواسته آزار دادن آنها، باید خود ما جدا شویم. بخصوص اگر حزب کمونیست در حاشیه تاریخ جهان است، این عده را دیگر بطریق اولی میشود دور زد. قرار نیست حتما از این خاکریز رد شوی در حالی که در کنارت جاده آسفالتی وجود دارد. بنابراین این فاکتور هم مرا قانع میکند که رفتن از حزب کار سیاسی‌تر و انسانی‌تری است.

و بالاخره این جدائی جنبه شخصی‌ای هم دارد. این وضع حزب احساس حقانیت و شرافت و اعتباری که انسان در زندگی به آن احتیاج دارد را از انسان میگیرد. این حزب شروع کرده که این احساس را از خیلی از ما بگیرد. اگر بنا باشد در حزب سیاسی خودت احساس کنی که مشغول انجام کار مفیدی هستی، احساس کنی که با دنیایی که بیرون باید تغییر

تاریخ اتحاد مبارزان کمونیست

سخنرانی منصور حکمت در انجمن مارکس لندن

متن پیاده شده از نوار جلسه انجمن مارکس لندن

۱۵ مه ۲۰۰۰

مدخل بحث

تدوین تاریخ اتحاد مبارزان، و هر جریان و افراد دیگری که در تاریخ کمونیسم ایران نقشی داشته‌اند، در آینده می‌تواند مبنای تحلیلی خوبی برای ارزیابی جایگاه تاریخی آن سازمانها و افراد و تاریخ جنبش کمونیستی باشد.

اکنون ما دو نفر، من و حمید تقوایی، اینجا نشستیم و از تاریخ این جریان رسماً حرف می‌زنیم، اما خیلی از کسانی که در این جلسه هستند، دقیقاً حاصل و شهود این تجربه‌اند. این جلسه فقط به ما دو نفر منحصر نیست، هر چند ما دوست داریم بیشتر از شما صحبت کنیم. ولی هر اتحاد مبارزانی، پیکاری و رزمندگانی و کسانی که در آن دوره به عنوان چپ در آن فضا کار و فعالیت کرده‌اند، می‌توانند به گوشه‌هایی از این تاریخ نوری بتابانند و بگویند که آن اتفاقات به آن دلیل افتاده‌اند و یا من این گوشه آن تحولات بودم، یا فلان شخصیت این جریان را یادم هست و اتفاقات می‌توانست این یا آن مسیر را طی کند. هر کس بتواند هر گوشه‌ای از این تاریخ را روشن کند، خوش آمد و می‌تواند بیاید راجع به این تجربه حرف بزند. همینطور از تاریخ پیوستن کومه‌له به حزب کمونیست علاقمندیم گفته شود. ما از تراب حق شناس و رفیق دیگری که از اعضای مجاهدین م. ل بوده است دعوت کرده‌ایم که بیایند در انجمن مارکس حرف بزنند. ممکن است تراب حق شناس نخواهد با این جریان تداعی بشود و از تقی شهرام چیزی بگوید، اما بالاخره کسانی از آن جریان هستند که بتوانند در این مورد حقایقی را بگویند. ممکن است در آینده جلسه‌ای داشته باشیم راجع به تاریخ بخش منشعب مجاهدین و پروسه تغییر ایدئولوژیکی‌شان و بعد پیدایش پیکار. برای اینکه اینها در واقع رهبران پیکار اند. رزمندگان همینطور. اگر کسی راجع به آن حرف نزند هیچ رگه‌ای از آن در خاطره کسی باقی نمی‌ماند. خیلی سازمانهای دیگر بوده‌اند که اطلاع از تاریخ و پرسه شکل‌گیری آنها موجب دید پیدا کردن ما در مورد پروسه‌های تاریخی خواهد شد.

به هر حال این جلسه هدفش این است که به این سؤالات جواب بدهد و خاطرات را بیان کند. خیلی از خاطرات ما در این تاریخ محواند. خیال نکنید که هر کدام از ما بطور شفاف و مثل بلور میدانیم که دقیقاً آن تاریخ چگونه بوده است و چه کسی در کدام جلسه مثلاً چه گفته و یا چه موضعی داشته. ممکن است تاریخ‌هایمان با هم فرق کند اما در چنین جلساتی ممکن است یک عده‌ای یادشان بیفتد.

این جلسه، یک جلسه سخنرانی نیست. می‌خواهیم یک جلسه ریلکس گفت و شنود راجع به آن تاریخ باشد. در نتیجه هر کدام از ما در لحظات این بحث می‌توانیم دست بلند کنیم و سؤال کنیم. یکی ممکن است این یا آن جنبه تاریخ را سؤال کند و یا ممکن است اظهار نظری داشته باشد. تنها نکته این است که مواظب باشیم بحث ول نشود و سعی کنیم که ما بیشتر حرف بزنیم. اما هر کس دوست داشته باشد می‌تواند سؤالش را مطرح کند.

کردستان است. اگر ما تشکیلاتی بودیم که در کردستان اردوگاه نظامی و رادیوها و غیره را نداشتیم و یک عده از بهترین رفقایمان آنجا نبودند، من این دوره انتقالی را چندان ضروری نمی‌دانستم. میرفتیم و بقیه پلنومشان را برگزار می‌کردند. ولی رفقای ما را ما داریم که این انتخاب برایشان باز نیست زیرا که در متن یک اجتماع نیستند. در یک شرایط اختیاری و بدون داشتن امکانات فردی برای پاسخگویی به مسائلشان قرار گرفته‌اند. وجودشان و ادامه کار و فعالیتشان بعنوان انسانهای سیاسی کاملاً بستگی به توافقهایی دارد که با هم میکنند. این پروسه از نظر من مهمترین چیزی است که باید بدنبال این استعفا حل و فصل شود. سؤالی که من دارم این است که بسر رفقای که طی این پروسه به من تاسی میکنند یا راه ثالثی انتخاب میکنند یا اصلاً آلترناتیو دیگری را برای حزب کمونیست مطرح میکنند، چه می‌آید و با چه وضعیتی روبرو میشوند. این را ما باید تعیین کنیم. کسانی که در این اطاق هستند می‌توانند تعیین کنند که مکانیسم این جدائی‌ها در کردستان به چه شکل خواهد بود. چه چیز بجا میماند و آنها که جدا میشوند چکار خواهند کرد. شخصاً از این موضع حرکت میکنم که هر کس و با هر خط مشی که آنجا هست بخاطر این جدائی از امکانات پایه‌ای انسانی برای بقاء از یک طرف و نقل مکان از طرف دیگر و از آن مهمتر از امکان دخالت و ابراز وجود سیاسی به شکلی که درست میدانند محروم نشود.

بعلاوه، تنها فاکتور، فاکتور توافق داخلی حزب کمونیست نیست. خیلی فاکتورهای دیگر هم باید روشن شود. نیروهای منطقه اعم از دولتی و غیر دولتی با اینها چه میکنند. اینها نکاتی است که فکر میکنم با همفکری و اشتراک مساعی باید به آنها جواب داد.

غیر از این، مسائل دیگر قابل رفع و رجوع است. کسی که در شهر است هر روز مشغول مبارزه سیاسی نیست و بیشتر وقتش را در صف نان و گوشت می‌گذراند، وقت دارد فکر کند و بالاخره جزوه ما دستش میرسد و انتخابش را میکند. کسی که در اروپا است با وضع پیچیده‌ای روبرو نمیشود. از نظر سیاسی ممکن است خیلی مساله داشته باشد. ولی اتفاقی زندگی و ادامه کاریش را بعنوان شخص تهدید نمیکند. فرصت دارد بخواند و تصمیم بگیرد. مساله رفقای کردستان دقیقاً بخاطر شرایط قراردادی و فوق اجتماعی که در آن قرار دارند مساله‌ای است که باید به آن توجه کرد.

نکته دیگر بعد علنی مساله است. جامعه ایران و همه کسانی که سرنوشت ما را تعیین کرده‌اند باید بدانند که این اتفاق خلق‌الساعه نیست و سابقه و ریشه‌های سیاسی‌ای دارد. نباید اجازه بدهیم که تبیین سطحی و توطئه‌گرانه در این ماجرا سر برآورد. معضل من این است که در این تحولات چه در حزب کمونیست و چه بیرون آن میدان بدست عقب ماندگی اجتماعی نیفتد و از این قضیه کسی برای زدن کمونیسم استفاده نکند.

نکته دیگر اینکه من شخصاً انشعابی از حزب کمونیست نمی‌کنم. بعنوان فرد کناره‌گیری میکنم. نه اسم حزب کمونیست را می‌خواهم نه اسم کومه‌له را می‌خواهم و نه فکر میکنم باید سرسوزنی امکانات مادی از حزب را با خودم ببرم. ولی به این معنی نیست که کسان دیگر هم همین کار را خواهند کرد. ممکن است یک عده انشعاب کنند و به حزب بعدی بپیوندند. من آنها را به انشعاب تشویق نمی‌کنم. به هیچ چیز تشویق نمی‌کنم. فقط همه را به عملی کردن تشخیصشان تشویق میکنم. بهرحال این از نظر من انشعاب نیست و هیچگاه نخواهم گفت که ادامه دهندگان واقعی حزب کمونیست ما بودیم. من حرف سال ۹۰ خودم را می‌زنم، و سعی میکنم به این تاریخ کمتر اشاره کنم. واضح است اگر این تاریخ تحریف بشود بسهم خودم سعی میکنم روشن کنم. دیگران اگر روشهای تشکیلاتی دیگری در پیش گرفتند، اگر کسی خواست درکنگره چهار کاری کند و غیره، این تصمیم اوست و من شخصاً به آن احترام می‌گذارم در عین اینکه ممکن است فاکتورهای درگیر در آن را برایشان توضیح بدهم.

من و رفقای دیگری که این کار را میکنیم داوطلب هستیم که اگر بما رای بدهند دفتر سیاسی باشیم و دفتر سیاسی قبلی سرکار باشد و در این دوره هم کار خودش را بکند. اما پلنوم ۲۱ آخرین پلنوم خواهد بود. این خلاصه صحبت من بود. مساله اساسی این است که بدانم اعضای کمیته مرکزی چه میکنند و چه کسانی میمانند که باید در مورد دوره انتقال با آنها حرف زد.

اولین بار در کمونیست، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، شماره ۶۳، مهرماه ۱۳۷۰ انتشار یافت.

* این نامه به پلنوم بیستم حزب کمونیست ایران نوشته شده است.



جوانب حماسی و با شکوه، تصاویر تلخ و تاریک این تاریخ

. متوجه شدم که اینها یک عده آدمهای اجتماعی‌تر هستند که دارند کار سیاسی میکنند.

دوران تا خرداد ۶۰ اتحاد مبارزان، دوران شیرینی است که از یک جمع خیلی کوچک، تبدیل شده بود به سازمانی که اثر آن را در همه ابعاد چپ آن جامعه میشد دید. اقبال عمومی کرور کرور به آن شده بود و اگر ۳۰ خرداد نبود، دو سال بعد حزب کمونیست ایران از یک موضع خیلی قدرتمندتری تشکیل میشد. به نظر من حزب کمونیست ایران در آن صورت حول اتحاد مبارزان تشکیل میشد. اما این پروسه قطع شد. به هر حال این پدیده، دو مرحله و دو تصویر دارد، موفقیت‌های بزرگ و بعد خصلت تراژیک پروژه اتحاد مبارزان کمونیست. تاریخ ما از تاریخ پیکار و رزمندگان جدا نبود، اما جمهوری کثیف اسلامی به یکی از مهمترین مرکز چپ، خون‌پاشید و بهترین آدمهای یک جامعه را از بین برد. اگر جامعه دست آن آدمها که جمهوری اسلامی از بین برد قرار داشت، ما جزو خوشبختترین جوامع بودیم و جمهوری اسلامی آن شریفترین انسانها، محصولات انقلاب ۵۷ را از بین برد.

تئوری‌ها و خط اتحاد مبارزان، نوع دیگری از کمونیسم اتحاد مبارزان را به نظر من به درست با خط آن، با دیدگاه‌هایش و با تئوریهایش میشناختند. اگر اتحاد مبارزان چیزی بود، این بود که یک ورژن و معنی دیگری از کمونیسم را با خود آورد. کمونیسمی که تا لحظه‌ای که اتحاد مبارزان وارد جامعه شد، در جامعه ایران وجود نداشت. این کمونیسم در ایران وجود نداشت، در هیچ محفلی نمایندگی نمیشد، و محال بود بدون اتحاد مبارزان، انقلاب ۵۷ این خطرا از خود بیرون بدهد. خصلت خودویژه اتحاد مبارزان این بود که این خط را آورد. این خط را من وقتی در مورد پایه‌های کمونیسم کارگری بحث کردم، در مورد خصوصیات متولوژیک و دیدگاهی این جریان اشاره کردم. اتحاد مبارزان، کمونیسم را به روایت مارکس و مانیفست آموخته بود و اساسا مجزا از تاریخ حزب توده و جبهه ملی و ۲۸ مرداد و چرا جلو کودتا را نگرفتند و توده نفتی و مشی چریکی و بحث کار آرام سیاسی، آره یا نه، یا چریک شهری و محاصره شهرها از طریق دهات و... بود. اتحاد مبارزان جدا از کل اینها، از لای صفحات مانیفست کمونیست، از لای صفحات کاپیتال به تهران و ایران آمد. آن موقع این خودویژگی اتحاد مبارزان را دلیل ضعف و بی‌ریشگی آن در سیاست ایران می‌گرفتند. به نظر من تمام نقطه قدرت اتحاد مبارزان کمونیست این بود که از لای کمونیسم اروپا و از تجربه اروپا آمده بود. وقتی اتحاد مبارزان در ایران تشکیل شد، ما در مورد اوروکمونیسم موضع داشتیم. در مورد ترسکیسم موضع داشتیم، در باره لیبرالیسم موضع داشتیم، و در برابر جناح چپ لیبرال موضع داشتیم. ما از موضع لنینی، از برداشت لنینی از مارکسیسم، نه در رابطه با ملل شرق و به اصطلاح لنین و ملل شرق، یا مبارزه ضداستعماری، بلکه از موضع لنین در "چه باید کرد" و "دو تاکتیک" حرکت میکردیم. و یک خط مشی مارکسیستی بودیم، مشخصا، خلقی نبودیم. اگر شما ادبیات اتحاد مبارزان را نگاه کنید، میبینید اصلا رو به ده و روستا ندارند، از بازار خوشش نیاید، لزوما علاقه به دانشجوی جماعت ندارد، فقط یک پیام به دانشجویان داده است آنهم بخاطر اینکه ما در میانشان قوی‌تر بشویم، و هر روز و هر سال، سالروز بزرگنیا و شریعت رضوی را به کسی تسلیم نگفته است، با کنفدراسیون مناسباتی نداشته است، عکس میرزا کوچک خان جنگلی را کسی به دیوارش نزده است. در حالی روی دیوار اتحادیه کمونیستها عکس میرزا کوچک خان و خمینی بوده است و اینها زیرش جلسه میگرفته‌اند که بعدا این را هم توضیح میدهم.

رفقا، صحبت کردن راجع به تاریخ اتحاد مبارزان کمونیست برای من دشوار است، برای اینکه با خاطرات پیچیده‌ای در هم آمیخته است و طی این سالها رنگ دیگری به خود گرفته است. اگر من خودم را در آن دوران قرار بدهم، یک چیزی راجع به آن میگویم، اما الان بعد از بیست سال که نگاه میکنم، میبینم که کلا رنگ آن تصویر عوض شده است. رنگ دیگری دارد، و یک فضای دیگری بر آن حاکم است که با فضایی که در آن موقع که در آن قرار داشتیم، فرق میکند. یعنی حرفی که من الان راجع به اتحاد مبارزان کمونیست میزنم، یا احساسی که اکنون راجع به این سازمان بیان میکنم، احساسی نیست که آن موقع داشتم. و بنابراین از نظرهای پیچیده است که البته بعدا میگویم چرا. رنگ این پدیده الان برای من از یک طرف رنگ دور یک پدیده از یک طرف حماسی، باشکوه، و با ارزش و شیرین و از طرف دیگر به شدت تلخ و تاریک را دارد. شیرین، به خاطر جنبه‌های موفقیت آمیز و کارهایی که آن سازمان انجام داد. تلخ، به خاطر اینکه وقتی در آخر پروسه به آن نگاه میکنید، میبینید عده زیادی از آن آدمها نیستند و در آن پروسه عده زیادی توسط جمهوری اسلامی کشته شدند. و کاری که در این جلسه سعی میکنم انجام بدهم این است که به آن انسانها گاه و بیگاه برگردم، چرا که اتحاد مبارزان را کسانی ساختند که اکنون زنده نمانده‌اند. کسانی مثل "عباس انتظام حجت"، کسانی مثل "مهدی میرشاهزاده"، "جواد قاندي"، "علی رجبی"، "مسعود نیازمند"، "احمد حسینی ارانی" و... که لیست زیادی را در برمیگرد، لیستی طولانی از کسانی هست که اتحاد مبارزان را ساختند و با آن کار کردند. "محمد چیت ممتاز" که ما محمد چیت به او میگفتیم و عضو کنگره اتحاد مبارزان بود، "مجتبی احمد زاده" که در راس فراکسیون اتحاد مبارزان در رزمندگان بود، عده خیلی زیادی هستند که جایشان خالی است. و وقتی به این پدیده فکر میکنیم یادمان میآید که با این یا آن رفیق کجا قرار داشتیم و بعد فلانی دچار چه وضعیتی شد. در آن کشتار وسیعی که جمهوری اسلامی در سرکوب خونین سال ۶۰ براه انداخت، اتحاد مبارزان کشته‌های زیادی داد، دهها اعدامی داد و بیش از ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر و شاید بیشتر دستگیری داد و اگر هواداران دورتر را حساب کنیم، صدها دستگیری داد. و این قربانیان انسانهای کلیدی در آن سازمان بودند. این پدیده، فکر کردن به این تاریخ را برای من یکی سخت کرده است. حتی کسی مثل "غلام کشاورز" که شخصیت کلیدی اتحاد مبارزان بود، نه به خاطر جایگاه سازمانی‌اش، بلکه به دلیل اینکه او شاید بیشتر آدمها را به اتحاد مبارزان کشاند. غلام نشریات داخلی یک سازمان را به یکی دیگر میداد و همه را به نحوی به هم مربوط کرده بود، صدها جپی را میشناخت و در عین حال همه آنها را میآورد پای صحبت ما. یکی از کسانی که در هر پروسه‌ای در اتحاد مبارزان رد پایی داشت، غلام بود. در کنگره اتحاد مبارزان میگفتیم اگر غلام ۹۰ ساله بشود، اولین کسی میشد که بیشترین جزئیات تاریخ اتحاد مبارزان و اطلاعات در مورد اکثر شخصیتها را در کتابی بنویسد. خاطرات شیرین اتحاد مبارزان برای من زیر این پدیده دفن است. توضیح پیشروی و پروسه باشکوه آن دشوار است وقتی که در انتها میبینی این خونها بخاطر آن ریخته شده است، تلخ است باین معنی که میتوانستیم به نحوی از بخشی از این تاریخ قربانی دادن اجتناب کنیم. من و حمید نقوائی و خسرو داور تاریخا سه شخصیت اصلی اتحاد مبارزان بوده‌ایم و بقیه با یک فواصلی پیوستند. میخواهم بگویم که اگر کسی میخواست اتحاد مبارزان را بر سر مساله‌ای مجاب کند، میبایست ما سه نفر را اول مجاب کرده باشد که پشت آن برود. ما سه نفر میتوانستیم در مرحله‌ای جلو این اتفاقات را بگیریم، شاید بعدا این را در نقشی که در کومه‌له داشتیم، جبران کردیم. چون دیگر چیزی از اتحاد مبارزان باقی نگذاشته بودند. ما توانستیم عده معدودی را از کشتارهای سال ۶۰ بدر ببریم، اما فکر میکنم که بیشتر میتوانستیم. به هر حال میخواهم این نکته را توضیح بدهم که تصویری که من الان دارم تجسم آن رنگ و تصویر در آن مواقع نیست. نمیتوانم از نظر جسمی و روحی خودم را در موقعیت آن روزها که مدام با هم شوخی میکردیم و میخندیدیم، قرار بدهم.

یک سازمان اجتماعی، یک سازمان ریلکس

اتحاد مبارزان کمونیست به نظر من یکی از خوش مشربترین سازمانهای چپ ایران بود. بساط خنده در تمام کمیته‌های تشکیلاتی برقرار بود. کسی را نمیدیدی که خیلی اخمو و رسمی باشد. یعنی قابل مقایسه با تصویری که از روابط پیکار یا چریکهای فدائی میگرفتیم، نبود. اتحاد مبارزان سازمانی بود که آدمها اخلاق خود را به راحتی نشان میدادند، بیشتر از هر کسی متلک بار همدیگر میکردند، میخندیدند و با هم کار میکردند. وقتی به کردستان رفتم، جذابیت کومه‌له هم برای من همین خصوصیت بود. خصوصیت کومه‌له که قبل از هر چیز برای من جالب بود، این بود که اینها بهم دیگر متلک میگویند و حتی فحش میدهند و متلکهای آبدار هم بلد بودند. دیدم اینها کسانی اند که همدیگر را دست میاندازند، این یک سازمان ریلکس است و میشود با آنها کار کرد. در صورتی که سر قرار فدائی میبایست اول سیبله‌ایت را یک جوری تاب میدادی و بعد سر قرار میرفتی..

این بحثها از لای کاپینال و مانیفست کمونیست به ایران آمد و آن نوع کمونیسم را ایجاد کرد. از نظر محتوای سیاسی، این دیدگاه و کمونیسم اتحاد مبارزان به نظر من در مقابل کمونیسمی که انتقاد روشنفکران ایران به عدم توسعه سرمایه‌داری صنعتی در ایران و انتقاد به ناموزنی اقتصاد سرمایه‌داری در جهان بود و اینکه چرا سرمایه‌داری ایران سر پای خود نیست که ذوب آهن خودش را داشته باشد، و مبارزه ضد رژیم سلطنت از موضع دکتر مصدق، قرار داشت. چپ آن موقع یک مقدار هم به فرهنگ خودی و اسلامی آوانس هم میداد. بر عکس این چپ و این نوع کمونیسم موجود در ایران، اتحاد مبارزان از موضع کارگر به نقد پرداخت و موضع این بود که اگر وضع اینطوری است به این دلیل است که کارگر در چنین ممالکی نیروی کارش را ارزان می‌فروشد. در نتیجه نبود دموکراسی، نبود مطبوعات آزاد و نبود روابط فرهنگی پیشرو برای این است که این چهارچوبی است که میتوانند در محدوده آن، نیروی کار را ارزان نگهدارند. اگر اتحادیه را اجازه بدهند و احزاب سیاسی را اجازه بدهند، در کشوری که کارگران چنین وضعیتی را دارند، کارگران متشکل میشوند و برای بهبود اوضاع اقتصادی شان تلاش میکنند، مجبورشان میکنند که دستمزدها را بالا ببرند، مجبورشان میکنند ساعات کار را کم کنند، و آن وقت اقتصاد با این سطح از تکنولوژی و با این وضعیت از انباشت سرمایه، سود نمیدهد. و در نتیجه کشورهای مثل ایران و کشورهای نیروی کار ارزان و حوزه صدور سرمایه، کشورهای مثل ایران، کره، فیلیپین اگر قرار باشد مثل کارگر آمریکایی و آلمانی حقوق بگیرد، اقتصاد حاجی آقا میخوابد. الان هم همین طوری است، آن موقع هم همین طوری بود. برای اینکه سطح تکنیکی که بتواند از کارگری مثل کارگر بنز کار بکشد و بعد هم سود ببرد، باید خیلی بالا باشد. حجم سرمایه‌ای که سرمایه‌گذاری میشود، و حجم ماشین‌آلاتی که کارگر تکان میدهد و به حرکت در می‌آورد، حجم مواد خامی که کارگر به کار میرسد، باید بالا باشد تا با پرداخت آن میزان دستمزد، هنوز سود ببرد. در کشورهای که مثل ایران چنین موقعیتی ندارند، جانی است که باید کارگر ارزان محل تولید این سود باشد و نظامی را میگذارند که این کار ارزان را مدام بازتولید کند. بحث اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، بحث مساله ارضی و بحث دورنمای فلاکت، و تز ما راجع به اینکه چرا در ایران دیکتاتوری حاکم است، این بود. یک عده که از مانو الهام گرفته بودند میگفتند علت دیکتاتوری شاه این است که نظام نیمه فئودالی نیمه مستعمره است و دست بورژوازی در دست فئودالهاست، عده دیگری میگفتند علت این دیکتاتوری این است که این بورژوازی وابسته است، اگر بورژوازی مستقل بود و حکومت دست آن بود، دیکتاتوری نبود و میتوانست دموکرات باشد. ما میگفتیم این اتفاقا بدتر است چون آن سرمایه “کمپرادور” که شما میگویند بالاخره در خارج است و تکنیک آن بالاست، مجبور است در حوزه خود مثل شعبه انگلستانش رفتار کند وگرنه صدای اتحادیه ممکن است در انگلیس در بیاید. اگر یک شرکت اروپایی در اکوادور برای چیدن موز سرمایه‌گذاری کند و دستمزد کارگر را پانین بگیرد در خود غرب مورد حمله قرار میگیرد، در صورتی که حاج آقای اکوادوری سرمایه‌گذاری میکند و ممکن است دستمزدی هم ندهد. در سرمایه‌گزاریهایی وسیع که اتحادیه سراسری وجود دارد نمیتوان به راحتی مزد پانین تحمیل کرد. به هر حال ما در اتحاد مبارزان بحثمان این بود، که این بورژوازی ملی، کشک است، موجود نیست و گفتیم که در این جامعه دعوا بر سر کارگر است. در صورتی که دعوی اپوزیسیون قبلی با شاه و بر سر زمین و فئودالیت بود. ما گفتیم سناریوی این انقلاب بر سر کارگر است، آینده انقلاب هم بستگی دارد به این که بر سر موقعیت کارگر در این جامعه چه می‌آید.

اتحاد مبارزان به این اعتبار این کمونیسم کارگری، کمونیسم مارکسی را آورد و شروع کرد به نشر ایده‌های خود و سازمان دادن حول آنها. و همین خصلت ویژه و منحصر به فرد اتحاد مبارزان کمونیست بود. و آن پدیده‌ای را که دیدیم این بود که چقدر آن جامعه منتظر آن ایده‌ها بود. و دیدیم که چقدر آن جامعه کاپیتالیستی است. آن ایده‌ها در جامعه فئودالی با پرتاب سنگ روبرو میشوند. اما در یک جامعه کاپیتالیستی است که وقتی چنان حرفها و ایده‌هایی را طرح میکنی، از هر کوجه و بازاری می‌آیند که به این سازمان بپیوندند، برای اینکه عینیت آن جامعه است. اگر آن سرکوبها اتفاق نیفتادند، پرچم انقلاب ۵۷ پرچمی بود که اتحاد مبارزان بلند کرده بود. برای اینکه خطی بود که در دل آن انقلاب وجود داشت. بحث انقلاب در کشور تحت سلطه امپریالیسم، در کشوری که کارگر دستمزد کم بگیرد و خاموش باشد، برای اینکه به بورژوازی سود برسد، این تز اتحاد مبارزان بود.

اصولیت، سازمانی جذاب

اما این سازمان علاوه بر این، چیزهای دیگری هم بود. یکی از مشخصات اتحاد مبارزان، اصول آن بود. ممکن است کسی این را به فرهنگ اروپایی سازندگانش توضیح بدهد. اما ما آن موقع عمیقاً معتقد بودیم که حقیقت نهایتاً بهترین ابزار پیروزی سیاسی است. با پولتیک زدن و بند و بست به جایی نمیشود رسید. باید کسانی را دور خود جمع کنی که با این خط می‌آیند، نباید با کسانی رفت که با این خط نیستند. اتحاد مبارزان

خیلی اصولی بود، و الان که بعد از سالها تجربه عظیمی داریم و باصطلاح مار خورده و افعی شده هستیم، آن درجه اصولی‌گری راستش من را یک مقداری میترساند. چه جوری بود که ما بدون هیچ غل و غشی، وارد فضائی شدیم که در آن سر می‌بیریدند، هو می‌کردند و جنجال وجود داشت؟ نیروی زیادی نبودیم، اما اصولیت ما اینقدر زیاد بود. اگر میفهمیدیم که سازمانی ته حرف ما را نفهمیده است با آن هیچ نوع اتحاد و وحدتی نمی‌کردیم. در تشکیلاتمان بر سر کوچکترین چیز می‌ایستادیم. اولین آن حرمت آدم در میان اتحاد مبارزان بود. کسی در اتحاد مبارزان کسی را به زور وادار به کاری نمی‌کرد. در اتحاد مبارزان بسیج عاطفی و قلبی وجود نداشت، همه میدیدند که خط چی هست و کی کجا دوست دارد کار کند. و به همین خاطر اتحاد مبارزان برای کسانی که از خطوط دیگر به آن پیوسته بودند، پیکار، رزمندگان و فدائی و غیره، یک سازمان جذاب بود. اتحاد مبارزان فوق‌العاده خوشبین به ذات بشر بود، هنوز هم یک رگه‌هایی را حفظ کرده‌ایم اما به نظر من در قیاس با آن دوره، بشدت پراگماتیست شده‌ایم. اتحاد مبارزان خیلی آرمانخواه بود، اینکه اصول باید پیاده شوند، رعایت اصل مهم است حتی در عقب نشینی و گردش. اتحاد مبارزان را با ایده‌ها و اصولش میشناسند که میدانید یکی از بزرگترین سازمانهای چپ ایران شد. برنامه اتحاد مبارزان با پیش از ۲۵۰ تا ۲۶۰ ملاحظه روبرو شد که مجبور شدیم یک شب در زیر زمین خانه‌ام، یکی یکی را بخوانیم و ملاحظه‌اتمان را وارد کنیم و بگذاریم کنار. و در آن فضا ۲۵۰ نفر به صورت کتبی در مورد برنامه‌اش اظهار نظر کردند. اینها کسانی بودند که وصل شده بودند و داشتند با ما کار میکردند، آنهایی را که در سازمانهای دیگر فراکسیون طرفداران ما را تشکیل داده بودند، شامل نمیشد. میخواهم بگویم اتحاد مبارزان نهایتاً سازمان بسیار بزرگی شد. اتحاد مبارزان که از کسی مثل من “بدون سابقه سیاسی” تشکیل شده بود و فقط حمید سابقه‌ای داشت، توانست قدیمی‌ترین فعالین سیاسی با سابقه را به خود جلب کند. جواد فاندی بعد از تقی شهرام، نفر دوم بخش منشعب مجاهدین م. ل. بود که خود را در حدی نمیدانست که ادعائی داشته باشد و “علیه بیکاری” را پخش میکرد. عده زیادی از فدائی‌های قدیمی که اسم بعضی را نمیشود آورد، چون دارند کار و زندگی‌شان را میکنند، از بنیانگذاران سازمانهای دیگر، به اتحاد مبارزان پیوستند. اعضای رهبری اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر بالاخره روی خط ما آمدند. اعضای رهبری پیکار با ما آمدند، بخشهای مهمی از رهبری چریکهای فدائی با ما آمدند. اتحاد مبارزان درست است که هنوز به پست ریاست خود چسبیده بود، اما زندانیان سیاسی قدیمی، کسانی که ۸ تا ۱۰ سال زندانی آن مملکت بودند و کسانی که سران سازمانهای آن مملکت بودند، به اتحاد مبارزان کمونیست پیوستند. و این کمیت زیادی را شامل میشد. از مجاهدین م. ل. خلیها آمدند. “محمد یزدانیان” که متأسفانه اعدام شد برای مثال از بچه‌های قدیمی مجاهدین بخش منشعب بود. کسانی که همین الان با ما هستند و بنیانگذاران سازمانهای دیگر بوده‌اند. به هر حال میخواهم بگویم که با وجود آن انگی که “اینها با سگهایشان از خارج آمدند”، هر چند نگذاشتند ما سگهایمان را با خودمان بیاوریم!، یک عده آدم کم سابقه بعد از شش ماه، کمتر از رزمندگان آدم باسابقه در آن نبود و کوچکتر از آنها نبود. فقط ادعای کمتری داشت. اتحاد مبارزان یک سازمان پراتیسیسین بزرگی شده بود. نشریه منتشر میکرد. یکی از آثاری که در تاریخ انقلاب ۵۷ وسیعاً تکثیر و توزیع شد، کتاب اسطوره بورژوازی ملی و مترقی بود. من نمیدانم در چند ده هزار نسخه تکثیر شد، اما از همه

را به کمونیسم اروپا، به کمونیسم مارکسیستی جهان غرب متصل کرد. در خیلی از کشورها کمونیسم هنوز شرقی است، ضداستعماری است، ضد یانکی است. درحالی که کمونیسمی که الان ایران دارد، کمونیسم جهان پیشرو صنعتی است. به هر حال به نظرم تجربه خیلی با ارزشی است و امیدوارم در این جلسه بتوانیم جنبه‌هایی از آن را بحث کنیم.

زمینه‌های اولیه تشکیل اتحاد مبارزان کمونیست

من راجع به خودم کمی حرف میزنم و اینکه چه جوری با حمید، سهند را تشکیل دادیم:

من از مدرسه البرز در تهران سال ۱۳۴۸ دبلم گرفتم، به دانشگاه شیراز، که آن موقع دانشگاه پهلوی نام داشت، رفتم و رشته اقتصاد را خواندم. سال ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) بعد از تمام کردن دوره لیسانس رفتم انگلستان و تا سال ۱۹۷۸ که به ایران برگشتم، در انگلستان بودم و دوره دکتری اقتصاد را خواندم و همانطور که کورش میگوید آدم فعال سیاسی نبودم، خیلی ایدئولوژیک بودم!

در خانواده من از شاه اسم بردن ننگ بود، بخاطر اینکه بخش زیادی از آنها مصدقی و بخش دیگری توده‌ای بودند، زندانی سیاسی و افسر توده‌ای داشتند. اسم شاه را کسی در خانواده ما اجازه نداشت بیاورد. اگر تلویزیون شاه نشان میداد، همه رویشان را آن طرف میکردند. یعنی متلک گفتن به شاه و نخست وزیر در خانواده ما باب بود. یک سگی داشتیم که پدرم اسمش را امینی، نخست وزیر شاه، گذاشته بود. البته او روی خط جبهه ملی‌چی خودش آن اسم را تعیین کرده بود، اما میخوام بگویم که فضایی که در آن بزرگ شدم، ضد شاهی بود. فضایی که ابا مذهبی نبود، از طرف خانواده مادری، در خانواده‌ای بودم که سه نسل پیشتر، تحصیل کرده و بی حجاب بودند. یعنی مادر بزرگ من زن بی حجابی بود که یک بخش بیمارستان هزار تختخوابی را اداره میکرد. آدم خیلی روشنی بود. مادر من هم از اولین زنهای تحصیل کرده دوره خودش بود. یک عده زنهای روشن و مدرن، در طرف خانواده مادریم بودند و خانواده پدری من هم به عراق تبعید شده بودند و ایرانیان مجاور نجف و کربلا بودند و بیرونشان کرده بودند. یعنی یک کونتراست خیلی زیادی در خانواده من بود. یکی کمی آنورتر خانواده پدریم، نماز خوان و شلوغ کار مذهبی بودند، ولی در خانواده خود ما مذهب و نماز و روزه در کار نبود. من هیچوقت متوجه نشدم چه جوری روزه میگیرند؟ نمازچی هست؟ در نتیجه من به عنوان یک آدم غیرمذهبی و ضدشاهی و ضد استبدادی بزرگ شدم، دوره نوجوانی و جوانی من هم دوره کاسترو، جنگ ویتنام و مبارزات ضداستعماری در آفریقا بود. حتی در خود عراق که من در ۵ سالگی به آنجا رفتم، و فاصله اردن و تا بغداد را طی کردم، شهر بغداد را دیدم که علیه ملک فیصل کودتا شد و او را کشتند که من یک بحثم را با مادر بزرگم یادم است در هفت سالگی در مورد این ماجرا. او میگفت افراط کردند و من گفتم لابد شاهشان خیلی مستبد بوده است. به هر حال فضای زندگی من این چنین بود.

در دانشگاه من سیاسی نبودم، من آدمی بودم طرفدار فرهنگ غربی، موسیقی گوش میکردم و به بیتلز و رولینگ استونز علاقه داشتم. میخوام بگویم با اینکه خیلی "ژینگول" نبودم، اما فرهنگ من، فرهنگ سیاسی رایج آن موقع نبود. سیاسی آن موقع یک عده آدمهای متعهد و ناسیونالیست بودند. من آن موقع ناسیونالیست نبودم. در مسابقه فوتبال ایران با کشورهای دیگر برای مثال، طرفدار آن تیم بودم که بهتر بازی میکرد. به این

جا سر در آورد. خود ما مدام میبایست تکثیرش میکردیم. سازمانی بود که در ۱۵، ۱۶ کارخانه هسته داشت، و آن هسته‌ها اطلاعاتی خودشان را مدام صادر میکردند. شنیدم که عبدالله مهدی این اواخر گفته است که ما اجتماعی بودیم، ولی اتحاد مبارزان اجتماعی نبودند، و یک عده آدم روشنفکر بودند و اشتباه کردیم با آنها رفتیم. باشد اشتباه کردید، ولی برای اینکه با کسی بروید باید لااقل آمده باشد دم خانه‌ات. اگر کسی تو را وادار میکند در کوه‌های کردستان به آن پیبوندی، اجتماعی نیست؟ همینکه من شما را خوردم، من اجتماعی میشوم دیگر! نمیشود ماهی کوچک، ماهی بزرگ را بخورد و در همان سائز هم بماند! . . . در نتیجه میخوام بگویم که اتحاد مبارزان پدیده‌ای فوق العاده اجتماعی بود. به این معنی اجتماعی بود که یک حرفه‌ای را سر زبان مردم انداخت، یک حرفه‌ای دیگری را از سر زبانها و رانداخت و چپ را بازسازی کرد. به این معنی اجتماعی‌ترین سازمان چپ، نه بزرگترین آن، بود. یعنی در یکی از ابعاد سیاسی طبقاتی جامعه موفق شد. حرفه‌ایم را کوتاه میکنم:

سازمانی با تاریخ و فلسفه وجودی مشخص

اتحاد مبارزان با یک اطلاعاتی که در چادرمان در "مش کپه" کردستان صادر شد، منحل اعلام شد. تنها سازمانی است که معلوم است در چه تاریخ و دقیقه و ثانیه‌ای کارش به پایان رسید. رهبری پیکار را کوبیدند، قتل عام کردند، داغانش کردند و یواش یواش تحلیل رفت و کسی هم نیامد آنرا احیا کند. فدائی به چندین شاخ و برگ تقسیم شد، من خبر ندارم انتهای پدیده رزمندگان چه شد؟ اما اتحاد مبارزان کمونیست در نهایت سلامت عقل، یک روز گفتند این سازمان به اهدافی که مقابل خودش گذاشته بود، رسیده است، و آن هم تشکیل حزب کمونیست ایران است. در سطرهای آخر اعلامیه آمده است که چون هدف تشکیل حزب کمونیست ایران فراهم شده است، این سازمان به هدف خود رسیده است. این تنها سازمانی است که به یک معنی سناریو زندگی خود را تعریف کرد و به اهدافش رسید و نقشش را انجام داد و پرونده خود را بست که در فاز بالاتری فعالیت بکند. و این ما را متمایز میکند. این سازمان، گرچه خودبخودی شروع شد، اما یک سازمان خود بخودی نبود. و وقتی به پروسه شروع اتحاد مبارزان برمیگردیم، میبینید که شروع کار چه اندازه خودبخودی است.

سازمانی که خیلی خودبخودی شروع شد، خیلی نقشه‌مند پیش رفت و مطابق برنامه کار کرد و به اهدافش رسید و یک روزی هم کرکره‌ها را پانین کشید و گفت دیگر بیشتر از این لزومی نیست که این سازمان وجود داشته باشد. من شخصا فکر میکنم اتحاد مبارزان کمونیست، دقیقا به خاطر موفقیت‌هایش، از طرف جناح چپ ملی اسلامی شرقی که به اسم چپ سنتی میشناختیمش مورد لعن و نفرین و بایکوت زیادی قرار گرفت، در صورتی که به نظر من مهمترین سازمان چپ رادیکال آن دوره بود. جایگاه تاریخی این سازمان آنطور که باید برجسته نشد. من فکر میکنم در آینده جامعه ایران، شاید ۲۰ تا ۳۰ سال اگر روزی سوسیالیسم در ایران پیروز بشود و یا یک حزب کمونیستی و برای مثال حزب کمونیست کارگری جریانی باشد که نتوانند از صحنه مبارزه علنی آنرا حذف کنند، و بتوانند مقر و اداره و دفتر دایر کنند، عکس سازندگان اتحاد مبارزان را روی دیوارها میزنند و این جزواتی را که من اسم بردم پشت شیشه میگذارند و میگویند این بحثها از اینها شروع شدند و جایگاه این سازمان را در تاریخ نشان خواهند داد. اما این سازمان تا این لحظه فقط به آن حمله شده است و جز سران آن، کسی از آن تعریف نکرده است، اما به نظر من نقش تعیین کننده‌ای داشت در اینکه چپ ایران با چپ ترکیه، با چپ پاکستان، با چپ نیکاراگوه، با چپ افغانستان و با چپ فیلیپین فرق داشته باشد. بدون اتحاد مبارزان، ایران از نظر سوسیالیسم آن، پدیده‌ای بود فوقش مثل برزیل، مثل آرژانتین، مثل ترکیه و مثل یونان تازه اگر خیلی شانس میآورد. اتحاد مبارزان باعث شده است که کمونیسم نوع دیگری به جامعه ایران معرفی شود. من نقش کسان دیگری را که در پروسه بعدی سهم داشتند، در اینجا نمیخوام ارزیابی کنم. اما شروع آن واقعه از آنجا بود. اگر آن پدیده نبود، رادیکالیسم میتوانست به اشکال دیگری خود را نشان بدهد، اما هیچکدام آن اشکال به این کمونیسم پراتیک که در جلسه قبلی انجمن مارکس سعی کردم خطوط آنرا برشمارم، به این کمونیسم پراتیک معطوف به جامعه منجر نمیشد. تاریخ اتحاد مبارزان، منشأ یک تاریخ مارکسیستی در متن انقلاب ۵۷ بود. من فکر میکنم این یکی از مثبت‌ترین و پرارزش‌ترین تجارب چپ ایران در قرن بیستم است. اگر بخواهند خود این پدیده را قضاوت کنند، به ادبیاتی که این پدیده از خود بروز داد مراجعه میکنند. این ادبیات قابل مقایسه با تمام ادبیات کمونیسم قرن خود نیست. من اینطوری فکر میکنم. منظورم ادبیات این جریان راجع به مارکسیسم، راجع به جامعه، راجع به انقلاب کارگری، راجع به کمونیسم در عمل است که در تاریخ چپ ایران بی‌سابقه است. شما بروید نگاه کنید از سلطانزاده و حیدر عموآغلی بگیرید و ببینید جلو تا میرسید به جزئی و احمد زاده و پویان، و همه ادبیات آنها را بیاورید بگذارید روی یک میز و بعد اتحاد مبارزان را مطرح کنید و ببینید اینها چه گفتند؟ اتحاد مبارزان به نظر من، پلی بود که کمونیسم ایران

دفاع از مانو تبدیل شد به خندیدن به مانو، چون جزوه در باره تضاد مانو را می‌آوردیم و یک سطرش را میخواندیم و یک ساعت میخندیدیم. که بعداً تضاد عمده و فرعی را مثل شعر میخواندند رنگ می‌گرفتند و میخندیدیم. دوست مانوئیستی داشتیم که کتاب در باره تضاد مانو را به من داد که بخوانم که من هم گفتم میروم توالی میخوانم. که وقتی برگشتم بیچاره قرمز شده بود که من با چه جرأتی این کار را کردم. در جریان آن بحثها دیگر کسی مانوئیست نبود و ما همدیگر را شناختیم. ما یک محفل مطالعاتی داشتیم که بعد به آن می‌پردازیم.

به هر حال وقتی انقلاب در ایران بالا گرفت و در جلسات کنفدراسیون شرکت می‌کردیم و شعار توپ و تانک و مسلسل دیگر اثر ندارد را شنیدیم، یواش یواش جرات کردیم بیانیم نوی خیابان. در آن دوره آنقدر محافظه کار بودیم که می‌گفتیم روزهای سه شنبه که ایران ایر پرواز دارد، در حیاط راه نرویم ممکن است عکس ما را بباندازند!! این اغراق است ولی بطور واقعی اینطوری بود. یک روزی در مرکز شهر لندن ما در خیابان گپ می‌زدیم که یکهو دیدیم یک تظاهرات ایرانیان راه افتاده است، همه در تظاهرات با روی باز داشتند مرگ بر شاه می‌گفتند، ما کلاههایمان را روی چشمانمان کشیده بودیم و با عینک از دور نگاه می‌کردیم!!

وقتی انقلاب بالا گرفت، به همان سرعت ما هم جدی شدیم. در جلسات کنفدراسیون که شرکت می‌کردیم، متوجه شدیم که ما دیدگاه دیگری هستیم و تصمیم گرفتیم بدون هیچ نقشه قبلی به ایران برگردیم. گفتیم میرویم ایران، اوضاع را نگاه می‌کنیم و بعد تصمیم می‌گیریم. جزوه خطوط عمده را من نصفش را نوشتم و نصف دیگرش را دادم که حمید در هواپیما که به ایران برمی‌گردد، بنویسد. من و ایرج و حمید به ایران برگشتیم و دو سه نفر دیگری که شخصیت‌های فرعی‌تری در آن پروسه بودند. من و حمید تصمیم گرفتیم که با همدیگر کار کنیم، ایرج گفت این کارها کودکانه است و کارتان نمی‌گیرید و گروه‌های بزرگتر هست و فایده‌ای ندارد و دوباره به خارج برگشت. بعد از حدود ۱۰ ماه که دوباره با ما تماس گرفت، گفت می‌خواهم عضو اتحاد مبارزان بشوم. ولی من و حمید تصمیم گرفتیم همین نظراتی را که داریم بین دانشجویان مبارز توزیع کنیم و دستگاه پلی کپی بخریم. در پروسه‌ای خیلی تدریجی که در بین دانشجویان مبارز حرف ما را می‌شنوند و یواش یواش به این سمت رانده شدیم که گروه خود را جدی بگیریم. ما کارمان را به عنوان هسته‌ای که قرار بود جذب یک سازمان دیگر بشود، شروع کردیم، طرح از پیشی نداشتیم. پروسه جدی شدن ما بعد از دو سه ماه پس از تشکیل ما شروع شد. متوجه شدیم که بحث‌های ما جدی‌اند، هوادار کسی نیستیم و یک خط هستیم. یواش یواش در بهار سال ۵۸ است که جدی‌تر می‌شویم و کتاب اسطوره را می‌نویسیم و شروع می‌کنیم به عضو گرفتن. یکی از اولین کسانی که با ما آمد، خسرو داور بود. من نوشته‌ام را به خسرو دادم، او رفت و خواند. او چون در ایران زندگی می‌کرد و به نتایج خودش از کمونیسم رسیده بود، و دانشگاه را ول کرده و کارگر شده بود و کارهای کارگری می‌کرد، کارگر لودر و تراکتور در کارهای ساختمانی شده بود، نوشته من، اسطوره را خواند و بعد رفت مارکس را خواند. بعد از دو ماه مطالعه نوشته من و خواندن مارکس برگشت و گفت این حرف‌هایتان خیلی خوب است، به خودتان زیاد مطمئن نیستیم!!.. بهر حال خسرو زیاد به کالیبر ما و قدرت و وسع ما مطمئن نبود. بعد از اینکه خسرو به تحصن کارگران بی‌کار رانده شد و من فقط از سهند باقی مانده بودم، چون حمید چند هفته‌ای رفته بود کار و بارش

معنی بحث‌هایی که در دوره دانشگاه من را جذب کرد، بحث‌هایی بود در مورد حقیقت، ماهیت حقیقت، علم چیست و از این قبیل. در کتابخانه دانشگاه، بحث‌های افلاطون و ارسطو و فلاسفه بعدی مثل روسو را می‌خواندم. هیچ علاقه‌ای به زمانهای روسی نداشتیم. مطلقاً رمان نخواندم، هیچوقت سیاسی به این معنی که انجمن اسلامی، سیاسی بود، یا انجمن ترک‌ها سیاسی بود، یا بچه‌های چریک که از قیافه‌شان می‌فهمیدی، نشدم. من در دانشگاه به خاطر رشته تحصیلی‌ام با مارکس آشنا شدم. چون یک بخش از دروسهای دانشگاه در رشته اقتصاد، تاریخ عقاید اقتصادی، و اقتصاد مارکسیستی است. ما یک استاد آمریکایی داشتیم که از نیکسون فرار کرده بود و گفته بود تا نیکسون سر کار است به آمریکا برنمی‌گردد. بعداً جسدش را بالای باباکوهی پیدا کردند، آدم دپرسی بود، شاید هم سر به نیستش کردند. او خیلی چیزها می‌دانست. بعد محمد علی کاتوزیان که الان در انگلستان است، و یک سال به عنوان استاد مهمان به دانشگاه شیراز آمده بود، واقعا محشر کرد و زیر نام تاریخ اقتصادی، تاریخ بلشویکی را درس داد. این تاریخ را با همه جزئیاتش برای ما گفت، از ترسکی و بوخارین و همه چهره‌های آن انقلاب برای ما گفت. این تاریخ بلشویکی را این استاد مهمان که خیلی هم خوش صحبت بود، فوق‌العاده شیرین و جذاب برای ما گفت.

مارکس را بعنوان مدافع مالکیت اشتراکی می‌شناختم و خودم را حتی در مراحل نزدیک به گرفتن لیسانس، مارکسیست و طرفدار مالکیت اشتراکی می‌دانستم، گرچه یک سطر هم از مارکس نخوانده بودم. اما از ۱۵، ۱۶ سالگی به خودم می‌گفتم کمونیست. وقتی به انگلستان آمدم، در دانشگاه "کنت" در کانتبری که در فاصله ۸۰ کیلومتری لندن قرار دارد، با بچه‌های ترسکیست و بچه‌های حزب کمونیست قدیم انگلستان آشنا شدم. و من برای اولین بار نشستم کتابهای مارکس را به انگلیسی خواندم. و به این معنی مارکسیست شدن آگاهانه من با خواندن کاپیتال مارکس در خانه‌ای در لندن آغاز شد. کتاب کاپیتال مثل یک کتاب تریلر، برای من هیجان داشت. شما اگر فصل اول کاپیتال را خوانده باشید، مارکس انسان را با همان هیجان به طرف نتایجی که می‌خواهد بگیرد، می‌برد. به هر حال من نشستم کاپیتال را خواندم. و ایدئولوژی آلمانی را خواندم و در این دوره بود که با "دیوید یافه" (آشنا شدم) در خارج از دانشگاه کمونیستی لندن، که حزب کمونیست انگلستان هر سال این دانشگاه را در لندن دایر می‌کرد، که فکر می‌کنم هنوز هم دارند، بحث دیگری داشت. معلوم شد دیوید یافه یک گروه ۴۰، ۵۰ نفره اند و یک نشریه‌ای دارند و از ارتودوکسی مارکسیسم در مقابل رویزونیست‌های همان حزب کمونیست انگلستان و دانشگاه کمونیست آنها، دفاع می‌کنند. آدم جوانی بود، فکر کنم دو سه سالی از من بزرگتر بود. آنوقت‌ها بحث اینکه مارکس در مورد قیمت‌ها و تئوری ارزش اشتباه کرده است و نیز تئوری بحران، و اینکه گرایش نزولی نرخ سود نادرست است و غیره باب بود. یافه و دوستانش تنها چیرانی بودند که از این ارتودوکسی مارکسیسم دفاع می‌کردند و خوب هم دفاع می‌کردند. خود یافه آدم آس و پاسی بود. اینها در بریجستون جلسه‌ای داشتند که می‌خواهم چیزی در این مورد بگویم که برای رفقای حزب کمونیست کارگری آموزنده است!

دو روز بود که با آنها کار را شروع کرده بودیم که یک ابر و یک سطل به ما دادند و به ما گفتند این نرده‌های مقر R. C. G را تمیز کنید! هنوز به آنان اعلام وفاداری نکرده بودیم، که کار کشیدن از ما را شروع کردند. از کسانی که به آنها درس میدادند، پول می‌گرفتند. بعد خود او یک کلاس کاپیتال دایر کرد در خود همان مقری که جلسه می‌گذاشتند. به هر حال بعداً هم در دانشگاه بریک، دانشگاه لندن، در مورد مارکس ترمینوشند و یکی از مارکسیست‌های معروف انگلستان، به اسم بنگ فاین، که او هم جوان بود و آن موقع در نوشتن ترمین، سوپروایزر من بود، و یک عکس بزرگ داس و چکش به دیوار اتاق کارش بود و از تئوریه‌های کمونیسم رویزونیست‌های انگلستان بود و امروز هم پرفسور است و لایب جانی درس میدهد، من مطالعه روی کاپیتال را ادامه دادم. این سوپروایزر من، چند کتاب هم در مورد کاپیتال نوشته است که در کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌ها هست. بین بنگ فاین و دیوید یافه آدم می‌توانست خیلی چیزها را یاد بگیرد.

چطور با حمید تقوائی آشنا شدم؟

ایرج آذرین که دوست مدرسه و دوست صمیمی من بود، بعد از مدرسه به دانشگاه صنعتی رفت و من همانطور که گفتم به دانشگاه شیراز رفتم. در تعطیلات تابستان همدیگر را می‌دیدیم و در فاصله تحصیل هم مکاتبه داشتیم. ایرج آذرین از طرف دیگر دوست حمید بود. ایرج حدود سال ۱۹۷۳ - ۱۹۷۴ به انگلستان آمد. و من او را تصادفاً در انگلستان دیدم و من هم به لندن نقل مکان کردم و با او مدتی هم خانه بودیم. و سال بعد که حمید هم به لندن آمد، از طریق ایرج با حمید هم آشنا شدم و این جمع سه نفره بحث در باره مارکسیسم را شروع کردیم. آن موقع‌ها من یادم است که این دو نفر، حمید و ایرج، مانوئیست بودند و من مانوئیست نبودم. بحث در باره مانو بین ما بالا می‌گرفت و من از موضع ایدئولوژی آلمانی و کاپیتال در برابر بحث‌های آنها بودم. خیلی سریع بحث

سخنرانی منصور حکمت در کنفرانس آلمان حزب کمونیست کارگری ایران

نوامبر ۱۹۹۹

متن پیاده شده از روی نوار سخنرانی

میخواستیم از این فرصتی که هرچند سال یک بار پیش می‌آید و در حضورتان هستیم استفاده کنیم و نکاتی را اینجا اثباتا بگویم. بخصوص با توجه به اینکه شاید خیلی از رفقای که اینجا هستند رفقای جدید ما باشند. می‌خواهم این سخنرانی حالت معرفی حزب کمونیست کارگری از طرف ما باشد.

معمولا کسانی که می‌خواهند عملیاتی را انجام دهند. مثلا می‌خواهند بانکی را با هم بزنند، یا ارتش باید کاری بکنند، ساعت‌هایشان را قبل از شروع عملیات با هم تنظیم میکنند. برای اینکه دقیقا در یک وقت بسر ببرند و همه از نظر زمانی در یک موقعیت همزمان باشند. من هم به یک معنی هدفم در این بحث این است که تصویر ما از مقطعی که در آن بسر می‌بریم، واحد شده باشد. برای اینکه این شرط لازم این است که بعدا همه ما از جهت و سمتی که به آن می‌رویم، یک تبیین داشته باشیم و قدم بعدی را مشابه هم تعریف کنیم. به یک معنی می‌خواهم در تاریخ حزب ساعت‌هایمان را با هم میزان کنیم و بفهمیم کجا ایستاده‌ایم.

این حزب پیشینه‌ای دارد و از آن مهمتر آینده‌ای دارد و این دو عمیقا به یکدیگر ربط دارند. اینطور نیست که یک نفر یک روزی با یک نوشته آمد و گفت بیاید برویم اداره ثبت احزاب این برنامه حزب را ثبت کنیم و از فردا شروع به عضوگیری و بعد فعالیت انتخاباتی کنیم. چنین کاری را ممکن است یک عده در آلمان انجام بدهند، گروهی تشکیل بدهند و از فردا مشغول تبلیغ و ترویج و سازماندهی و شرکت در انتخابات باشند. وضعیت ما اینچنین نیست. پیدایش این حزب و جهتی که در آن سیر میکند کاملا با یک حزب سیاسی که یک عده‌ای داوطلبانه در یک روز چهارشنبه به منظور شرکت در انتخاباتی خاص و پیش بردن امر خاصی ممکن است در آلمان یا انگلستان تاسیس کنند، متفاوت است. این حزب حاصل فعل و انفعالات اجتماعی‌تر و تاریخی‌تری است. به یک معنی وظایفی که به عهده دارد با وظایف یک حزب روتین غربی که این روزها تشکیل میشود متفاوت است. این گذشته و آینده به هم مربوطند، بخاطر اینکه خیلی از کارهایی که ما امروز انجام می‌دهیم، مدیون وجود آن گذشته است و اگر آن گذشته را از تصویر بیرون بیاوریم، ما اصلا در موقعیتی نخواهیم بود که این حرفها را بزنیم، این کارها را انجام دهیم و این وظایفی را که قرار است در دستور خود بگذاریم، در مقابل خودمان بگذاریم.

من می‌خواهم در مورد این دو وجه گذشته و آینده خودمان صحبت کنم، چون این دو با هم، نشان میدهند که دقیقا در چه مقطعی ایستاده‌ایم. این تشخیص مهم است، برای اینکه نیروها و تمایلات زیادی در جامعه هستند که به ما می‌گویند در شرایط زمانی متفاوتی بسر می‌بریم و وظایف متفاوتی با آنچه که ما در دستور گذاشته‌ایم، مطرحند و یا اینکه می‌گویند دوره ما نیامده است و یا این دوره سپری شده است. ما باید دقیقا بفهمیم در مسیری که حزب کمونیست کارگری میتواند و باید طی کند کجا ایستاده‌ایم؟

گذشته این حزب، یک گذشته به معنی وسیع کلمه اجتماعی است یعنی هم فکری است، هم سیاسی است، هم پراتیکی

را روبرو کند و برگردد. در این چند هفته خسرو ارزیابی خودش را از تحصن کارگران بیکار نوشت و من یک مقدمه‌ای بر آن نوشتم. از آن موقع به بعد خسرو دیگر عضو شد. و همان وقت عباس انتظار حجت که دانشجوی خیلی فعال دانشگاه صنعتی بود، نیز عضو شد. همان وقت حمید روزی آمد و گفت دو عضو دختر گرفته‌ام، آنها هم دانشجوی دانشگاه صنعتی بودند، اما به ما نقد داشتند که جریانی کارگری نیستیم و به کارگران اهمیت نمیدهیم و جریانی هستیم که در میان دانشجویان کار میکند، که بحث‌هایشان اکونومیستی بود و در نتیجه بعد از هشت ماه رفتند. به هر حال شروع دوره، خیلی محفلی، تصادفی و بی خط است. یک موقعی پیش‌تر، در انگلستان با ترنسکسیتها بحث داشتیم و در جلسات کنفرانس یون بحث داشتیم و علیه خمینی و علیه "همه باهم" بودیم. در همان حال تعدادی از بخش منشعب و جریان تقی شهرام و کسانی که از جریانات دیگر منشعب شده بودند در خارج کشور جریانی درست کردند به اسم گروه آدرخش که محافل دور و بر فرهاد بشارت بودند. فرهاد این گروه و نظراتش را به ما معرفی کرد و ما جزوه "خطوط عمده" را اساسا در نقد گروه آدرخش نوشتیم. وقتی بعدا در ایران فعالین گروه آدرخش را پیدا کردیم، یکی از اولین کارهایی که کردیم این بود که یک دستگاه تکثیر استنسپل پیدا کنیم و آن جزوه خطوط عمده را تکثیر کنیم و به در و دیوارها بچسبانیم و یا به آن بدهیم. اوائل منتظر بودیم که ببینیم آیا کسی نوشته ما را می‌خواند؟ و پشت آن جزوه در آن مقطع فقط دو آدم بودند. اما وقتی دیدیم که برای حرفه‌امان گوش شنوا هست، مجبور شدیم، جدی‌تر بشویم. از تابستان آن سال دیگر اتحاد مبارزان یک پدیده تازه‌ای است.

اما چرا "سهند"، هوادار اتحاد مبارزان در راه آرمان طبقه کارگر؟

اگر دقت کنید در آخر جزوه خطوط عمده، در چاپ دوم ما در ابتدا آن را به عنوان یک محفل آزادیخواه در ماه آذر چاپ و امضا کردیم، در قطع A4 و بدون هیچ ضمیمه‌ای، و بردیم در پلی تکنیک و دانشگاه تهران چسپاندیم. چون ما هیچ ادعائی نداشتیم که آمده‌ایم گروهی راه بیاندازیم. نشستیم فکر کردیم ببینیم در میان آن همه سازمان و جریان، کدام خط است که به ما نزدیک است و به نظرش هیچ کدام از بخشهای بورژوازی مترقی نیست؟ تنها جریانی که این را میگفت، جریان تقی شهرام و رفقایش بودند. که خود تقی شهرام از بخش مجاهدین منشعب، خلع شد و از مجاهدین منشعب، سه جریان پیکار، نبرد و آرمان از آن بیرون آمد. پیکار رفته بود روی خط بورژوازی وابسته و بورژوازی ملی و در آن وسط ایستاده بود، از گروه نبرد برای رهائی نفهمیدیم که چه موضعی دارند. اما آرمان آن جریانی بود که سعی کرد سنت تقی شهرام را از نظر سیاسی ادامه بدهد. و من وقتی مواضعشان را در مورد لیبرالها می‌خواندم، و نظرات رفیقی به نام "مسعود یاکوبی" که به مهدی مشهور بود، و نفر اول آرمان بود و قلم خوبی داشت سعی داشت همه مطالب را شبیه ۱۸ برومر بنویسد، خیلی آتشی علیه لیبرالها و لیبرالیسم بود. در مورد این مهدی حتما باید در فرصتی صحبت کنیم. جواد قاندى آنوقت هنوز از مسئولین پیکار بود، اما بعدا همراه همین مهدی به آرمان پیوسته بود. به هر حال هر دو را بعدا دیدیم. ما در آن مقطع به خاطر این خود را هوادار آنها میدانستیم که فکر میکردیم شاخه‌های اصلی چپاند، گرچه احتمالا آرمان آنوقت ۲۰ نفر و ما ۶ نفر بودیم. دو سه ماه بعد آرمان ۲۱ نفر و ما ۶۰ نفر شدیم و ما هنوز هوادار آنها بودیم. بار اول که مسعود یاکوبی را دیدیم، از من پرسید چرا هوادار ما هستید، چون هر کسی از ما می‌پرسد اینها چه کسانی هستند، جواب میدهم اینها کسانی هستند که هوای ما را دارند! به یک معنی ما هوادار آنها باقی ماندیم تا زمانی که مشکلات "کنفرانس وحدت" پیش آمد. و این نشان میدهد که ما تا چه اندازه بدون نقشه و بدون یک ارزیابی از اقتصاد و سیاست در جامعه و بیش از هر چیز بدون ادعا، کارمان را شروع کردیم. در اوائل هر کس را میدیدیم، سوال میکردیم که چه جوری گروه می‌سازند؟ جواد قاندى که فکر میکردیم به خاطر اینکه نفر دوم مجاهدین بخش منشعب بود، باید قاعدتا در مورد سازماندهی خیلی وارد باشد، او را آوردیم خانه‌مان و شیشه و پرده‌ها را کشیدیم و پرسیدیم احمد جان؟! چون اسم تشکیلاتی او احمد بود، چه جوری باید سازمان ساخت؟ گفت اگر ما بلد بودیم، که کارمان به اینجا نمیکشید! واقعا یادش بخیر. می‌خواهم بگویم فوق‌العاده تازه کار بودند. تقی شهرام متاسفانه هیچوقت با ما ملاقات نکرد، او را گرفتند. حتی میگفتند که در مدتی که تحت تعقیب بوده او را هم کمک نکرده بودند که به خارج برود، و یا شایع بود که خود او گفته است نمیروم. علی (جوادى) احتمالا به دلیل نزدیکی به تقی شهرام اطلاعات بیشتری دارد. در هر حال با دستگیری او و پخش خبر مربوط به قتل شریف واقفی فضای سنگینی حول تقی شهرام حاکم بود و ما فرصت ملاقات با او را نیافتیم.

در هر حال به نظرم یکی از کسانی که باید در موردش و کارها و مواضعش تحقیق کنیم و در جلسات دیگری در مورد او بحث کنیم، تقی شهرام است. من فکر میکنم تا همین حد به بحث تاریخ اتحاد مبارزان و سوالهای مربوطه پرداخته باشم.

است و هم نظامی، همه ابعاد یک حیات اجتماعی را در پیدایش این حزب میبینیم. بیست سال پیش برای مثال مسأله اندیشه کمونیستی، کمونیسم چیست، مارکس واقعا چه میگفت نقش تعیین کننده‌ای برای موجودیت ما داشت. نمیدانم چند نفر از شما، در مورد آن موقع حضور ذهن دارد و چند نفر شما اصلا سنتان قد میدهد که به یاد بیاورید. اما بیست سال پیش کمونیسم چیز دیگری بود. کمونیسم نسبت به آن چیزی که شما در حزب کمونیست کارگری میشنوید متفاوت بود. آن زمان به ما میگفتند بورژوازی خوب و بد دارد. ممکن است باور نکنید اما میگفتند بورژوازی خوب و بد دارد، بورژوازی ملی داریم که دلش به حال مردمش میسوزد، میخواهد صنایع بدرد بخور درست کند و بورژوازی کمپرادور (وابسته) داریم که خیلی کثیف است، خارجی است، غربی است، دخترانشان مینی ژوپ میپوشند و از ما نیستند. این کمونیسم آن موقع بود. به ما میگفتند کمونیستها به چیزی به عنوان مذهب خلق یا به عنوان افکار و سنتهای خلق باور دارند و آنرا برای خودشان محترم میدانند. تصور اینکه کمونیسم علیه میهن پرستی است، اینکه کمونیسم پدیده‌ای است علیه میهن پرستی، علیه کل مقوله میهن و قومیت و ملیت، برای کسی قابل تجسم نبود. آن موقع بحث بر سر این بود که خلق‌ها چقدر محترم و شریف هستند و کمونیسم آن دوره اساسا کمونیسم ملی بود. کمونیسم آن دوره مدرن نبود. اگر یک کمونیست را از وسط جامعه انتخاب میکردید و میخواستید بدانید چه آهنگی گوش میدهد، چه رابطه‌ای با پیرامون خود، با شوهرش یا زنش، برادرش یا خواهرش، با پدر و مادرش، با فرزندان، دارد، تصویری که از او میگرفتید همان تصویری نبود از رابطه‌ای که شما با دوروبرتان دارید. تصویری به شدت عقبمانده بود. در این کمونیسم، زمان رهایی زن هنوز فرا نرسیده بود، فعلا تضاد خلق و امپریالیسم مسأله بود. تضاد خلق و امپریالیسم تضاد عمده بود. حتی زمان تضاد کارگر و کارفرما هم نرسیده بود. من فقط مثال مسأله زن را زدم. من یادم است در اردوگاه کومله با یک آدم عقبمانده‌ای که اگر الان اسمش را بگویم خیلی از شما او را میشناسید، بحثی داشتم و او نظرش این بود که پیشمرگه‌های زن بیخودی شلوغ میکنند، اول باید مسأله کرد حل شود! این کمونیسم آن موقع بود! بیست سال پیش کمونیسم بر سر کمونیسم نبود. اگر شما آدمی بودید که مانیفست کمونیست، کاپیتال، ایدئولوژی آلمانی را در یک محیط غیر ایرانی خوانده بودید و به این کمونیسم نگاه میکردید آنرا نمیشناختید و میگفتید این جنبش ملی-مذهبی کشور مربوطه است. محیط این کمونیسم، بافت این کمونیسم، دانشجویان دانشکده فنی و دانشگاه صنعتی بود. کارخانه‌ها در این کمونیسم نقشی نداشتند. سنت کمونیسمی که ما بیست سال پیش با آن روبرو شدیم حتی عقبمانده‌تر از سنت به اصطلاح کمونیسم حزب توده بود که اقلا اتحادیه‌های کارگری به آن ربطی داشتند و به درجه‌ای کارگر نقشی در موجودیت حزب توده بازی میکرد. این کمونیسم، کمونیسم چریکها بود و کمونیسم کسانی که لطف کرده بودند مشی چریکی را کنار گذاشته بودند. ما همان اوایلی که سهند را تشکیل داده بودیم با مسنول "اتحاد مبارزین در راه آرمان طبقه کارگر"، که جریانی نزدیک به تقی شهرام بودند و ما خود را طرفدار آنها میدانستیم چون آنها را از بقیه رادیکالتر تشخیص داده بودیم، قرار ملاقات داشتیم. او گفت ما قرآن را از روی طاقچه برداشتیم و کاپیتال را به جای آن گذاشتیم. از انجمنهای ضد بهائی، سازمان مجاهدین خلق برخاست و از درون سازمان مجاهدین خلق عده‌ای بعد از تغییر ایدئولوژیک، سازمان مجاهدین مل. را راه انداختند که در واقع از این بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق، بعدها سازمانهایی مثل پیکار و رزمندگان و غیره بوجود آمدند.

کمونیسم بیست سال پیش از نظر فکری آن چیزی نبود که امروز شما در "یک دنیای بهتر" آنرا میبینید و به آن باور دارید و یا ادبیات آنرا مطالعه میکنید و یا در مورد آن مطالعه میکنید. این عقایدی که اکنون شما اینجا میبینید، با صرف طرح شدن و گفتن آنها فوری به کرسی ننشست. بحثها و جدلها و کشمکشهای بسیار زیادی شد، از نقاط عطف و تندپچهای زیادی عبور کردیم، هول دادن و کشیدن و پس کشیدن برداشت. فحش خوردن داشت، نوشتن داشت، جر و بحث زیاد داشت. یک دوره طولانی از حیات جریان ما با این گذشت که به دیگران بگوئیم اصلا آن چیزی را که میگفتند کمونیسم نیست، مارکسیسم نیست. جدال بر سر یک برنامه کمونیستی بخشی از پروسه پیدایش ماست. ما امروز اینها را فرض میگیریم، امروز ما فرض میگیریم که عضو حزب کمونیست کارگری میگوید سوسیالیسم فوراً همین الان، میگوید من طرفدار آزادی همه آدمها هستم، من بشر برایم مهم است و این موضع و گرایش، ایرانی و خارجی، شهرستانی و تهرانی و زن و مرد نمیشناسد. دین ملی خودم را ندارم، مذهب رسمی را به رسمیت نمیشناسم، به فرهنگ بومی‌ام افتخار نمیکنم. یک جنبش جهانی هستم برای آزادی بشر. در آن دوره حتی دمکراسی هم برای خلق بود. یعنی اگر شما بد شانس بودید و در یک محیط غیر خلقی دنیا آمده بودید دیگر اجازه نداشتید رای بدهید و یا کاری بکنید. حتی آزادی مذهب مال خلق بود. یعنی بورژوا مجبور بود شیعه باشد. آن تفکر را، آن مجموعه اندیشه‌هایی که بیست سال پیش به نام کمونیسم در جامعه رایج بود، که در واقع بیست سال پیش هم خیلی قدیمی نیست، با اندیشه‌هایی که امروز حزب کمونیست کارگری را میسازد و بنیاد فکری مشترک ماست، مقایسه کنید. این مبارزه پیچیده‌ای بود که به اینجا رسید و نشان

دهنده پیروزی‌هایی در جامعه است. چرا این پیروزی ممکن شد؟ علتش این نبود که یک عده آدم عاقل آمدند و حرفهایی زدند که با عقل بقیه خیلی جور درمیآمد، برعکس با عقل آن بقیه نه تنها جور در نمیآمد، بلکه در مقابلش مقاومت کردند و این دیدگاه را تخطئه و بایکوت کردند. اما روند جامعه علیه آن مقاومت و تخطئه و بایکوت بود. چرا که آن دوره، دوره‌ای بود که یک طبقه‌ای، که اتفاقاً این کمونیسم به او مربوط است، بخاطر تحولات دوره انقلاب ۵۷ وارد صحنه شده بود، داشت شورا تشکیل میداد. کارگر آمد و خودش را به مردم نشان داد. این ایده‌ها را کارگرها با خودشان به جامعه نیاوردند، و گرچه بخش کوچکی از کارگران بعدها به این عقاید و ایده‌ها پیوست، علی‌العموم کارگران الزاما به این ایده نپیوستند، ولی نکته مهم این است که حضور طبقه کارگر در جامعه، دانشجوی ملی و شرق‌ده‌ای را که به خودش میگفت کمونیست و لطف کرده بود مشی چریکی را کنار گذاشته بود، ساکت کرد. برای اینکه هر کجا کارگر فعال میشود مارکسیسم باب میشود و این مسأله کمک کرد تا این اندیشه‌ها پیروز شوند و به نظر من پیروز شدند. امروز اگر شما بروید به فرهنگ و ادبیات چپهای امروز نگاه کنید، متوجه میشوید عقبمانده‌ترین آنها، مهر این پیروزی ما را روی پیشانی فکری خودش دارد.

فکر میکنم هر عضو جدید حزب امروز وقتی میخواهد به این حزب فکر کند، علاوه بر اینکه وقتی خواسته است انتخاب بکند متوجه شده است، که حزب کمونیست کارگری آمده در کوچه‌شان میز گذاشته و حرفهای فشنگی میزند و میشود رفت عضو شد، خوب و مفید است برگردد و به این تاریخ نگاه کند. چون این تاریخ پر از جر و بحث است و حاصل زحمت کشیدنیهای بسیار و عرق و خون است. من فقط در مورد افکارش مثال آوردم که چگونه به کرسی نشستند.

این حزب از دل یک جدال اجتماعی بسیار خونبار بوجود آمده است. دو سال بعد از انقلاب ۵۷ سرکوبی شروع شد که حتی با سرکوب سوهارتو بعد از قضیه سوکارنو در اندونزی قابل قیاس نیست. برای اینکه بتوانند موجی را که آن موقع راه افتاده بود بخوابانند، صد و چند هزار نفر را اعدام کردند، میلیونها نفر را آواره کردند و چند میلیون نفر را در خانه خودشان ساکت کردند و خفقان را به آنها تحمیل کردند. خیلی از فعالینی که ما این خط مشی و حضورمان را در اینجا مدیونشان هستیم امروز دیگر اینجا نیستند. در این جنبشی که ما عضو آن هستیم اعضای دیگری بودند که امروز نیستند، و اگر زنده بودند روی این صدالیها کسان دیگری مینشستند، بیشتر امثال من بودند.

ولی این آدمها دویند، جنگ کردند، اسلحه دوششان گذاشتند، زندان افتادند، در کوچه‌ها با حزب الله جر و بحث کردند، کتک کاری کردند، در کارخانه‌ها اعلامیه پخش کردند، هسته تشکیل دادند، برنامه نوشتند، مقاله نوشتند تا این افکار به کرسی نشست و این خط مشی بتدریج بوجود آمد.

حزب کمونیست ایران، که بیشتر از هر چیزی از وحدت سیاسی کومله و اتحاد مبارزان کمونیست و بعد گروههای دیگر دور و بر آنها تشکیل شد، حاصل وقایعی بود که در بطن جامعه ایران اتفاق افتاده بودند. آن موقع فکر میکردند کمونیسم را زده‌اند و بسته‌اند و شکسته‌اند. چرا؟ چون واقعا سازمان پیکار، رزمندگان و وحدت انقلابی و چریکهای فدائی سازمانهایی بودند به شدت ضربه خورده بودند. بعد یک حزب از یک گوشه مملکت بلند شد و اعلام موجودیت کرد. بر مبنای برنامه‌ای که بشدت نسبت به بورژوازی ایران تعرضی‌تر بود. آن حزب اعلام کرد که

ما تاریخ خیلی پیچیده، پر از گره‌گاههای فکری، سیاسی و پراتیکی را پشت سر گذاشته‌ایم. موقعی که همه را در تهران گرفتند، دیگر احتمال میرفت هر کسی تواب یا نفودی باشد. فکرش را بکنید هر کسی که از شهر به اردوگاه می‌آید و می‌گوید سلام، شما فکر می‌کنید ممکن است نفوذی باشد و هر نامه‌ای که از شهر می‌آید همینطور. سپاه پاسداران شروع کرد به درست کردن شبکه‌هایی به اسم سازمانهای دیگر که بتواند نفوذ کند و ضربه بزند.

ما این مرحله‌ها را پشت سر گذاشتیم. چیزی به نام سازماندهی منفصل مطرح شد. جدول رمز آمد. آدمهایی که تا دیروز کارشان این نبود شروع کردند به جدول رمزهای پیچیده ابداع کردن که هر یک نفر را به صورت تکی در تهران سازمان بدهند و حتی به نفر دوم معرفی‌اش نکنند و در ظرف یکی دو سال روند نفوذگری رژیم خنثی شد. این یکی از آن لحظات بود. مبارزات داخل خود کومه‌له از سر عقاید آن سازمان عظیم هم مبارزه خیلی وسیع و بزرگی بود. وقتی من برای شرکت در کنگره سوم کومه‌له رفته بودم کردستان، قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران، قرار بود جلال طالبانی بیاید و در کنگره سخنرانی کند. کنگره در محل زندان کومه‌له برگزار شد و ما هم کنار حوض نشسته بودیم، یکی از رفقای گفت پاشو جلال طالبانی آمده، تو نا سلامتی رهبر یک سازمان سیاسی هستی پاشو و سلام کن. وقتی جلال طالبانی آمد انگار در باز شده است و لنین آمده است به کنگره بین الملل سوم! دو ماه بعد از آن وضع به این شکل نماند. چرا آن وضع نماند؟ به نظر من بخاطر عمیق بودن پروسه‌هایی بود که داشت طی میشد. توصیه میکنم رفقا این تاریخ را دنبال کنند. لحظات شیرینی دارد. بحثهای تئوریک که آن موقع میشد به نظر من بسیار جالب بود.

ما بعنوان یک جریان مارکسیستی به قول معروف آکادمیک، کسانی که آمده بودند مارکسیسم را آموزش بدهند، مشهور شدیم. بعنوان یک جریانی که از نظر تئوریک روی کلمات دعوا و حساسیت داشت. یک موقعی در اتحاد مبارزان کمونیست از بالا تا پائین جملاتشان عین هم بود و اگر کسی یک جمله اشتباه میگفت به او برخورد میکردند که این فرمولبندی با خط رسمی فرق میکند. همه پلمیکها را حفظ بودند، میتوانستند عین آترا بنویسند. نوشتن، گفتن، جدل کردن در آن چارچوب فکری یک وظیفه حیاتی بود و به درست، چراکه آن موقع داشتنی خط ایدئولوژیک خود را تثبیت میکردی. آن بحثها را بخوانید، برای اینکه امروز به ما میگویند چرا ایدئولوژی و تئوری در این حزب رقیق شده است؟ حالا میرسم به این که چرا به نظر دیگران تئوری و ایدئولوژی رقیق شده است. چرا ما با همان قنذاقهایمان در خیابان راه نمیرویم؟ دوره گذشته است! و این حزب از آن موقعیت عبور کرده است.

میخواهم بگویم لحظات تئوریک در این تاریخ هست که مباحثاتش به شدت جذاب است. کتابها و نوشته‌هایش موجودند، بحثهایی که ما بر سر جا انداختن یک برنامه کمونیستی کردیم. همینطور مباحث پراتیکی پیچیده‌ای هست. فکر میکنید وقتی بحث سر مبارزه مسلحانه شد، شما چقدر باید نیرو گذاشته باشید تا بتوانید فرهنگ سازمانی را که وقتی ارتش به کردستان حمله کرد و دیگر جانی نمانده بود و قصد داشت بایستد و هست و نیستش را مقابل ارتش جمهوری اسلامی سرمایه‌گذاری کند و نمیخواهد از رودخانه زاب عبور کند و به خاک عراق برود، را زیر و رو کنید؟ یک جدل اساسی این بود که خاک عراق ارث پدر صدام حسین نیست. میرویم آن طرف آب. ما زنده، اینها هم زنده، مبارزه هم ادامه دارد! میگفتند نه، نه! اول باید حزب دمکرات آنطرف آب برود، بعد ما میرویم. حالا

هست. در آن دوره پیوستگی مبارزه کمونیستی در ایران را، حزب کمونیست ایران حفظ کرد. این حزب کمونیست ایران به قول خارجی‌ها "پولش را آنجانی گذاشت که حرفش هست". وقتی پای بحث سوسیالیسم و آزادی بیان به میان آمد، این حزب کمونیست ایران به جنگ حزب دمکرات کردستان رفت. یک جنگ طولانی که صدها نفر در آن کشته شدند. صدها نفری که دیگر امروز نیستند و گرنه اینجا مینشستند. الآن وقتی به عکسهای کنگره موسس آن حزب نگاه میکنید، میتوانید ببینید که چه کسانی نیستند. عکس کنفرانس شمال را نگاه کنید، میبینید چه کسانی نیستند. عکسهای کنگره سه کومه‌له، کنگره دو حزب کمونیست ایران را نگاه کنید، میبینید چه کسانی نیستند.

این حزب امروز اینجا است، دفترش را دایر میکند، میزش را وسط خیابان میگذارد و خیلی مؤدب و به قول راه کارگر خیلی فکلی حرفهایش را میزند ولی این فکلی بودن و این احساس ریلکسی سیاسی را که الآن ما داریم، اینکه یک حزب سیاسی هست، دفترش را گذاشته و میگوید عضو شوید، حاصل یک پروسه خیلی پیچیده‌ای از جدال اجتماعی و فکری و سیاسی است که در آن واقعا انرژی گذاشته شده، زجر کشیده شده، نبردها شده، شکست‌هایی هم متحمل شده‌ایم. عده زیادی از بین رفتند تا به این پروسه تبدیل شد و عده زیادی مقاومت کردند.

یکی از لحظات دردناک حیات این حزب، جدائی ما از حزب کمونیست ایران است. اگر حزب کمونیست ایران در آن موقع حزبی بود که میتوانست دنیای بهتر را تصویب کند، به جنگ ناسیونالیسم برود، برای دمکراسی غربی ارزشی قائل نشود و به ناسیونالیسم آوانس نهد، اگر این حزب میتوانست همینطور که من و شما به سادگی می‌گوینم باید تن فروشی غیرجانی شود و تن فروش باید تحت پوشش جامعه و دولت قرار بگیرد، حرف بزند، ما الآن خیلی قویتر بودیم. ولی آن حزب نمیتوانست اینرا بگوید برای اینکه بخشی از آن طرفدار جلال طالبانی بودند و الآن داریم میبینیم که طرفداران جلال طالبانی هستند. یک بخشی از آن حزب دنبال یک دولت خودمختار کرد بودند، ولی چون مارکسیسم دست بالا داشت با ما آمده بود، بالاخره هر کسی نبرد آخرش را همان موقع که به فکرش میرسد را نمیکند، صبر میکند و نیرویش را جمع میکند. این بخش گاهی فکر میکرد واقعا دارد مُجاب میشود بعد میرفت میدید نه مُجاب نشده است. آمریکا به عراق حمله کرد، قرار شد جلال طالبانی و مسعود بارزانی در کردستان حکومت برقرار کنند، فیل یک عده‌ای یاد هندوستان کرد. متوجه شدیم تیغ مارکسیسم دیگر در این حزب نمیرد. باید خرجت را از کسانی که مسأله‌شان خودمختاری کرد و دولت کرد در سندانج بود جدا کنی و ما اینکار را کردیم. ولی نگاه کنید چه اتفاقی افتاد. ببینید چقدر این پروسه عمیق بود که سازمانی که مرکز این حزب کمونیست کارگری است، آن سازمانی که در کردستان به اسم کومه‌له تشکیل شد، بیشترین مارکسیستهای این حزب کمونیست کارگری را آن سازمان بیرون داد. ببینید این پروسه، که به نظر من بخاطر شرایط انقلابی بود، چقدر عمیق پیش رفته بود. بیشترین کادرهای این حزب کسانی هستند که قبلا در سازمان کومه‌له کار میکردند. سازمانی که تا مدتی هژمونی عمیق ناسیونالیستی در آن بود، هژمونی مانوئیستی در آن بود، خلق‌گرانی در آن بود و امروز میبینید که صدها کادر درجه یک کمونیست که کمونیست آلمانی وقتی پیش آنها می‌آید میگوید اینها خیلی از ما رادیکالتر هستند، صدها نفر از این کمونیستها را بیرون داده است.

این پروسه اجتماعی است که ما از آن بیرون آمدیم. بخاطر یک قطب‌بندی عظیم اجتماعی در ایران، بخاطر انقلاب و به میدان آمدن همه آدمها و همه عقاید. نمیدانم شما آروزها را یادتان هست یا نه، در دوره انقلابی همه چیز شتاب میگیرد. یک بحث باید در یک هفته تعیین تکلیف شود. برای مثال همه باید تا سه شنبه آینده تصمیم‌شان را بگیرند که بالاخره بورژوازی ملی داریم یا نه و اگر کسی تصمیم گرفت تا چهارشنبه آینده باید سازمانش را ترک کند و به گروهی که میگوید بورژوازی ملی نداریم و خطش را قبول دارد بپیوندد. در ظرف چند ماه هزاران، دهها هزار، آدم ریختند به میدان و به سرعت راهشان را انتخاب کردند. مگر می‌گذاشتند یک دقیقه فکر کنی؟ باید جواب پیدا میکردی و جوابها به سرعت و با حرارت مورد بحث قرار میگرفت و قضاوت میشد. آدمها بخاطر این قضیه از علانقشان گسستند. کسانی بودند که سالها دوره زندان و مبارزاتشان را با هم گذرانده بودند که بر سر یک سؤال ساده تئوریک راهشان را از هم جدا کردند و پس از آن، بیست سال راهشان را جدا ادامه دادند. وفاداری‌های قدیمی نماند، یک گروه خارج کشوری (به قول آتموچ) به اسم اتحاد مبارزان کمونیست آمد و الیت سیاسی کمونیسم ایران را برداشت و به جای دیگری برد، بدون اینکه آن طیف عظیم سازمانهای خلقی کاری از دستشان بر بیاید. این واقعیت را که کومه‌له یک موقعی گفت اتحاد مبارزان درست میگوید، دست کم میگیرند. چرا کسی دیگر در چپ از این معجزات نمی‌کند؟ چرا از این معجزات در آلمان اتفاق نمی‌افتد که یک‌دفعه یک اتحادیه کارگری بزرگ بگوید من حزب فلان را قبول دارم؟ دوره انقلاب بود و عقاید مهم بودند، حقیقت مورد مطالعه بود، مردم میخواستند بدانند چه چیزی درست است، برای اینکه سرنوشتشان داشت جلوی رویشان تعیین میشد و در ظرف دو سه سال همه تصمیم گرفتند کی هستند و چه هستند و چکار میکنند و نتیجه‌اش را هم دیدیم. حزب ما محصول این پروسه است.

ابداع کرده باشیم. بیرون ماست. جهان هفت هزار سال تاریخ دارد، هفت هزار سال است که یک عده‌ای به عده دیگری زور می‌گویند و ما می‌خواهیم اینطور نباشد. هر کدام از شما را مجزا جانی بگذارند و بگویند افکارت را روی کاغذ بیاور، شروع می‌کنید یک لیستی از برابری طلبی، آزادیخواهی و انسانیت روی کاغذ می‌آورید.

می‌گویید: دوست دارم مردم نان داشته باشند که بخورند، دوست دارم کسی به بچه‌اش نگوید ندارم، دوست دارم همه خوشحال باشند، دوست دارم همه بتوانند ورزش کنند، دوست دارم همه بتوانند در محیط خوبی زندگی کنند، دوست دارم آدم‌ها مساوی باشند، مساوی نه به این معنی همه شبیه هم باشند و عین هم بشوند، دوست دارم امکانات برابری برای همه وجود داشته باشد. دوست ندارم کسی بنا به تعریف بالاتر از دیگری محسوب شود، دوست دارم بشر، بشر باشد و بتواند زندگی‌اش را بکند، زندگی شاد و انسانی. ما به این دلیل آدمیم توی دنیای سیاست که وقوع این اتفاقات را در خارج خودمان لازم میدانستیم. مسأله از این هم کنکرت‌تر است. دوست داریم صحنه سیاست محل تاخت و تاز احزاب بورژوازی نباشد که هر چهار سال یکبار ما را دنبال خودشان می‌کشند. رأی‌مان را به این یا آن حزب می‌دهیم چون این حزب می‌خواهد پناهندگی را شل یا سفت کند یا بیمه بیکاری را شل یا سفت کند. می‌خواهیم برای یکبار هم که شده یک حزبی بیاید و پرچمش را روی زمین بکوبد که می‌خواهد دنیا را یک جور دیگری عوض کند. خیلی چیزها هست که می‌خواهیم عوض شود. مثلا می‌گویند بیشتر مردم مذهبی هستند، همیشه اینطور نبوده است. یک مواقعی هم بوده است که بیشتر مردم سوسیالیست بوده‌اند. در تاریخ اتفاق افتاده که در جاهایی از دنیا بیشتر مردم سوسیالیست بوده‌اند. وقتی انقلاب بلشویکی شد هر کسی که دردی داشت، بلشویک شد. آخوند هم بلشویک شد، ملک الشعراء بهار هم بلشویک شد. برای دوره‌هایی همه بلشویک بودند. من خودم در دوره‌ای در انگلستان دانشگاه میرفتم که بیشتر دانشجویان کمونیست بودند و هر استادی می‌خواست در پاب (pub) دانشگاه تحویلش بگیرند خود را کمونیست و مارکسیست میدانست. چه کسی گفته است همیشه محافظه‌کارها باید بیشتر باشند؟ چه کسی گفته وطن‌پرستی همیشه باید بیشتر باشد؟ دوره‌هایی بوده که کمونیست‌ها بیشتر بوده‌اند. ما نمی‌خواهیم تصویر عمومی این باشد که باید به اخلاق مردم احترام گذاشت، ما می‌خواهیم اخلاق مردم بطور عمومی اخلاق سوسیالیستی باشد و میتواند باشد. در نتیجه خیلی چیزها هست که ما می‌خواهیم عوض کنیم و این حزب کمونیست کارگری ابزار ما برای این کار است. منتها اینها یک مشت نیت نیست که تصمیم می‌گیریم اینکار را بکنیم. باید نقشه داشت، باید فهمید چه کمبودی داریم، چرا نمیتوانیم تغییر بوجود بیاوریم، چه چیزی مزاحم کار ما است، ضعف ما کجا است؟ و وقتی در آینده به این بحثها دقت می‌کنید، می‌فهمید در چه وضعیتی بسر می‌بریم، ضعف ما کجاست، ناتوانایی‌هایمان کجاست. چرا شرایط اجتماعی برای ما نامناسب است، چه چیزی را باید در بیرون خودمان تغییر بدهیم و چه چیزی را باید در درون خودمان عوض کنیم.

بحث "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" بحثهایی است که در ذهن خلیلهای حزب ما کلیشه شده است و مرتب این دو بحث را به طرف هم پرت می‌کنند. ولی وقتی این دو بحث را دنبال می‌کنید، اساس آنها این است که ما مدت‌ها است در خانه‌مان داریم شمشیری را تیز می‌کنیم. الآن وقت آن شده با این شمشیر به جنگ برویم وگرنه مسگری باز کرده‌ایم. اگر شما مدام اسلحه‌ات را برق میندازید و هیچوقت قرار نیست با آن به جنگ بروید دیگر شغلستان

حزب دمکرات قبلا رفته بود، چشمه را پیدا کرده بود، چادر هم زده بود و ما این طرف آب نشسته بودیم که حالا چه وقت قرار است "آخرین نبرد آلامو" برایمان اتفاق بیافتد! واقعا چگونه شد که چند صد کادر آن تشکیلات را با آن روحیه که "من تا آخرین قطره مقاومت می‌کنم"، از آن محیط برداشت و به خارج کشور آورد؟ میدانید بابت این قضیه چقدر متک شنبیدیم؟ و به نظر من چقدر اشتباه کردیم که عده بیشتری را و خیلی زودتر و خیلی با سر بر افراشته، خارج نکردیم. تصویری که از مبارزه نظامی بود همان تصویر فدائی بود. منتها خوب مشی چریکی را کنار گذاشته بود.

لحظات هیجان انگیزی هست. من بعضی وقتها می‌روم نوشته‌ها و مکاتبات آن دوره را می‌خوانم، چون مقدار زیادی مکاتبات هست که هیچ جا چاپ نشده‌اند و من کوهی از آن را دارم. اینکه رفیق فلانی دست بردار، لطفا رفیق فلانی را بفرستید اینقدر ناز نکنید، یا اینکه این بحث شما غلط است، این بحث شما درست است. نوشته‌ها و جدلهای مفصلی هست بر سر سرنوشت این تشکیلات. حزب کمونیست کارگری با بروشوری در مورد وظایف کمونیستی و اساسنامه تشکیل نشد. ای کاش اینطور می‌شد. آنوقت زندگی همه ما چقدر به زندگی آدمیزاد نزدیکتر می‌شد. هیچکدام مجبور نبودیم این بیست سال را به این شکل پیچیده پشت سر گذاشته باشیم و با این همه زخم و با این همه ناراحتی. اگر در آلمان دنیا آمده بودیم حتما تا به این نتیجه می‌رسیدیم، حزبی را ثبت می‌کردیم. سر خیابان دفتر کرایه می‌کردیم و تابلویمان را می‌زدیم و میرفتیم توی خیابان عضو می‌گرفتیم. همان کاری که الآن تازه داریم شروع می‌کنیم را از همان روز اول شروع می‌کردیم. اگر کسی هم میگفت حرفت غلط است فوقش می‌گفتیم مختاری که عضو حزب ما نشوی. این مبارزات عجیب و غریب را نداشت. ولی این حزب کمونیست کارگری بیست سال طول کشید تا به اینجا رسیده، به خاطر این که نیروهای این خط جدید را در یک جامعه متحول بدست آورده است، بخاطر اینکه خطوط دیگر بر سر این نیرو و بر سر این عقاید با او دعوا دارند. من فکر می‌کنم زودتر میتوانستیم به اینجا برسیم که حالا با آن کاری ندارم. ولی بالاخره بعد از بیست سال به یک مقطعی رسیده‌ایم. من می‌خواهم مشخصات این مقطع روشن باشد.

اگر این گذشته ما است، آینده‌مان چطور است؟ برای چه این کارها را می‌کنیم؟ به نظر من کار خیلی شیرینی بود اگر میتوانستیم یک خورده خودمان را گول بزینم و بگوینم آن موقعی که ما از انگلستان برگشتیم ایران و اتحاد مبارزان را تشکیل دادیم، ای کاش انگلستان می‌ماندیم. الآن یکی از نشریات کلفت و معتبر مارکسیستی جهان را در می‌آوریم که ممکن بود ۱۵۰۰ نسخه آن هم فروش میرفت و برای خودمان مکتبی بودیم، این هم کاری بود. یا میتوانستیم اتحاد مبارزان را کش بدهیم. الآن پدیده‌ای بودیم مثل اشرف دهقانی.

علت اینکه ما از این مراحل می‌گذریم و به چیزهای دیگری تبدیل می‌شویم برای این است که یک رسالتی و یک هدفی برای خودمان قائل هستیم. این حزب هدفش این نیست که باشد. هدفش این نیست که آن موقعیتی را که بوجود آورده است، ادامه بدهد. این وضعیتی بود که ما در حزب کمونیست ایران به آن دچار شدیم، لاف‌ل من حس کردم که ما به این وضعیت دچار شدیم. آن موقع که می‌گفتیم خط مرکز، خط کسانی بود که زندگی حزبی‌اش را داشت. پیک می‌فرستیم، مقر داریم، روزنامه در می‌آید، می‌فروشیم، پیشمرگه زخمی میشود مداوا می‌کنیم، کشته میشود تسلیت می‌گوینم. کمیته خارج پول جمع می‌کند و قس علیهذا. بعد ما همه پیر می‌شویم و از بین می‌رویم.

هدف هیچیک از ما این نیست. ما می‌خواهیم این حزب سیاسی که داریم به یک ابزاری برای کاری تبدیل شود. چون جمله اولی که از مارکس به یاد داریم این است که: "فلاسفه جهان را تفسیر کردند، هدف اما تغییر آن است". به نظر من میشود عضو کلوبهایی شد چون آدم در آنها احساس احترام می‌کند، هر وقت هم آدم نخواست بازنشست میشود. میشود جانی رفت برای اینکه آدم هم دوره‌های خودش را دارد، بینگو یا پاسور بازی میکند یا بالاخره پیک نیک میرود. این هم کاری است، میشد کرد. ولی ما که به یک حزب سیاسی می‌آئیم، مخصوصا حزب کمونیست کارگری، برای این نیست که روتین زندگیمان را تعریف کنیم یا اینکه با آنهایی که می‌خواهیم، حشر و نشر داشته باشیم. این حزب سیاسی را ساختیم برای اینکه یک باری را به یک جای معنی برسانیم. اگر این بار را به مقصد نرسانیم به سر جای اولش برمیگردد. اینطور نیست که ما میتوانیم حزب کمونیست کارگری را در سال شصت و پنج، در سال شصت و هفت، در سال نود و چند نگه داریم و بگوینم از اینجا به بعد دیگر فقط تکرار دیروز است و تصویرمان این باشد که حزبی هست که دارد کار میکند و همین خوب است. مثل سوسیال دمکراسی اینجا که هست و دارد فعالیت میکند.

مشکل ما این است که ما به خاطر ویژگی ایدئولوژی‌مان، بخاطر ویژگی امر سیاسیمان باید باری که داریم را به جانی برسانیم، به نحوی که برگشت ناپذیر باشد و برای اینکار باید این مراحل را تصویر کنیم: الآن ما کجای این قضیه هستیم؟

ابزاری می‌خواهیم بسازیم که واقعیتهای را خارج از خودمان تغییر بدهد. کافی نیست که به نظر خودمان زیاد باشیم، کافی نیست که به نظر خودمان منسجم باشیم، کافی نیست که تعهد وفاداری متقابل تا آخر عمر به همدیگر بدهیم و بدانیم همدیگر را داریم. هدف این بود که باعث یک حرکت سیاسی شویم و این حرکت سیاسی دیگر چیزی نیست که ما

شدند. واقعا با جنگ پیروز شدند. طرف مقابل را در یک درگیری نظامی شکست دادند. نمونه نیروهای انگلیس که فاشیست‌ها را شکست دادند وگرنه حالا فاشیست‌ها سر کار بودند و لیبرال‌ها یک اقلیت مهجور و فرقه‌ای بودند، الان باید لیبرال‌ها سرشان را میتراشیدند و میگفتند به همه حق رای بدهید و فاشیست‌ها با کت و شلوار و کراوات میگفتند نه! فاشیسم را شکست دادند، برای آن جنگ کردند و کشته دادند.

حزب سیاسی که بخواهد در این مقیاس ظاهر شود به نظرم باید بفهمد که می‌خواهد در این مقیاس ظاهر شود. و اولین چیزی که به نظر من این مسأله به ما تحمیل میکند این است که خودمان را در نور دیگری نگاه کنیم. دیگر نه من آن دانشجوی سابق هستم که کفش و کلاه کرد بروم ایران و نه شما آن پیشمرگه‌ای هستید که آشپزی میداد و جنگ میکرد و نه آن معلمی است که اینکار را میکرد. ما کمونیست‌های متشکل این دوره زمانه‌ایم. من فکر نمیکنم هیچکدام از شما، تأکید میکنم هیچکدام از شما، در اینکه روی یک چارپایه برود و حقیقتی که راجع به جامعه میداند را به زبانی که مردم میدانند توضیح بدهد کم و کسری داشته باشد. کم هم داشته باشد می‌رود و نگاه میکند چه چیزهای دیگری باید اضافه کند. من معتقدم که کسانی که در این دوره زمانه می‌آیند و عضو یک حزب مارکسیستی میشوند، عضو یک حزب کمونیستی میشوند که هدفش آن چیزهایی است که ما در برنامه‌مان نوشته‌ایم، این آدم‌ها باید قبل از آن به سطح بالایی از شعور رسیده باشند.

چون میتوانستند وطن پرست باشند و وضع اقتصادی و معیشتی‌شان از این بهتر باشد، میتوانستند مذهبی باشند و وضعشان از این بهتر باشد، میتوانستند اصلا به سیاست کار نداشته باشند و وضعشان از این بهتر بود. اگر کسی کار و زندگی‌اش را گذاشته و میگوید من برای این عقاید برابری طلبانه می‌خواهم تلاش کنم فی‌الحال جزء نخبگان این جامعه است و اگر این نخبگان آنقدر تعدادشان زیاد شده و آنقدر آن پایه و فرماسیون سیاسی‌شان طی بیست سال گذشته، بیست سالی که داریم اینکار را میکنیم، محکم شده است، میتواند این اعتماد به نفس را به ما بدهد که ما میتوانیم یک حزب بزرگ سیاسی بسازیم و نگذاریم صحنه برای احزاب بورژوازی خالی باشد. چه کسی گفته است اگر فردا ایران شلوغ شود باید حزب کودتاجی‌های طرفدار آمریکا و پینوشه‌های ایران را داشته باشیم و یک عده لیبرال که همیشه مرغ عزا و عروسی‌اند و همیشه قرار است آخر سر ارتش کودتا کند؟ همیشه قرار است در آخر این پروسه آنها سه تا تبعیدی بدهند و ما بیست و پنج هزار اعدامی؟ چه کسی گفته باید اینطور باشد؟

به نظر من ما میتوانیم این بار که در ایران شلوغ میشود یک حزب سیاسی داشته باشیم که کارگران بگویند این حزب در امیالش از بلشویک‌ها رادیکالتر است. آزادی‌هایی که میخواهد فوریت‌ر و وسیع‌تر از هر کمونیسمی است که قبل از آنها بوده است. میگویند نگاه کن شهر را روی سرشان گذاشته‌اند، در ارتش هم نفوذ دارند. نیرویشان بالای کوه متشکل است و اگر حزب فلان رویش را زیاد کند ممکن است اصلا شهر را به زور بگیرند. چه کسی گفته ما اجازه نداریم؟

رفقا به اینهایی که مبصر حرکات ما هستند گوش ندهید. میگویند اجازه ندارید دست به قدرت سیاسی بزنید. باید گفت به شما چه مربوط؟! همین مبصرهای ما تا به حال به سوسیال دمکرات‌ها نگفته‌اند شما اجازه ندارید دست به قدرت ببرید، اینها قبول دارند سوسیال دمکرات‌ها و تونی بلر و مارگارت تاچر در انتخابات با ۱۲٪ از آراء کسانی که در انتخابات شرکت کرده‌اند قدرت را بگیرند و هیچ

سربازی نیست. ما می‌خواهیم با این اسلحه‌ای که داریم به جنگ برویم و اگر به جنگ برویم، جنگ را دیگر در حیاط خلوت خانه خودمان انجام نمیدهیم، جنگ را با یک نیروی عظیم اجتماعی بیرون از خودمان انجام میدهم در نتیجه باید عظیم باشیم، باید توجه مردم به ما جلب شده باشد. باید مردم بتوانند حرف ما را بعنوان حرف دلشان برگزینند، باید به صفوف ما بیایند. بله اگر بخواهیم کسی که اسطوره بورژوازی ملی و مترقی را حفظ است پیدا کنیم، شش نفر را در این جمع میتوانیم پیدا کنیم. ولی اگر بخواهم کسان زیادی چوب بردارند، اسلحه بردارند، بروند روی چارپایه حرف بزنند و از برابری آدم‌ها دفاع کنند. باید یک حزب سیاسی درست کنیم که هر کسی که سرش برای برابری آدم‌ها درد میکند بتواند عضوش بشود و واقعا هم عضوش بشود. باید یک حزب سیاسی درست کنیم که این آدم‌ها را پیدا کند، وجود خودش را آنها اطلاع بدهد، بتواند به مردم بگوید من هستم!

ما باید یک حزب سیاسی درست کنیم که در مقیاس اجتماعی مطرح باشد، گروه سیاسی رادیکالی که از خودش راضی است و فکر میکند قشنگ حرف میزند داشته‌ایم. نمونه وحدت کمونیستی، کجاست؟ وحدت کمونیستی فکر میکرد در سوسیالیسم خیلی اسناد دهر است و بلد است حرف خودش را بنویسد. امروز کجاست؟ گروه سیاسی داشتیم که فکر میکرد از علقه‌های ملت و خلق دفاع میکند و مقاومت میکند، کومه‌له، کجاست؟ مشی چریک فدائی، کجاست؟ اینها پدیده‌های سیاسی سپری شده‌ای هستند، ناتوان از بوجود آوردن تغییری هستند که میخواهند، چرا که نه ابزارش را دارند و نه فهمیده‌اند که داستان چیست؟

رفقا! این حزب کمونیست کارگری بر آن پایه‌های تاریخی که گفتم، به جانی رسیده است، که خودمان را از بقیه تفکیک کردیم و امرمان را تعریف کردیم و توانستیم آنرا به کرسی بنشانیم، توانستیم صدای مخالف خودمان را ساکت کنیم و حقانیت خودمان را به عده وسیعی در خود جنبش چپ اثبات کنیم. این حزب به جانی رسیده که میخواهد برود نقشه‌اش را پیاده کند، و این دیگر برمیگردد به بحث قدرت، بحث حضور اجتماعی، بحث نفوذ!

آیا اگر ما وارد این فاز بشویم داریم به آن ریشه‌هایمان پشت میکنیم؟ سؤالی است که خیلیها از ما میکنند و کردند. کلی از این بحثهایی که علیه حزب و جامعه مطرح میشود دارد اینرا به ما میگوید. فی‌الواقع دارند پشت این سؤال قایم میشوند. ترجیح میدهند من و شما به جای اینکه برویم در میتینگ‌های دو سه هزار نفره و به مردم بگوئیم بیایید این دوره را عوض کنیم، بگوئیم چه کسی گفته بروید دنبال سوسیال دمکراسی آلمان یا دلتان را به سبزه‌ها خوش کنید، بگوئیم بیایید برویم یک حزب رادیکال و کمونیستی درست کنیم، بگوئیم میشود اوضاع را هر صد سالی یکبار عوض کرد، بلشویک‌ها یکبار عوض کردند شاید ما هم بتوانیم یکبار اینکار را بکنیم. دوست دارند به جای اینکار برویم توی یک جلسه کوچک با حسن ۱۱۰ و حسین ۹۵ و احمد نبرد و یکی دیگر بحث کنیم. خوب معلوم است اینها این تیپ کار را دوست دارند چون آنجا نه کسی می‌آید اندازه‌اش بگیرد و بگوید کوچک هستی، نه کسی می‌آید بگوید چیزی بارت نیست، نه آنجا کسی می‌آید بگوید بی‌نفوذی. یک عده زیادی مقاومت میکنند برای اینکه فکر میکنند اگر قرار شده رینگ آنجا باشد من بوکسور نیستم. من بلدم با پسر خاله‌ام کشتی بگیرم ولی اگر قرار شود در المپیک شرکت کنم، من اهل آن نیستم. پس مرگ بر المپیک!! به نظر من اینها دارند همین را میگویند.

لااقل این انگ به من نمیچسبد که به تئوری کم بها داده‌ام یا کم مارکسیست بوده‌ام یا کم سعی کرده‌ام از مارکسیسم دفاع کنم، بعنوان یک مارکسیست معتقدم فلسفه وجودی مارکسیست تغییر جهان است و اگر شما می‌خواهید یک جایی شروع کنید جهان را تغییر بدهید میرسید به مقوله جامعه، نیرو و نفوذ. میرسید به توانایی جابجا کردن انسانها، توانایی گذاشتن کاری در دستور انسانها و کاری کردن که انسانها آن دستور را به اجرا در بیاورند. آن برنامه را پیاده کنند، آن راه را دنبال کنند. شما باید نفوذ داشته باشید. حزب سیاسی که نمیتواند یک اقلیت قابل ملاحظه مردم را به اندیشه‌های خودش جلب کند و به صفوف خودش جلب کند و به کاری دعوت کند دیگر حزب سیاسی نیست، گروه فشار است. اشکالی ندارد میشود گروه فشار داشت. میشود راضی بود، میشود یک گروه فشار برای خلق سلاح اتمی درست کنیم، احساس شرف هم بکنیم و بگوئیم من تمام عمرم را صرف خلق سلاح اتمی کردم، هیچ ایرادی ندارد. یا تمام عمرم را وقف دفاع از حقوق کودکان کردم، خیلی کار خوبی است، آنرا هم باید انجام داد. ولی حزب سیاسی که میخواهد دنیایی را تغییر بدهد، اگر کسی فکر نمیکند این خام خیالی است، اگر فکر میکند میتواند روی زندگی میلیون‌ها نفر اثر بگذارد، آنوقت باید شروع کند به مقوله نیرو و جامعه فکر کردن. و آنجاست که متوجه میشود قدرت سیاسی اختراع ما نیست. قبلا یک عده‌ای آنرا داشته‌اند. خوب چطور آنرا گرفتند؟ به چه چیزی دست بردند که توانستند آنرا بگیرند؟ میبینیم به اندیشه مردم دست بردند، میبینیم در زندگی مردم حاضر بودند، میبینیم توانسته‌اند افکارشان را به یک نیروی مادی در میان خود مردم تبدیل کنند. میبینیم مخالفینشان را درهم شکستند، میبینیم توانسته‌اند تشکل بوجود بیاورند، توانسته‌اند ادامه کاری بوجود بیاورند، برای خودشان امکان‌سازی کنند و میبینیم یک جاهایی به جنگ رفتند و پیروز

ایرادی به این ندارند. در مقابل سعی میکند گروه فشاری باشد روی آنها و گروه فشاری باشد که "ان جی او" درست کند یا آنها را به چپ بچرخاند. ولی من و شما وقتی میگوئیم این بخش از جامعه میتواند قدرت را بگیرد و این قانون کار، این قانون خدمات اجتماعی، این ملاکهای فرهنگی را برقرار کند، فوری میگویند نه نمیشود. خوب است اگر اینها راست و صریح به ما بگویند نمیگذاریم، خوب است اگر بیایند و حرفشان را بزنند، بگویند نمیگذاریم، مثل حرفی که آمریکا به ما میگوید. اما اینها در دیپلماتی کار میکنند که میگویند نمیشود، اجازه نداری! اما سیا میگوید نمیگذارم، پنتاگون میگوید نمیگذارم. ما هم میگوئیم خوب شما سعی‌تان را بکنید ما هم سعی‌مان را میکنیم. نه ویت کنگ با ارتش آمریکا تعارف داشت و نه ارتش آمریکا با ویت کنگ تعارف داشت. جنگشان را میکردند. این وسط یک عده هستند که میگویند ما از شمانیم، ما هم‌ریشه هستیم، بیشترشان همان پسر خاله‌ای هستند که با هم کشتی میگیرند. اینها آمده‌اند و میگویند نمیشود، زود است، توهم است، خود بزرگ بینی است، در تنوری مارکسیسم نیست، مارکس هم اگر الان زنده بود به شما فحش میداد. میگویند نلین مخالف کسب قدرت بوده است! میخوام بگویم به حرف اینها نباید گوش کرد. باید به اینها گفت من دارم از لیگ شما، از دسته و باشگاه شما بیرون میروم. یک علت اصلی ناراحتی این جماعت، از راه کارگر گرفته تا مستعفیون خودمان، همین است. اینها از اینکه حزب کمونیست کارگری روزنامه عامه فهم داشته باشد و کمونیست‌هایی که میتوانند تنوری بنویسند میتوانند بروند سر خیابان و طوری حرف بزنند که مردم بفهمند، ناراضی هستند. مثل مسابقه دوچرخه سواری است که یک‌دفعه یکی از دوچرخه سوارها فرار میکند و با دوچرخه از بقیه جلو میزند و می‌رود. بقیه ناراحت میشوند از اینکه چرا این دارد می‌رود میگویند قاطی ما بمان. میگویند این فرهنگ چپ را نگهدارید، میگویند از ما نکنید، دارند برای پست پا میگیرند چون میبینند این حرکت ما بستر اصلی چپ را میبرد آنجا و از فردا ایشان کارهای نیست. رفقا این اتفاق افتاده است. هفتاد و خرده‌ای آدم با هشتاد و پنج خط از ما جدا شده اند... و یالله خسروشاهی میگوید فرصت تاریخی مناسبی فراهم آمده است که من چنین کنم. آیا واقعا فرصت مناسبی است؟ تو منتظر بودی که جعفر رسا از حزب کمونیست کارگری بیرون بیاید؟ تا بحال که این فرصت تاریخی در حزب ما بود، چرا به آن احترام نمی‌گذاشتید؟ چرا به این حزب احترام نمی‌گذاشتید، حزبی که ترکیبی به آن خورده و یک تکه‌اش در زمین شما افتاده و شما ذوق زده شده‌اید که به به الان میشود یک حرکتی انجام داد؟ خوب این حزبی که فقط در خارج کشور ده برابر اینها (مستعفیون) آدم جدی سیاسی دارد چرا به احترامش کلاه‌تان را از سر برنمی‌دارید؟ چرا میگویند نمیتواند؟ شما فرصت تاریخی گیر آورده‌اید اما ما با ده برابر این نیرو هیچ نیستیم و نمیتوانیم کاری بکنیم؟

به نظر من اینها را باید سریعاً پشت سر بگذاریم. ما باید به سمتی برویم که هر کمیته کشوری‌مان، هر عضو حزبمان خودش را رهبر یک اتفاق مهم بداند و آنها هم میگویند برویم مردم را بیاوریم. میخوایم مردم را بیاوریم و مردم هم میتوانند بیایند. بگذارید همین جا یک نکته را بگویم. ما نمیخواهیم به کسی کلک بزنیم. ما فرقه فلان نیستیم که مثلاً در فرودگاه دایره زنگی میزنیم و سرمان را میترشایم که پول جمع کنیم. ما آمده‌ایم حقایق را میگوئیم و این حقایق بیخود نیستند. من فکر میکنم خاصیت آدمیزاد این است که اگر بیکار نباشد، اگر مورد اهانت نبوده باشد، در آن لحظه‌ای که خودش است بدون فشار، بدون فشار بدهی، بدون فشار معاش، بدون فشار عصبی، بدون تحقیر

وقتی به زندگی خودش و دیگران فکر میکند، خوبی آدمها را میخواد. ما به ذات پاکی که میتواند در دل هر انسانی باشد دست میبریم و میگوئیم با ما بیا. به جای اینکه بر پایه ناسیونالیسم، بر پایه حماقت ملی‌ات با آن جریان دیگر متشکل شوی به شرف انسانی‌ات فکر کن و با ما متشکل بشو. چرا میخوای قومیت وجه مشخصات باشد؟ بگذار انسانیت وجه مشخصات باشد. به کسی کلک نمی‌زنیم. ما داریم برنامه‌مان را میبریم میگوئیم تو میگوئی نمیشود، من میگویم میشود و اگر تو بیانی آسانتر هم میشود. میخوایم طب را و خیلی چیزهای دیگر را مجانی کنیم. میخوایم تفاوت مادی انسانها را از بین ببریم. میخوایم هر کسی هر چه که میخواد باشد، هر چقدر که میخواد کار کند. میخوایم همه انسانها خودشان را با هم برابر بدانند و میخوایم همه خوشحال و خوشبخت باشند. آیا با این مشکلی داری؟ ۹۹ درصد آدمها همین را میخوانند مگر اینکه کسی از نظر فکری بیمار باشد. ممکن است واقعا عده‌ای از نظر روانی نمیتوانند خوب باشند، که من شک دارم اینطور باشد، وگرنه هر مادری، هر آدمی، هر پدری، هر کس که در زندگی‌اش ده دقیقه به حق و حقیقت و انصاف فکر کرده فوری درک میکند که اگر این امکان بود که این حزب برنامه‌اش را پیاده میکرد واقعا چه دنیای بهتری بود. ما میخوایم برویم و به انسانیت آدمها، به مساوات‌طلبی‌شان، به شرفشان، به نودستی‌شان متوسل شویم که بیایند در یک حزب سیاسی رزمنده که بتوانند قدرت را از یک عده‌ای بگیرند و یک جامعه دیگری را پیاده کنند و مردم با ما می‌آیند.

کسی به این دلیل با ما نمی‌آید برای اینکه قرار است وزیر شود چون خیلی شک دارد این حزب بتواند به این زودپها کسی را وزیر کند. با این حزب نمی‌آید چون همین الان ممکن است در دولت محلی پستی به او بدهند. با این حزب نمی‌آید چون سریع در بورس قرار

میگیرد. کسی که با این حزب می‌آید میداند که با یک حزب خلاف جریان می‌آید. ولی میداند عده بیشتری هم میتوانند بیایند. ما نماینده این ترقیخواهی و انسانیت آدمها هستیم و به نظر من هزاران نفر میتوانند با ما بیایند. مشکلی اگر هست سر این اتصالی است که ما باید با این هزاران نفر برقرار کنیم. و ما این را یاد نگرفته‌ایم و این بخاطر بخشی از همان تاریخچه‌مان است. بطور واقعی ارث و میراث آن جنبش چپ چریکی هنوز روی ما سنگینی میکند. اگر ما شاخه‌ای از حزب کمونیست فرانسه یا حزب کمونیست ایتالیا بودیم اینها را بلد بودیم و برایمان هیچ مسأله‌ای نبود که چگونه کمیته محلی درست کنیم، چگونه در خانواده‌ها کار کنیم، چگونه در میان جوانها کار کنیم، چگونه در میان زنان کار کنیم، چگونه به طرق مختلف در میان اقشار فرودست کار کنیم. چگونه در سطح قانونی و چگونه در شرایط مخفی کار کنیم. ولی ما از یک مشی آمده‌ایم که هر قدمی که خواستیم به سمت مردم برداریم یک عده مریخی، فرقه‌ای، درحاشیه جامعه ایراد گرفتند و ما هر قدممان را ده دفعه گز کردیم تا قدم بعدی را برداشتیم. وقتی خواستیم از جان آدمها دفاع کنیم گفتند قهرمانی لازم است. وقتی خواستیم از شادابی فعالیت سیاسی صحبت کنیم گفتند لیبرالند، سوسیال دمکرات شده‌اند چون گفته‌ایم باید فعالیت سیاسی برای مردم لذت بخش باشد و آنها راحت باشند. گفتیم کسی را ۱۸ سال به جنگ نبرید، گفتند پاسیو شده‌اند. هر یک قدمی که ما به این سمت آمدیم در نتیجه یک چک و چانه زدن با یک سنت قوی ریاضت‌کشی و فرقه‌ای چپ بوده که ویژه برخی از کشورهاست و کشورهای اسلامی بیشتر! و ما داریم از آن سنت بیرون می‌آئیم، اما به نظر من سرعت بیرون آمدنمان از آن سنت کافی نیست. خیلی سریعتر از اینها ما باید آدمهانی شویم مسلط به کارمان، سخور، با یک روتین از پیش تعیین شده که میتوانیم برویم سراغ آدمها، آنها رابه خط مشی خود جلب کنیم، اگر نیامدند دوباره و دوباره سراغشان برویم، رابطه‌مان را با آنها نگه داریم، روزنامه بسازیم، رادیو درست کنیم، میتینگهای بزرگ بگذاریم. این باید روش ما باشد. جلسات پیچ پیچ و کارهای فرقه‌ای برای همان کسانی که این کارها را دوست دارند. ما باید از لاک خودمان بیرون بیاییم. به نظر من آلمان نمونه تشکیلاتی است که این استعداد، که میتواند اینطور باشد، را از خود نشان داده است. تشکیلاتهای دیگر حتی این درجه از پیشرفت را ندارند. به نظر من بحث حزب و جامعه یا حزب و قدرت سیاسی برای ما هنوز بحثی نتوریک است. هنوز خیلی در غبار است و اهمیت عملی آن روشن نیست.

یک نکته دیگر میخواستم حرفم را با آن تمام کنم بحث خارج کشور است. رفقا یکی از آن دیدگاههایی که باید به جنگش میرفتیم و دنگی که باید میشکستیم تقدس داخل کشور است. ما میخوایم قدرت را در ایران بگیریم، یادتان باشد، ما میخوایم قدرت را در ایران بگیریم و فکر میکنیم طبقه کارگر ایران باید حرکت کند و این حزب میتواند در رأس این طبقه کارگر قدرت را بگیرد. ولی این به معنی تقدس داخل نیست. این برای ما معنی ساختن حزبی است که بتواند این نقشه را پیاده کند.

جزء لایتجزای حزب کمونیستی دوران ما، آخر قرن بیستم، در عصر ماهواره ها، در عصر اینترنت، در عصر دنیایی که یک دهکده جهانی شده این است که همه جا حضور داشته باشد و بخصوص در مرکز تمدن غربی حضور داشته باشد. تشکیلات خارج کشور ما، تشکیلات تبعیدیها نیست. تشکیلات "فعلا خارج هستیم بعدا میرویم داخل" نیست. ممکن است من به خودم اینطور نگاه کنم، این اشکالی

ندارد. ولی تشکیلات خارج کشور ما باید آن نیروی باشد که اگر فردا حزب کمونیست کارگری در تهران قدرت را گرفت جرات نکنند از سازمان ملل قطعنامه برای کوبیدن و بمباران نابود کننده تهران بگذرانند. دنیا را در خانه خودشان روی سرشان خراب کنیم. در این بیست سال کوبا را بیچاره کردند. حزب کمونیست کارگری نباید اجازه بدهد این را تکرار کنند. باید نیروی را در جهان داشته باشد که مردم را بیرون میآورد و امروز جوانه‌های این نیرو را اینجا میبینیم.

رفقا لطفا کسی که در خارج کار میکند نگران داخل نباشد. اگر می‌خواهد با کمیته داخل کار کند خوب عضو این کمیته شود ولی کسی نگران چیزی نباشد. اگر کسی در خارج کار میکند وظیفه اول او این است که در خارج آن کارهایی که باید انجام شود را به بهترین وجه انجام دهد. خودتان می‌گویید ۱۱۰ هزار ایرانی اینجا هستند، من به خود آلمانی‌هایی که دلشان با ماست کاری ندارم، این محیط باید محیطی باشد که بنظر بیاید حوزه حزب کمونیست کارگری است. به نحوی که هر دانشجویی می‌خواهد به آلمان بیاید رژیم مجبور باشد به او بگویند آنجا نروی جزء این حزب کمونیست کارگری! این وضعیتی بود که کنفدراسیون داشت، میگفتند میروی خارج نروی با کنفدراسیون! امروز هم باید به هر کسی که به خارج میاید بگویند آنجا با حزب کمونیست کارگری نروی! مواظب باش ما جاسوس داریم و میفهمیم! باید وضع اینطور باشد بگویند خارج یعنی حزب کمونیست کارگری. این عملی است و راستش فقط بدست ما عملی است. گروه‌های دیگر نه قصدش را دارند نه توانش را دارند، نه سیاستش را دارند، نه ایدئولوژی‌اش را دارند، نه شعورش را دارند نه خطش را دارند و نه مردم حاضرند که حوزه نفوذ آنها بشوند. ولی این سازمان برابری طلب، آزادیخواه، انساندوست امکانش را دارد کاری کند که هر کسی در خارج است، یا بخش عظیمی از آنها، بنا به تعریف بگوید من با حزب کمونیست کارگری هستم. منتهی فقط آدمها در خارج نیستند. نهادها، کتابها، مجلات، رادیوها، انتشاراتی‌ها، کانونهای خارج کشور باید در دست ما و جولانگاه ما باشد. کاری که داریم شروع میکنیم. چه آنهایی که موجودند و چه آنهایی که خودمان ایجاد میکنیم. و وقتی دو سال دیگر به اروپا و آمریکا نگاه میکنند بگویند از هر طرف میچرخ میخوری به تخت سینه حزب کمونیست کارگری.

بگویند این روزنامه را میبینی که یک میلیون تیراژ دارد مال اینهاست، سردبیر آن عضو اینهاست. یا اینکه مثلا این شبکه رادیوها را میبینی؟ مال اینهاست. هر کس از همان آتی که یکی در فرودگاه پیاده میشود تا وقتی به تهران برمیگردد زیر پوشش چتر اینهاست. این عملی است. این وظیفه خارج کشور است. وگرنه کسانی هستند که دارند فکر میکنند در مریوان جوله کنند و کارشان این است. کسانی هستند که به رادیو سراسری برای ایران فکر میکنند و کارشان این است. نتیجه این کار را هم دیدیم. کسانی هستند که دارند به این فکر میکنند که چگونه باید در ایران سازمان مخفی درست کرد و یا رابطه‌مان را چگونه باید با طبقه کارگر تحکیم کرد و نشریه تنوریک را چه باید کرد.

تشکیلات خارج ما اگر تشکیلات خارج کشور ماست باید تشکیلات خارج کشور یک چنین حزی باشد و این نقش را برای خود قائل باشد. به نظر من سرتان را بلند بگیرید، خارج کشور هم یک جانی در این دنیا است. آلمان یک جامعه مهم دنیا است، ما که نرفتم انبوی فعالیت کنیم. وحدت دو آلمان دنیا را بهم ریخت. آلمان بعد از جنگ سرد یکی از مهمترین کشورهای جهان است. اگر ما در این چهار پنج کشور آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان در محیط سیاسی ایرانها و در محیط سیاسی خود این کشورها وزنه‌ای باشیم دیگر نمیتواند ما را تکان دهند.

رفقا اگر تا بحال عبدالله اوچلان را نکشته‌اند بخاطر نفوذش در ترکیه نیست بخاطر نفوذش در آلمان است. می‌خواهم بگویم دنیا بهم وصل شده است. هیچ نیروی در ایران که فقط مال ایران باشد به قدرت نمیرسد. مردم ایران هم گنج نیستند. نگاه میکنند می‌گویند اگر تو خیلی نیروی چرا کسی از تو حرف نمیزند، چرا نیستی؟ فقط سر کوچه ما هستی؟ هیچ نیروی که جنبه بین‌المللی قوی نداشته باشد، حضور جهانی قوی نداشته باشد شانس جلب توجه مردم در ایران را ندارد.

این خلاصه حرفهایم بود. میتوانیم مشخص‌تر راجع به جنبه‌های عملی آن صحبت کنیم اما حرف اساسی من در یک جمله این است: رفقا باید هر کدام از ما حواسمان باشد که این حزب یک منحنی را طی کرده و این منحنی باید تا آخرش طی شود. شاید همه مراحلش برای همه ما به یک اندازه برنامه ریزی شده و مطابق نقشه پیش نرفته است. شاید خیلی از ما خودمان را در شرایطی پیدا کردیم و سعی کردیم عکس‌العمل درست به خرج بدهیم. ولی بطور واقعی رگه‌هایی از یک طرح، یک نقشه در کار ما هست.

ما می‌خواهیم یک حزب مارکسیستی در ایران درست کنیم، یک حزب کارگری کمونیستی در ایران درست کنیم، یک حزب کارگری کمونیستی که وسط عالم سیاست باشد که شانس دست بردن به قدرت سیاسی و تعیین تکلیف از بالا را در جامعه داشته باشد.

وقتی کار ما به مثابه یک حزب به سرانجام رسیده باشد، تا قبل از آن باید در این جهت تلاش کنیم و فکر میکنم هنوز به آنجانی که آن حزب سیاسی باشیم نرسیده‌ایم. اما برگشتن و گذشته را نگاه کردن که از ما می‌خواهند، به نظر من اشتباه است. برگردیم ببینیم چه شد پارسال اینطوری بود. ما قدم به قدرت گذاشتیم. حزب کمونیست کارگری در دفاع از

موفق باشید



بدهند. این ذهنیگرانی نیست حتی اگر نتوانند این کار را بکنند. حتی اگر نشود در این پروسه انجام داد. چون خود این کار بخشی از پراتیک کردن انسانیتشان و انسان بودنشان است. به نظر من کمونیسم و کار در حزب کمونیست کارگری باید برای ما این را داشته باشد که اینهم یکی از کارهایی است که ما به عنوان یک عده آدم خیلی فهیم، خوشبخت و درگیر با همه جوانب زندگی میکنم و لذت میبرم و اگر موفق شدیم که خیلی خوب است و اگر هم (موفق) نشدیم، من زندگی خیلی بهتری (داشته‌ام) از کسی که میشناختم و احتمالا رفته است سر کار در هر رشته‌ای که یا پزشک و یا مهندس شد، و یا شاید تازه منم مهندس باشم که دارم این کار را هم میکنم. بهرحال من زندگی را قربانی فعالیت سیاسی نکرده‌ام. بدترین احساسی که در یک سازمان میتواند وجود داشته باشد (این است) که یک عده‌ای هستند که زندگی‌شان را قربانی فعالیت سیاسی می‌کنند. به نظر من حالت خوب و قتیبه که فعالیت سیاسی لذت بخش باشد، خلاق باشد و طرفی که توی این کار است اگر ولش کنند دوست داشته باشد که به اینجا برگردد. برای اینکه امکاناتش را توی جامعه کور نکرده، محتاج این فعالیت سیاسی برای آدم بودنش و یا برای احترام گذاشتن به خود نیست. محتاج این نیست که این فعالیت سیاسی برای کسی بودن برای بقیه باشد. کسی هست برای اینکه این سازمانش است. فکر میکنم وقتی در این جلسات مینشینم و خنده‌ها را میشنوم و جوکها را میشنوم و رابطه رفقا را مبینی، فرق اساسی این سازمان با هر سازمان سیاسی دیگر که میتوانی تصور کنی، این جنبه آن است. انسانهای واقعی با شناخت واقعی از مسائل در این سازمان اند. در نتیجه من الان خیلی نگران میشوم. در کردستان وقتی میگفتند رفیق (یک اسم خارجی نامفهوم) با ما آمده است حالا برویم بین الملل کمونیستی را درست کنیم، فکر میکردم که دنیای با آن محدودیت و کوچک، باورهای ما را در روزنامه‌هایمان میخواند، باورهای اغراق شده زندگی را میپذیرد و فکر میکند حالا که اینطوری شد میتوانیم انترناسیونال را درست کنیم. باورم نمیشد وقتی توده‌ای‌ها فکر میکردند که خمینی به "رفیق" کیانوری قرار است حکم نخست وزیری بدهد. حزب توده که باید قاعدتا مار خورده افعی شده تر از هر کس دیگری باشد، یک عده جوان بدبخت، یک عده آدم واقعی فکر میکردند که قراره "مام" خمینی رفیق کیا را خبر کند و به او حکم نخست وزیری بدهد! با این عنوان یک عده رفتند و کشته شدند و یک عده هم فراری شدند و بدبخت شدند.

توی این سازمان که من فکر میکنم یک چیزی که ارزش دارد و باید روی آن تاکید کنیم و هر عضو مان و هر عضو جدید باید این را بفهمد که این یک فرقه نیست که عضوگیری میکند، این آدمهای واقعی با همه احساسات واقعی و متنوع را که زندگی پر بعدی دارند، یک کارشان هم این فعالیت است. انرژی میگذارند، چون علاقه دارند، کارشان است، امرشان است که می‌آیند این کار را میکنند. امیدوارم پیروز بشوند. ولی اینطوری نیست که اگر پیروز نشدند گروهی از "مایوس شدگان و شکست خوردگان" بجا میمانند و در نتیجه زندگی‌شان بخاطر این قضیه تباہ شد. این مساله ربط مشخصی به بحث امروزمان ندارد ولی میخواهم بگم که در مقایسه با سازمانها و گروههای

متنی را که میخوانید، من از بخشی از سخنان منصور حکمت در جلسه پلنوم نهم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران که در ماه نوامبر ۱۹۸۸ برگزار شد، پیاده و ادیت کرده‌ام. مثل دیگر موارد پیاده و ادیت آثار شفاهی منصور حکمت توسط من، به ساختار جمله بندیها دست نبرده‌ام و از آنجا که متاسفانه منصور حکمت خود متن پیاده شده را به منظور انتشار بیرونی در دسترس نداشته است، من خود را مجاز ندانستم که شکل محاوره‌ای متن پیاده شده را تغییر بدهم. فقط در مواردی به منظور مفهوم کردن متن کتبی، جملاتی را جا بجا کرده‌ام. جملات داخل پرانتز از من است و در نوار سخنرانی موجود نیستند. تیتراژ این متن از عین سوالی که منصور حکمت به آن پاسخ داده است، اتخاذ شده است. کلماتی را که زیر آنها خط تاکید کشیده‌ام، از نظر من در متن شفاهی با تاکید بیان شده‌اند. مسئولیت انطباق این متن کتبی با بحث شفاهی تماما بر عهده من است. فایل صوتی این متن با همین تیتراژ در سایت آرشیو آثار منصور حکمت، با مدیریت و مسئولیت خسرو داور در این آدرس قابل دسترسی است:

<http://hekmat.public-archive.net/audio/3943/3943.rm>

ایرج فرزاد

اگر بازهم موفق نشدیم چه؟

منصور حکمت:

یک سوالی در حاشیه مطرح شد که خود آن زیاد مد نظر من نیست. و آنهم این است که اگر ۳۰ سال دیگر ما موفق نشویم، این جلسه در پرتو آن عدم موفقیت به نظر هر کدام از ما در این جلسه چه جوری میاد؟ این خوش بینی‌ها، این بحثهای مربوط به قدرت سیاسی، این بحثهایی که ما میرویم انجام میدیم، پیروز میشویم، در تمام دنیا بغیر از ما کس دیگری نیست، این بحثها آیا مسخره به نظر خواهند آمد؟ آیا کسی پیشیمان خواهد شد از اینها و پوچ به نظر خواهد آمد اگر ما موفق نشویم؟

من یک جنبه دیگر مساله را میخواهم اینجا تاکید کنم و آنهم این است که من همیشه مخالف بوده‌ام که زندگی سیاسی یک نفر همه زندگی‌اش باشد یا اصلا اصل زندگی‌اش باشد. زندگی یک چیزهایی است که هر کسی برای خودش برای دنیایی که به آن پا گذاشته است تا بعد جوانب مختلف را تجربه کند و آخر پیری وقتی سنی ازش گذشته خوشحال باشد از اینکه اینطوری زندگی کرده است. و همیشه مشکل داشته‌ام با سازمانهای سیاسی یا مکاتب فکری یا فرقه‌های سازیهانی که آدمها را میگیرند، بصورت یک ابزاری و یک کاری که میخواهند با آنها بکنند، استفاده میکنند و دنیایش را محدود میکنند به دنیای فرقه و آخر سر وقتی طرف نگاه میکند... من فکر میکنم وقتی یک مجاهد اگر به سن شصت سالگی برسد و برگردد (به گذشته اش نگاه کند)، باید گریه کند. که این چی بود؟ من داشتم چکار میکردم؟ من فکر میکنم ما باید یک تصویر روشنی داشته باشیم علاوه بر رابطه فعالیت سیاسی که به عنوان حزب میخواهیم بکنیم، و یا بحث قدرت سیاسی. از آنچه که هر کدام از ما توی زندگی به عنوان یک امر شخصی میخواهیم به آن برسیم. من هشدار میدهم علیه هر جور استنباطی که گویا این فعالیت حزبی زندگی ماست، گویا این پیروزی تنها باصطلاح تمام داستان زندگی ما در اتفاقاتی است که اینجاها بر ایمان اتفاق می‌افتند، و در اینها خلاصه میشویم. و اگر مثلا بیست سال دیگر اگر نتوانستیم موفق بشویم، مغبون شده ایم. یا یکی برگردد به ما بگوید دیدی گفتم عمرتان را ببخود تلف کردید؟ ما باید بتوانیم همانجوری زندگی کنیم که هر آدم دیگری که پا توی این دنیا گذاشته و زندگی میکند. یکی از خصوصیات فرقه این است، به این معنی که ما فرقه نباشیم. در بعد سیاسی، به نظر من هرکدام از ما باید این شخصیتها باشیم. هرکدام از ما به تنهایی جدالش را با دنیا و جدالی که با زندگی دارد، بکند و آن استفاده‌ای را که در این دنیا برای خوشبختی‌اش میکند، باید بتواند بکند. من این را از این نظر میگویم در مقابل کسانی که میگویند خوشخیالی یا مثلا فرض کنید ذهنیگرانی، من میگویم این ذهنیگرانی نیست که یک عده میخواهند جلو یک رودخانه بزرگ یک سدی بزنند و یا شاید هم نتوانند بزنند. خوب میروند کار دیگری میکنند. این ذهنیگرانی نیست که برای مثال یک عده تصمیم بگیرند و با ریشه کن کنند یا مالاریا را ریشه کن کنند و یا به مقوله آزار کودکان خاتمه

بنظر من این متن چهره کسی را نشان میدهد که باور نمیکند پیروز شده، و یا از پیروزی خودش ترسیده. یک لحظه فکر کنید که اگر کسانی استعفا نداده بودند و یا این استعفا پذیرفته نشده بود و هرکس سر جای خودش مانده بود باز هم با همین اصرار لازم بود مسائل محوری پلنوم در یک جمله بیان بشود؟

آیا واقعا کسانی که با حزب کمونیست سر و کار دارند باید حقایق مربوط به اوضاع درون حزب را با دو جمله از جنس اطلاعیه‌های دبیرخانه‌های احزاب و سفارت‌های دولتها درباره مقاومت عده‌ای ناسیونالیست، که پائین‌تر اسمشان هم بُرده میشود، در برابر خط رسمی درک کنند؟ آیا واقعا ماجرا این بوده؟

آیا فکر کرده‌اید با این اطلاعیه حزب کمونیست دارد رسما به سیاق انقلاب فرهنگی در چین رسما به عده‌ای از کادرهای حزب انگ ناسیونالیست میزند؟ آیا واقعا فکر میکنید بعد از این اطلاعیه فرجه‌ای برای فعالیت کسانی که اسمشان را برده‌اید در این حزب باقی میماند؟ آیا واقعا از این رفقا دست شسته‌اید، با ابراهیم علیزاده و غیره؟ و آیا این اطلاعیه در همان حال که پنج نفر را بطور بازگشت ناپذیری محکوم میکند، برای یک سانتی‌متر وسیع، که واقعا در برابر هر نوع تحول این حزب مقاومت میکند، سپر برانت درست نمیکند؟ آیا این خوب و بد کردن رسمی آدمها در این حزب به این شیوه مجاز است؟ آیا لیست شما تکمیل شده است؟

کار اطلاعیه پایانی پلنوم اعلام پایان پلنوم است نه دفع شایعات. اگر حقایق درونی این حزب را باید علنا گفت، که باید گفت، روشی سیاسی برای این کار لازم است. هیچکس مانع از این نیست که هریک از ما بعنوان افراد معین در متن مبارزه سیاسی خودش این پلنوم و جایگاه آن را علنا تشریح کند. اما خواهش میکنم پای دبیرخانه‌ها و روابط عمومی‌ها و اطلاعیه‌ها را به یک مبارزه سیاسی باز نکنید. میخواهید مردم بدانند، حرف بزنید، مصاحبه کنید، بنویسید. اما از پشت فرمان تشکیلات و با مهر و امضاء رسمی، و آنهم از موضع نگران، در این باره چه خواهند گفت، درباره حقایقی که باید در متن یک مبارزه آگاهگرانه برای مردم روشن شود حرف آخر را نزنید.



فرقه ای، در مقابل شاخه های شبه مذهبی چپ این یکی از نقطه قدرتهای اساسی مان است که وقتی از افراد آن فرقه ها در سن ۵۰ سالگی میپرسی که خوشبختی، مبینی با همان قیافه از صبح تا شب همان کار قبلی را میکند. اگر این روحیه را داشته باشیم به نظر من راندامان هم خیلی بالاتر است. یک واقعیت را باید در نظر بگیریم: این حزب حزب کسانی است که یک طیف سنی معینی دارند، این آدمها مجبورند امرار معاش کنند، مجبورند خانواده هائی را ساپورت کنند، مجبورند و موظف اند کار کنند. وقتی ما میگوئیم که کار یک ماه باید در یک هفته تمام شود با علم به این میگوئیم که یک عده آدمهای واقعی با همه زندگی چند وجهی شان، باید کار یک ماهه را در یک هفته صورت بدهند. جواب این مسأله فناشدن در تشکیلات یا فنا شدن در وظیفه سازمانی نیست. جوابش راه و چاه مسأله را یادگرفتن، پروفشنالیسم، استفاده درست از امکانات دور و بر، سازمان دادن هر کسی که فکر میکنی میتواند خیری به این کار برساند، استفاده بهتری از توان آدمها، توان خودت، کشف استعدادهای خودت و اینهاست. فراخوانهای ما هیچوقت به یک دوره ایثار نباید بیانجامد. اصلا از هیچکس ایثار نمیخواهیم و نباید بخواهیم چه در سطح بالا چه در سطح اعضا. یک نفر آدم طبیعی که میخواهد عضو ما بشود باید فکر کند که رفته است توی یک جمع مدرن، سرحال و قرار نیست انسانیت اش را دم در پارک کند و بیاید تو. و قرار نیست لذتهای زندگی را دم در پارک کند و بیاید تو. قرار نیست بیاید خفت بکشد و ریاضت بکشد و دستور بشنود و یا هر چه. میخولستم این نکته را گفته باشم که به درجه ای که ما میگوئیم میتوانیم و حزب کمونیست کارگری قدرت را بدست بگیرد، اگر نتونه به همان درجه این برمیکرد توی سازمان. برمیکردیم و سرمان را بلند میکنیم و میگوئیم این تجربه ها را به بار آوردیم و این سنتها را گذاشتیم و منتقل میکنیم به کسان دیگری که میخواهند بکنند.



در رابطه با اطلاعیه پلنوم ۱۶ حزب کمونیست ایران نامه به حمید تقوانی و هیأت اجرائی

رفیق حمید،

رفقای هیأت اجرائی،

در پاسخ به نامه مورخ ۸۹/۸/۱۱ شما و متن اطلاعیه علنی پلنوم شانزدهم باید بگویم که نظر من کاملا با شما فرق میکند.

من به سهم خودم قویا و جدا با متن نوشته شده مخالفم. بنظر من انتشار این متن نه فقط غیراصولی است بلکه به اشکال مختلف واقعیات درونی حزب را مخدوش میکند و از هیچ برای حزب مسأله میتراشد. این متن در شکل فعلی خود برای ایجاد یک بحران جدی برای حزب کافی است.

بعلاوه بعنوان یک طرف اصلی در بحثهای درون حزبی ابدای این متن را برای مبارزه‌ای که در درون حزب در جریان است سازنده نمیدانم. من معتقدم در بیانیه پلنوم شانزدهم نباید هیچگونه اشاره‌ای به ناسیونالیسم، گرایشات راست و استعفای رفقا وجود داشته باشد.

ما بسهم خودمان حقایق مربوط به گرایشات درون حزبی و کشمکش آنها را در سطح علنی به تفصیل بحث کرده‌ایم و میکنیم. دقیقا از همین موضع است که فکر میکنم متن شما این حقایق را تنزل میدهد و میپوشاند و درعین حال مسائل و رویدادهای کم‌اهمیت را جای این حقایق قرار میدهد و در ذهن خوانندگان خود بیهوده برجسته میکند. من در این اطلاعیه یک عدم اعتماد بنفیس آشکار و یک بی‌افقی کامل در قبال دورنما و آینده مبارزات درون حزبی مبینم. اطلاعیه برای دفع شر نوشته شده. حال آنکه شری واقع نشده و قرار نیست بشود. و اگر آنچه گذشت یک پیروزی برای چپ و مارکسیسم در این حزب بود آنوقت باید این پیروزی با همان وقار و متانتی بیان بشود که انتظار داریم کسانی که شکست خوردند، شکست خود را بپذیرند.